

عرض اندام گرایی سوسیالیستی و آرزوهای بر باد رفته ناسیونالیستهای لیبرال

خالد حاج محمدی

مقدمه: پیشروی های جنبش کارگری و تلاشهای قابل تقدیر و ارزشمند صفی از فعالین و رهبران رادیکال کارگری در جواب به نیازهای امروز مبارزات طبقه کارگر و تامین صفی قدرتمند در مقابل بورژوازی ایران و حکومتش، توجه همگان را به موقعیت و قدرت طبقه کارگر در ایران جلب کرد. تحولات این دوره در جامعه ایران و توازن کنونی میان حاکمین با مردم آزادیخواه، بطور برجسته ای نقش و مهر طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه را بر خود دارد. این حقیقت اگر در میان این طبقه کارگر و مردم برابری طلب امیدی جدی ایجاد کرده است، در میان طبقه بورژوا و دولت و هیئت حاکمه و حتی ارتجاع منطقه نیز نگرانی ای جدی بوجود آورده است. نگرانی از اینکه تحولات آتی جامعه ایران را جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر رقم بزند و نه تنها جمهوری اسلامی که بعلاوه نفس نظام کاپیتالیستی و ادامه آن در معرض خطر قرار گیرد، طبقه کارگر و کمونیسم آن به عنوان يك جنبش سیاسی جدی در ایران به قدرت برسد و تحولی جدی در سطح منطقه با تأثیرات عمیق جهانی ایجاد کند.

صفحه ۳



ناسیونالیسم کرد بعد از شکست میلیتاریسم امریکا در خاورمیانه

محمد فتاحی

مقدمه

شکست میلیتاریسم امریکا در خاورمیانه منشا یک تحول مهم در این منطقه است. با وقوع این اتفاق، زمین خاورمیانه شخم خورده و زندگی سیاسی همه جنبش ها و احزاب سیاسی دچار تغییرات مهمی میشود. بر این مبنای جنبش هایی فرصت پیشروی سریع تر پیدا میکنند و جنبش هایی که افق سیاسی شان به شیوه های مستقیم یا غیر مستقیم به امید حضور میلیتاریستی غرب در منطقه شکل گرفته یا تعریف شده بود، دچار بحران و انشعاب و حتی اضمحلال سیاسی میشوند. جریانات قومی از جنس "کنگره فدرال اقوام و ملل" یک شبه فوت میشوند، سلطنت طلبی، "شورای گذار" متکی به فشار غرب، مجاهد، و همه آنها که نقش اهرم فشار غرب علیه جمهوری اسلامی را بر دوش داشتند، و اپوزیسیون هایی که بر متن فشار غرب و امریکا جایی در این لیست داشتند، همه و همه در بی افقی و استیصال دست و پا میزنند. جریانات چپ این اپوزیسیون راست، هم میروند تا بر متن بی افقی خویش وارد دوران بحران های عمیقتری شوند. ناسیونالیسم کرد که نسبت به لیست مذکور، از ریشه های اجتماعی و سیاسی واقعی تری بهره مند است، به شکل دیگری وارد بحران و انشعاب و اتحاد و جدایی خواهد شد. این یادداشت بطور ویژه اوضاع و احوال ناسیونالیسم کرد، بعد از این شکست بزرگ امریکا، را مورد بحث قرار میدهد.

صفحه ۸



بحران حاکمیت؛ تقابل ها و کشمکش ها

گفتگوی رادیو نینا را ثریا شهابی

معرفی: مطلبی که میخوانید، متن پیاده شده گفتگوی رادیو نینا با من است که در تاریخ ۰۳ اکتبر ۱۲۰۲ (۸ آبان ۱۴۲۱) پخش شده است. با تشکر از رفیق آزاد کریمی برای پیاده کردن، ویرایش متن محاوره ای و ادیت محتوایی مصاحبه.

صفحه ۱۰

مجمع عمومی، شورا، سندیکا
مظفر محمدی
صفحه ۱۵

دو قطبی سندیکا و مجمع عمومی
مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی
صفحه ۱۲

قلب تپنده چپ ملی در حزب کمونیست ایران
(درحاشیه گزارش رهبری این حزب به پلنوم)
آسو سهامی
صفحه ۱۹

قطعنامه تشکلهای توده ای طبقه کارگر
مصوب پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
منصور حکمت
صفحه ۱۷

در این شماره می خوانید:

مردم و بحران آب، حاکمیت بی جواب/گفتگوی رادیو نینا با آذر مدرسی (صفحه ۲۱)
در رویارویی طبقاتی در ایران "قانون کار" به آینده تعلق دارد/مصطفی اسد پور (صفحه ۲۳)
نقش میدیای دمکراسی در "مبارزه" با فساد! /محمد جعفری (صفحه ۲۴)

اطلاعیه ها:

پاسخ دندان شکن اتحادیه های کارگری ایتالیا (صفحه ۲)
پیش به سوی تشکیل شوراهای مردمی! (صفحه ۲۴)
عربده جویان راست فرشگردی دست و پایشان را جمع کنند! (صفحه ۲۵)
مردم را به قابلیت دفاع از خود هدایت کنیم! (صفحه ۲۵)
درب قتلگاه باند زحمتکشان را باید گل گرفت! (صفحه ۲۵)

خطوط اصلی یک پلاتفرم مبارزه سراسری بر سر قانون کار



مصطفی اسد پور

قانون کار جاری سند جنایت و بردگی است، کشمکش برای
قانون کار، از نو!

تدارک اصلاحیه جدیدی بر قانون کار و خروج کارگاه های کوچک در مناطق روستایی از دایره شمول قانون کار با مخالفت تبلیغاتی خانه کارگر و پافشاری در دفاع از اجرای کامل قانون کار روبرو شده است. ابتکار این اصلاحیه در دست چند نماینده مجلس قرار دارد و اساسا کارگاه های مزبور را در زمینه دستمزدها و بیمه و امنیت شغلی کارگران از معافیت برخوردار میکند. افزایش انگیزه سرمایه داران و ایجاد اشتغال بعنوان توجیه این اصلاحیه عنوان شده است.

روابط کار بیشترین تعداد ارگانهای قانونی را بخود اختصاص داده است. ارگانهای ناظر بر تدوین و اجرای قانون در روابط کار از مجلس تا دولت و قوه قضائیه و ارگانهای امنیتی و انتظامی از شمار خارج است. قوانین ناظر بر روابط کار جنگلی از قوانین و تعداد بسیار بیشتری از تبصره ها و مقررات و احکام را شامل میشود، اما این قانون جنگل است که حکم میراند. سیزدهمین دوره ریاست جمهوری با نام نامی نظم کار خود را آغاز کرد تا خود پیشقراول در هم کوبیدن بقایای نظم موجود، نظم ساخته دست پیشینیان خود باشد. این فقط یک مثال از نمونه قریب به اتفاق روسای دولت پیشین است. تابلو ها از بازسازی بعد از جنگ، تولید ملی، مقابله با تحریم تا کاهش بیکاری متفاوت است، اما سناریو، تکرار سناریوی رفسنجانی، احمدی نژاد و روحانی ست.

قانون کار موتور محرک فقر و فرودستی عمیق و فراگیر میلیونی است. جز تهیدستی و محرومیت مردم کارگر و زحمتکش و در قالب گسترده ترین جنایت از این قانون نمیبارد.

قانون کار نقشه، سوراخ سنبه ها، و راهنمای عملی در دست هر بورژوا و هر کار بدست حکومتی تازه از راه رسیده است که چگونه بتوان هر چه وحشیانه تر تسمه به گرده کارگر کشید

کمونیست را

پخوانید، کمونیست

را بدست کارگران

و فعالین کارگری

پرسافید.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

خطوط اصلی یک پلتفرم ...

و چگونه با جان و دستمزدها و بیمه های کارگر بازی کرد و تازه طلبکار هم از آب در آمد.

قانون کار بر زمینه سرکوب و عقب راندن جنبش کارگری از سنگرها و دستاوردهای انقلاب شکل گرفت. نتیجه عملی و بیلان نکبت بار چهل ساله اجرای قانون کار در دست یکی پس از دیگری نمایندگان جمهوری اسلامی سرمایه در فاصله طبقاتی عظیم، در سرکوب مداوم اعتراضات برحق، شبکه عظیم کارفرمایان و مدیران و مسئولان مافیایی خلاصه میشود.

قانون کار جاری نه یک سند پنهان در فراموشخانه حقوق کارگران جامعه بلکه "زنده ترین" سند دنیای اقتصادی و سیاسی جامعه است که در طول چهل سال اخیر مداوما در تعیین جزئیات مقدرات زندگی بخش های بزرگ جامعه مستقیما نقش ایفا کرده است. ارگان های دولتی نمایندگی کارگران، خانه کارگر و شوراهای اسلامی و انجمن های صنفی، از بنیانگذاران قانون کار، اهرم تبلیغاتی و جاسوسی تحقق این قانون، ماشین پر کار تسلیم و سردواندن، مبلغ صبر و جبن، شریک جرم مستقیم فاجعه حاصل از کارکرد عملی آن به حساب میآیند.

هر گونه تطهیر، و تفسیر عافیت طلبانه از بندهای قانون کار، هر گونه تلاش برای اصلاح آن و بطریق اولی دامن زدن به هر گونه توهم در جهت بهره برداری از این قانون برای تعقیب اهداف کارگری امتحان خود را پس داده است، مبارزات کارگری را به انحراف کشانده، سطح مبارزات و توقعات را پشت خاکریزهای مسخره "صنفی" تقلیل داده، و به قیمت سنگین تلفات از میان بهترین رزمندگان صفوف طبقه کارگر تمام شده است. سالهاست، دو نسل از طبقه کارگر است که بیرحمانه میزنند و میکوبند، و هر بار از میان تباهی و آتش و خون خانه کارگر و قانون کارشان را سراغ قربانیان میفرستند که در توهم انتخاب میان بد و بدتر، با زخم و فرودستی بیشتر بسوزند و بسازند.

باید غده چرکین و سرطانی قانون کار را کند و بدور انداخت. طبقه کارگر باید و میتواند زمین کشمکش با بورژوازی را خود تعیین

و رئوس اصلی آنرا ترسیم کند. دو نسل از کارگران زمان تدوین قانون کار گذشته است، شرایط اقتصادی و بازار کار جهانی زیر و رو شده است، مولفه های کار از استخدام تا بازنشستگی بکلی متفاوت است؛ طبقه بورژوازی ایران (چه در حکومت و چه در اپوزسیون) چند بار و از اساس در مقابل صف بندی های جدید منطقه ای و جهانی سرمایه سترون، عاجز و ناموفق مانده؛ و در دل انواع بحران این طبقه کارگر است که با بختک قانون کار به قیمت بردگی تمام عیار؛ تاوان پس میدهد.

سالها است در سایه تغییرات اساسی در تمام پیش فرض های سنی، جنسی، فرهنگی، جهان بینی، نرم های خانوادگی طبقه کارگر و همزمان با تحولات زمینه تولید، ضرورت شکل گیری یک قانون کار اساسا متفاوت بر جامعه سنگینی میکند. توازن قوای طبقاتی به نفع کارگران تغییر اساسی کرده است. جمهوری اسلامی مقاومت کارگران در مقابل تصویب قانون کار در سال ۱۳۶۹ را علارغم سرکوب شدید جز با چند سال وقت خریدن، اصلاحیه و لغت و لعاب ریاکرانه نتوانست پشت سر بگذارد. سنگرهای مبارزه اقتصادی و سیاسی امروز طبقه کارگر برای رویارویی بر سر قانون کار هیچ شباهتی با سی سال گذشته ندارد. طبقه کارگر نیازی ندارد، مجبور نیست از زبان قانون کار عصر حجر و از دهان پاوه گوی ماموران خانه کارگر حقوق شایسته خود را تعریف کند. هر ذره از میداننداری ارگانهای حکومتی در فضای کارگری به لطمات سخت و جبران ناپذیری در بسیج نیروی مبارزاتی کارگری منجر شده است.

تناقض اساسی آن جامعه و هم طبقه کارگر با کل حکومت اسلامی سرمایه است. این نیازی به اثبات ندارد. خود مقامات از نارضایتی عمومی و از کمین خیزشها میگویند. واقعیت اینستکه نه انتظار خیزش ها و نه صرف تداوم مبارزات مطالباتی جاری نمیتواند ولع و نیاز مبارزاتی طبقه کارگر در ایران را پاسخگو باشد. شکل گیری هر گونه خیزش گسترده و سرنوشت ساز در جامعه ایران بیش از آنکه جزو شرایط کار جنبش کارگری باشد از نتایج و محصولات پیشروی جنبش کارگری است. این به این معنا است که کارگران بعنوان یک نیروی مستقل و نیرومند با سیاستها، شعارها، تشکل ها و آلترناتیو اداره جامعه ابراز وجود کنند. قانون کار از جمله

پاسخ دندان شکن اتحادیه های کارگری ایتالیا

یک هفته پس از هجوم هواداران راست افراطی به مقر مهمترین اتحادیه کارگری ایتالیا در رم، دیروز به فراخوان سراسری اتحادیه‌های کارگری قریب به ۱۰۰ هزار نفر علیه تحركات نیروهای راست افراطی خیابان‌های رم را به تسخیر خود درآوردند. یکی از رهبران اتحادیه‌های کارگری گفته است که «راست افراطی حمله هفته گذشته به مقر مهمترین اتحادیه کارگری ایتالیا را با حمله اعضای حزب فاشیست به مقر اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۹۲۱ یعنی یک قرن پیش مقایسه کرده‌اند که موسولینی، رهبر حزب فاشیست ایتالیا یک سال پس از آن حمله قدرت را در این کشور به دست گرفت؛ اما کور خوانده‌اند».

اتحادیه‌ها با شعار «بازگشت فاشیسم هرگز»، «برای دفاع از امنیت، رفاه و آزادی متحد شویم»، «از مراکز ما دور شوید و به سوراخ‌های خود برگردید»، قریب به اتفاق جمعیت رم را بسیج کردند و با اتحاد و قدرت توده‌ای خود درس خوبی به باندهای راست افراطی دادند. سایت «اشپینگل‌آنلاین» به نقل از دانشجویی به نام مارگریتا ساردی نوشته است: «تحریکات جریان‌ات راست در جامعه ما باید فوراً ممنوع شوند و در گام بعدی باید آموزش و تربیت ضد-فاشیستی و ضد-راست در مدارس ایتالیا برپا شود.»

آنتونیو گرامشی، انقلابی ایتالیائی که شاهد

کمونیست ۲۵۷

اسکلت آلترناتیو کارگری را تشکیل میدهد و بعلاوه به نوبه خود مبارزات جاری را حول دستاوردهای سیاسی- قانونی و همه گیر متحد میکند. "قانون" و چترهای امنیتی برای مبارزات کارگری نه فقط کاذب بلکه در خوش بینانه ترین حالت از یک خودفریبی فراتر نرفته است و نخواهد رفت. راه حل و روشهای رادیکال دست بالا را در مبارزات جاری پیدا کرده است. این یک واقعیت انکار ناپذیر، یک موقعیت شعف انگیز و یک دستاورد حاصل از سالها کشمکش نه فقط با ارگانهای دولتی، بلکه با جریان‌ات رفرمیستی درون صفوف طبقه کارگر بحساب میآید. این موقعیت باید از زبان فکت و از زبان رهبران رادیکال جنبش کارگری میدان پیدا کند و تثبیت شود. چشم اندازهای وسیع، دستاوردها و گامهای بزرگ از جمله در عرصه قانون کار بستر میدان داری رادیکالیسم کارگری است. تا کی باید مبارزه بر سر دستمزدها و نمایندگی کارگران در حیاط خلوت اراجیف خانه کارگر جریان یابد؟ چرا نباید سازمانها و تشکل های کارگری بر سر یک اتحاد گرایش‌ات بتوانند یک پرچم معتبر آلترناتیو مبارزاتی و عملی را شکل بدهند، و ابتکار عمل را در دست بگیرند؟

قانون کار جاری طبقه کارگر را بشدت شقه شقه کرده است، زنان و کودکان بعنوان مهمترین و محروم ترین بخش طبقه کارگر را نه تنها از حقوق حقه خود بلکه حتی از ابراز وجود تا چه برسد به امکان اعتراض محروم ساخته است.

مبارزه بر سر قانون کار یک آلترناتیو در مقابل مبارزات جاری نیست. اما یک آلترناتیو و انتخاب در دسترس و در مقابل کسانی است که مبارزه سراسری و متحد همه بخشهای کارگری را یک امر فوری و اجتناب ناپذیر طبقه کارگر در ایران میدانند. طبقه کارگر باید سنگرهای دفاعی را پشت سر بگذارد. این طبقه باید بتواند از همین امروز، راساً، بدون چون و چرا شرایط فروش نیروی کار خود را با پرچمهای رادیکال و تعرضی تعیین کند.

طبقه کارگر کشورهای مختلف، کافی بود تا در مقابل کراهت این راست افراطی سنگر و سدی ایجاد کرد؛ امروز راست افراطی در درون خود جوامع غربی با مقاومت و تعرض طبقه کارگر، سوسیالیست‌ها و آزادیخواهان روبرو است. میخ آخر بر تابوت راست میانه و محافظه‌کار همراه با متعلقات افراطی آن را تنها سوسیالیسم و طبقه کارگر می‌تواند بکوبد. مارکس برگشته است و زمان برای تعرض مجدد کمونیستی به ارکان سرمایه‌داری مهیاست. خروش ضد-راست اتحادیه‌های کارگری در ایتالیا نماد یک جنب و جوش خیره‌کننده برای پدیدار شدن جهان نو است.

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقه کارگر

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۷ اکتبر ۲۰۲۱

عرض اندام گرایش ...

انعکاس این حقیقت در میان طیفی از جریانات و گرو‌ه‌های سیاسی، از راست‌ترین نیرو‌های اپوزیسیون تا چپ‌های غیر کارگری و ناسیونال لیبرال‌های ایرانی هم عکس‌العمل‌های متفاوتی را به همراه داشته است.
جریانات راست رسماً گوش زد کرده اند که در این تحولات کمونیستها دست بالا و شانس بزرگی دارند و بر همین اساس دوز تبلیغات ضد کمونیستی خود را بالا برده اند. اما این فقط جریانات شناخته شده راست نیستند که از موقعیت جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نگران و آشفته اند، ناسیونال چپ‌های وطنی از اقمار راه کارگر تا محافل جانبی تر این جبهه نیز صدایشان در آمده است.
چپ ناسیونال- لیبرال ایرانی، به روال و سنت همیشگی خود، با پرچم جعلی "کارگر دوستی" در مقابل پیشروی های جنبش کارگری و دستاوردهای تاکنونی آن سنگ اندازی میکند و تلاش میکند به نام "دفاع از جنبش تریونیستی در مقابل جنبش شورایی" میان فعالین و نهادهای موجود کارگری به خصومت و تفرقه دامن زده و در این میان خود نیز "به نان و نوایی" برسد.
بحث این نوشته نگاهی به این تقابل و چرایی آن و جایگاه چپ ناسیونال- لیبرال در این ماجرا و به علاوه پاسخ به پاره ای از ادعاها و در عین حال سوال و پلمیک‌هایی است که به میدان کشیده شده است.

پیشروی جنبش کارگری

برای ورود به این مجادلات که در حاشیه پیشروی های جنبش کارگری و به نام چپ و کارگر راه افتاده است، لازم است ابتدا به موقعیت کنونی جنبش کارگری و سیر پیشروی آن اشاره ای کنیم.

دوره اخیر جامعه ایران شاهد کشمکش عریان و وسیع طبقه کارگر با بورژوازی ایران و حکومتش بود. کشمکشی که در تاریخ جنبش کارگری ایران کم نظیر است. این کشمکش اساساً تقابل طبقه کارگر علیه تعرض افسارگسیخته ای بود که در یکی دو دهه اخیر بورژوازی ایران و حکومتش علیه معیشت طبقه کارگر سازمان داد. تعرضی که همه مرزهای قساوت، ددمنشی در تعرض به معیشت و زندگی طبقه کارگر، برای کسب سود بیشتر و تأمین نیازهای سرمایه در ایران، را در نوردید.

یکی دو دهه گذشته ما شاهد افزایش ابعاد اعتراضات کارگری در ایران و اعتراض اقشار مختلف جامعه از زنان، دانشجویان، معلمان، پرستاران، حاشیه نشینان، بازنشستگان و ... به وضع معیشتی خود، به دامنه استثمار، فقر و گرانی و بی حقوقی و در عین حال به استبداد سیاسی حاکم بودیم. ناتوانی جمهوری اسلامی در تأمین یک زندگی در شان انسان قرن بیست ویکم، بن بست و ورشکستگی اقتصادی، نداشتن افق روشن از بهبود اقتصادی، نداشتن هیچگونه افق و دورنما و برنامه ای واقعی برای برون رفت از این بن بست ، همراه استبداد و فشارهای پلیسی، جامعه و رابطه آن با حاکمیت را وارد فاز جدیدی از تقابل کرد. فاز جدیدی که بیان قطع امید کامل طبقه کارگر و اقشار پایین جامعه از حداقل بهبود در چهارچوب این نظام بود، چیزی که خواه ناخواه سرنگونی جمهوری اسلامی را در دستور جامعه به عنوان تنها گزینه نجات اکثریت مردم ایران از فقر و گرسنگی و استبداد، گذاشت. دیماه ۹۶ و به دنبال آن ابانماه ۹۸ و طغیان وسیع توده ای بیان ورود جامعه به این فاز جدید و عدم پذیرش بیشتر این وضعیت از جانب مردم ایران و اساساً اقشار پایین جامعه بود.

طغیانهای توده ای همراه با اعتراضات و اعتصابات هر روزه بخشهایی از طبقه کارگر بر محور بهبود، رفاه عمومی و آزادی های وسیع سیاسی و علیه نظام کاپیتالیستی، خواه ناخواه نه تنها پای تشکل یابی توده ای طبقه کارگر و نیاز این جنبش به اتحاد صفوف خود که بعلاوه پای کمونیستهای این طبقه و ایفای نقش به عنوان پرچمداران راستین طبقه کارگر و متضمن حفظ استقلال سیاسی و طبقاتی این طبقه در جدال با بورژوازی ایران را به میدان میکشید. همین حقایق بر متن یک جامعه بحران زده، جامعه ای که از سرپای آن نفرت علیه حاکمیت چهل و چند ساله جمهوری اسلامی میبارد، خواه ناخواه پای آینده ایران بعد از جمهوری اسلامی و آلترناتیو حکومتی را برای طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه به عنوان امری فوری در دستور میگذاشت و کل طبقه کارگر را وارد دوره ای جدید از تلاش برای تعیین تکلیف به نفع خود میکشید. این حقایق و نیاز واقعی مبارزه این دوره با طبقه حاکمه، هر حزب و جریان کمونیستی، هر محفل، جمع و کمیته و شبکه فعالین کمونیست این طبقه را وادار میکرد که نه تنها در مبارزات روزمره که بعلاوه در سیاست کلان جامعه نیز دخالت کنند و به جنبش خود افقی روشن بدهند.
عروج رهبران و سخنگویان طبقه کارگر در دل اعتراضات و تجمعات این دوره و در یک جدال عریان و مستقیم با بورژوازی ایران و حکومتش، امری اجتناب ناپذیر بود. اتفاقی که علیرغم همه محدودیتها و عدم دسترسی طبقه کارگر و کمونیستها به رسانه های رسمی جهان، توانست سیمای جامعه ایران را دستخوش تغییراتی بزرگ کند. و همین حقایق صف مقابل را، از حاکمیت تا انواع گرو‌ه‌های راست و چپ ضد کمونیست در اپوزیسیون را به تحرك

انداخت.

در همین دوره شاهد اعتصابات بزرگ کارگری از فولاد اهواز و هفت تپه تا هپکو و آذر آب و کشیده شدن دامنه این اعتصابات به مراکز نفت و گاز و پتروشیمی ها و معادن و اکنون هم ماشین سازی ها هستیم. امروز مراکز بزرگ صنعتی به اعتصابات کارگری پیوسته اند و جنبش کارگری وارد دوره جدیدی از حیات خود شده است.

در دل اعتصابات این دوره، خصوصاً اعتصابات کارگران فولاد اهواز و هفت تپه، متکی شدن کارگران به تصمیمات جمعی و مجامع عمومی کارگری جایگاه ویژه ای داشت. ادامه اعتصابات در هفت تپه و جدال پنج هزار کارگر در این مرکز با کارفرما و تمام ارگانها و نهادهای حکومتی، از قوه قضائیه و استاندار و شهردار و نماینده امام و آخوند محل تا اوباش بسیجی و چاقوکشان حکومتی، و اتکای کارگران در همه این سالها به مجامع عمومی از یک طرف و طرح اداره شورایی در این دوره و از جانب فعالین این مرکز، بحث مجامع عمومی و نیاز و ضرورت آن و اهمیت اتکا به آن در اعتصابات کارگری و بعلاوه مطلوبیت شورا و جنبش شورایی را بطور بارزی در جنبش کارگری ایران برجسته کرد. اعتصابات بعدی در نفت و پتروشیمی ها و تلاش کارگران پروژه ای در دو دوره اعتصابات اخیر خود برای دخالت وسیع توده کارگران در تصمیم گیری ها و تلاش برای تجمعات در هفشجان و ایذه و... در جواب به سیاست اتمیزه کردن کارگران در خانه و پراکندگی آنان و تضمین اتحاد صفوف خود، بار دیگر اهمیت اتکا به مجامع عمومی کارگری در اعتصاب و اعتراضات کارگری را برجسته کرد. در اعتصابات این دوره در بسیاری از مراکز کارگری و هر جا امکانی یافته اند به قول کارگران هفت تپه تلاش شد که متکی به "خرد جمعی" و دخالت و همراهی عمومی کارگران باشد. علاوه بر این حمایت بخشهای مختلف کارگری در این اعتصابات، کنار گذاشتن مرزهای جغرافیایی، صنفی و محلی و... و نیاز به اتحادی وسیعتر و فرا صنفی و محلی در جنبش کارگری، باز هم اهمیت و مطلوبیت جنبش شورایی و اتکا به مجامع عمومی کارگری را برجسته کرد و آنرا به داده روز جنبش کارگری تبدیل کرد.

کل این اوضاع، پیشروی گرایش معینی در جنبش کارگری که خواهان تحولات رادیکال و پایه ای است را نشان میدهد. امری که وسیعاً با سمپاتی کارگران و اقشار پایین جامعه همراه بوده است. این تحولات کلا در سطح جامعه و در میان جنبشهای اعتراضی پولاریزاسیونی را ایجاد کرد و کل جامعه را در صف بندی های طبقاتی به درجه ای روشن تر و بی ابهام تر قرار داد و دوستی و دشمنی ها را عیان و برجسته کرد. در خود جنبش کارگری نیز جنبش رادیکال و سوسیالیستی، پیشروی جدی کرد و مهر خود را بر این جنبش کوبید. البته این حقایق همراه خود دوستان دروغین طبقه کارگر را نیز ناچار کرد عریان تر و بی پرده تر در مقابل اعتراض ضد کاپیتالیستی طبقه کارگر و سنتهای اعتراض رادیکال و سوسیالیستی آن سنگر ببیندند و سعی کنند هر روز با پرچم و بهانه ای به مقابله با این جنبش، نفی موجودیت آن، نفی دستاوردهای آن و... دست بزنند. امری که کاملاً قابل انتظار بود.

تعرض به یک جنبش از کانال هفت تپه

فکر نکنم بر هیچ کارگر آگاهی و بر هیچ انسان شرافتمند و عدالتخواهی، پوشیده باشد که کارگران هفت تپه در دل جدال چهار- پنج ساله خود، بزرگترین خدمت را به جنبش کارگری کرده اند. تجربه کارگران این مرکز، نگاه موشکافانه به آن و دستاوردهایی که برای جنبش کارگری ایران داشته، آموزنده و گرانقدر است. چهار- پنج سال پنج هزار کارگر در یک شرکت نیمه ورشکسته اقتصادی همراه خانواده های خود، در مقابل یک هیولا شامل اسد بیگی و عواملش، قوه قضائیه، دولت و مجلس و مراکز اطلاعاتی، زندان بان و شکنجه گران، خانه کارگر، همه مقامات حکومتی در خوزستان، صدا و سیما، امام جمعه و شورای اسلامی و... ایستادند و با اتحادی کم نظیر دشمن را به زانو در آوردند. قصد من پرداختن به این تجربه غنی در این نوشته نیست و قبلاً چه نگارنده این سطور و چه طیفی از کارگران هفت تپه و بسیاری از دوستداران این مرکز در این مورد گفته و نوشته اند. اما تلاش برای کوبیدن هفت تپه، برسمیت نشناختن دستاوردهای بزرگ آن، کوچک کردن رهبران و سخنگویان این مرکز، حملات سخیفانه به نمایندگان کارگران هفت تپه، به ریشخند گرفتن کار و فعالیت آنها به بهانه های مختلف در این چند سال و در حاشیه جدال این مرکز و طبقه کارگر با بورژوازی ایران و حکومتش در جریان بوده است. بی تردید ایستادگی و قهرمانی کارگران هفت تپه پشتش به یک زمینه واقعی در جنبش کارگری ایران بسته بود و بعلاوه هفت تپه در میان موجی از حمایتها از جانب بخشهای مختلف طبقه کارگر تا مردم آذیخواه و برابری طلب در ایران توانست با قامت بلند بایستد و موفق شود.

اینجا بحث بر سر توطئه و دسیسه های جمهوری اسلامی

و کارفرمای هفت تپه نیست. بلکه بحث بر سر جریانات و اشخاصی است که با لباس چپ، با قسم خوردن های "کارگری" و "کارگرپناهی" دروغین، از هیچ فرصت و بهانه ای برای حمله به فعالین اصلی این مرکز و کم اهمیت کردن دستاوردهای آنها کوتاهی نکردند، چیزی که قبلاً رفقای زیادی و از جمله رفقای حزب ما به آن پرداخته اند.

چرایی این حملات و این دشمنی اساساً در نقشی است که هفت تپه و رهبران و سخنگویان آن در پیشروی جنبش کارگری داشته اند. چرایی این تعرض تبدیل هفت تپه به گل سرسید، به سخنگویان و افق دهنندگان رادیکال جنبش کارگری است. دلایل آن این واقعیت است که سرسختی کارگران هفت تپه، روشنی و بی ابهامی آنها در دفاع از منافع عمومی و طبقاتی خود، در دفاع صمیمانه از جنبش کارگری و سایر بخشهای کارگری و در نوردیدن مرزهای پوچ صنفی، در پس زدن همه دسیسه ها از جمله تلاش برای انشقاق به نام قومیت و ملیت و با "دشمنی جنبش شورایی و سندیکایی" که در بیرون جنبش کارگری باد زده شد را نقش بر آب کردند. هدف این صف پدیده بزرگتری در جنبش کارگری بود که هفت تپه با آن شناخته میشد و آن هم جنبشی ضد کاپیتالیسی بود که در جنبش کارگری پا به جلو گذاشته بود. چپهای ناسیونال- لیبرال ایران از کانال هفت تپه به عنوان یک مرکز پرطیش و متحد و به عنوان قلب تپنده یک جنبش رادیکال و کارگری، کل آن جنبش، آن سنت با تمام دستاوردهایش را هدف گرفته بودند. آنها از کوچکترین لغزش هر تک نماینده هفت تپه ای و حتی از هر شایعه ای برای پیشبرد امر خود و زهر پاشیدن علیه فعالین این مرکز، علیه پیشروی کارگران این مرکز، علیه رادیکالیسم کارگری آنان کوتاهی نکردند، امری که اخیراً به نام "دفاع از سندیکا در مقابل جنبش شورایی و مجامع عمومی" دنبال میکنند. اینها تلاش کردند به هر بهانه ای فضایی مه آلود، توام با شایعات راه بیندازند و به اغتشاش فکری در میان سایر فعالین کارگری که سمپاتی عمیقی به هفت تپه داشتند، دامن بزنند. تلاش کردند از درون هفت تپه اهرمی برای پیش برد امر نامقدس و ضدکارگری خود درست کنند و عده ای را با شایعات و تبلیغات سبک حول آن جمع کنند و البته نتیجه ای عایدشان نشد.

شدت این حملات زمانی اوج گرفت که در دور دوم اعتصابات کارگران پروژه ای شاهد تلاش گرایش معینی در نفت بودیم که خود را امتداد کار رفقای خود در هفت تپه میدانست. طیف و گرایشی که به حق تجربه هفت تپه را متعلق به خود و طبقه خود میدانست. گرایشی که تلاش میکرد اعتصابات کارگران پروژه ای را به تصمیمات جمعی و دخالت عمومی کارگران متکی کند، تا کل قدرت و نیروی خود را متحد به میدان بیاورد، چیزی که باعث نگرانی کارگر پناههای لیبرال شد. بعلاوه در هفت تپه بعد از گل گرفتن درب شورای اسلامی و بستن آن، کارگران در تجمع وسیع خود (اوایل اکتبر)، "مجمع نمایندگان" هفت تپه را به عنوان نهادی که کارگران این مرکز را نمایندگی میکند به جامعه اعلام کردند. اعلام کردند که آنها یک تشکل پنج هزار نفره هستند و تصمیمات را جمعی خواهند گرفت. این اعلام ورود کارگران هفت تپه و تشکل توده ای آنان به مرحله جدیدی بود. اعلام روشن "مجمع نمایندگان" اعلام کوبیده شدن میخ مجمع عمومی بعنوان تشکلی توده ای، پایدار و تثبیت شده در میان کارگران هفت تپه و تثبیت آن به حکومتی بود که هیچگاه حاضر نشد رسماً مجمع عمومی کارگران هفت تپه و نمایندگان آنرا به رسمیت بشناسد. این پیروزی بزرگی نه فقط برای کارگران هفت تپه که برای طبقه کارگر ایران و الگویی از سازمان یابی به بخشهای دیگر طبقه کارگر در ایران بود. جمهوری اسلامی در مقابل این قدرتمایی سکوت کرد و خود را به نشنیدن زد اما خطر جدی را حس کرد و به همین دلیل فشار بر نمایندگان و فعالین هفت تپه را کم نکرده است. در این میان عده ای، علیه این پیشروی بزرگ کارگران، "کارگر پناهی" شان گل کرد و صدایشان بلند شد که پس سندیکا چه شد؟ این بار با ظاهری به اصطلاح سیاسی تر و با پرچمی "مردم پسندتر" به میدان آمدند. به این بهانه عده ای با پرچم قدوسیت جنبش اتحادیه ای، علیه جنبش شورایی و مجامع عمومی کارگری در بیرون جنبش کارگری بسیج شدند تا سیاست و اهداف قدیمی تر خود را دنبال کنند. در کنار اینها نیز تعدادی با شعار "اتحاد" در جنبش کارگر و اینکه "سندیکا و شورا در مقابل هم نیستند"، همان اهداف اولی ها را دنبال کردند. در حقیقت هر دو جریان حق کارگران این مرکز را در تعیین تشکل خود زیر سوال بردند و بعنوان ریش سفیدان و مبصر های جنبش کارگری وارد میدان شدند و مجمع عمومی و مجمع نمایندگان آنان را برسمیت نشناختند. سوالی که برای هر کارگر فهیمی پیش می آید این است که مستقل از هر تفاوتی میان جنبش اتحادیه ای و شورایی، این مرکز در جمع کارگران تصمیم گرفته است و تعدادی از نمایندگان و سخنگویان تاکنونی خود را بعنوان مجمع نمایندگان انتخاب و آنرا رسماً و علناً اعلام کرده است. حال جریاناتی که سنگ "استقلال طبقه کارگر" و "حق کارگر در تشکل یابی خود" را به سینه میزنند چرا تصمیم خود کارگران را برسمیت نمی‌شناسند؟ چرا در این وسط عده ای معلم میشوند و درس "تفرقه راه بیندازید" را آنهم خطاب به کارگر هفت تپه میدهند؟
کارگران

^[1]

عرض اندام گرایش ...

این مرکز سالها یك سندیکا داشته اند، همان کارگران امروز نهاد دیگری را شکل داده اند و جمع دیگری، سازماندهندگان و رهبران اعتراضات اخیر را بعنوان نماینده خود انتخاب کرده و اعلام کرده اند. اگر این جنابان ریگی در کفش ندارند چرا انتخاب اول را قبول میکنند اما انتخاب دوم را تفرقه افکنانه می نامند و تلاش میکنند به هر بهانه ای عده ای را علیه این اقدام بشورانند و تحریکات علیه آنها را شروع کرده اند؟ این اقدامات در هفت تپه موثر نیفتاد و اما این مانع نشد که در میان طیفی از "چپهای وطنی" با اهداف حقیرانه و حسابگرانه سیاسی در بیرون جنبش کارگری همجه ای راه بیندازند و بر خلاف ادعای خود به نام دفاع از "اتحاد" اتفاقا پرچمدار انشقاق شوند.

عروج ناسیونال-لیبرالهای وطنی

این اوضاع به عده ای از ناسیونالیست های چپ و لیبرال روحیه داد که در محافل و حتی بخشا علنا به نام "دفاع از سندیکا" و با شانناژ "دفاع از سندیکاهای موجود و شخصیتهای آن" علیه هر نوع تمایل و بحث از جنبش شورایی بشورند. با این فضا فرجه ای برای راه کارگر باز شد و سخنگویانشان تلاش کردند با ارزیابی های سطحی و دلبخواهی فضا را مسموم و از این نمذ برای خود کلاهی بدوزند و در جسد بی رمق سازمان خود جانی بدمند. راه کارگر به عنوان یك جریان ناسیونال- لیبرال چپ و البته در امتداد یك خط معرفه و قدیمی در سیاست ایران که همان جریان توده ای و اکثریتی رنگ و لعاب خورده و امروزی شده، پا پیش گذاشت تا از این فرصت یك خط معین در سیاست ایران و در جنبش کارگری را بزند و آن چیزی جز کمونیسم طبقه کارگر نیست.

تلاش این جریان برای ایجاد انشقاقی عمیق در میان فعالین کنونی جنبش کارگری چه در شرکت واحد و چه به نام سندیکای هفت تپه دیدنی است. تلاش برای ایجاد انشقاق و دشمنی، نا ممکن کردن در کنار هم ایستادن این فعالین، مستقل از هر نوع تفاوت در سنت و درک از تشکل کارگری و یا طرفداری از سندیکا یا شورا، و تسخیر یك صندلی برای یك جریان لیبرال و عمیقا ناسیوالیست را به نام کارگر! تلاشی که به یمن درایت نمایندگان کارگران هفت تپه و عدم ورودشان به این جدال دست ساز، از نوع راه کارگری آن، به شکست کشیده شد.

در دل این مباحثات و چند جلسه در کلاپ کاوس راه کارگر "آس" خود را رو کرد و مصاحبه ای را با روبن ماکاریان از شخصیتهای اصلی این جریان زیر عنوان "طیف حکمتیست و شرکاء: ترازنامه چهارده نفی تشکل های اتحادیه ای و پایدار کارگری» ترتیب داد که در نوع خود شنیدنی است.

آقای ماکاریان در این مصاحبه تلاش ناموفق و ناموجهه ای میکند تا به مباحثات طیف لیبرال و توده ای علیه جنبش شورایی و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگرلباس مارکسیسم بپوشاند. ما هم به همین دلیل راه کارگر و مصاحبه آقای ماکاریان را انتخاب کردیم و اینجا به نکاتی از بحثهای ایشان در مورد تشکل یابی کارگری و ادعاهای واهی «تئوریک»، دور از حقیقت، متناقض و غیر بالانس او خواهیم پرداخت.

اولین مشکلی که در این مصاحبه دیده میشود ادعاها و کدهای غیر مستدلی است که آقای ماکاریان تحویل شتوننده میدهد، بدون اینکه به خود زحمت دهد و به احترام خود و شنوندگانش چهار کلمه حرف مستند و مستدل برای اثبات آنها به زبان آورد. نفس تیتز پر طمطراق «نفی چهار دهه مبارزه اتحادیه ای از جانب حکمتیستها»، که مدعی چهار کلمه فاکت از کلی ادبیات جریان ما برای اثبات ادعای خود ندارد به اندازه کافی گواه میزان پابیندی ایشان به پرنسیبهای اولیه هر بحث سالم سیاسی است، چیزی که از این خانواده و سنت سیاسی شاید توقعی بجا نباشد.

روبن ماکاریان در این مصاحبه و برای رد جنبش شورایی و رد مجامع عمومی کارگری به عنوان سنتی معین و اشکال مناسب ابراز وجود کارگران و اتحاد توده ای طبقه کارگر در جامعه ایران، زمین و زمان را به هم بافته است. ایشان مدعی یك جنبش اتحادیه ای پایدار، ثابت و متصل در طول تاریخ از عروج طبقه کارگر و جنبش چارتیستها، از دوره مارکس و انگلس تا انقلاب روسیه و تا امروز است، چیزی که در دنیای واقعی سرسوزنی به حقیقت نزدیک نیست.

آقای ماکاریان از ایران شروع میکند و بعد به جنبش اتحادیه ای در سطح جهان میپردازد. ایشان میگوید از سال ۵۶ و ۵۷ و در موقعیت انقلابی آنزمان و خصوصا اوایل انقلاب ۵۷ تشکلهای کارگری شامل اتحادیه ها و کمیته های کارخانه و شوراها شکل گرفتند. و در مورد شوراها و کمیته های کارخانه اشاره دارد که:

«...شوراها و کمیته های کنترل تولید بودند، که حالا

بدلیل اینکه صاحبان این کارخانه ها کارخانه را ترک کرده بودند یا فرار کرده بودند و تعادل قوا در مجموع به نفع طبقه کارگر بود، خوب اینها کنترل تولید را یا مشارکت در تولید را تحمیل کرده بودند.»(متن مصاحبه گفتاری است و مسئولیت همه نقل قولها از آقای ماکاریان در این مطلب از گفتاری به نوشتاری به عهده من است)

فعلا از بحث شورا و کمیته های کنترل و اینکه صاحبان این مراکز فرار کرده باشند و تصویری که مدعی دوست دارد بدهد و دلایل آن بعدا اشاره میکنم. ماکاریان در ادامه میگویند:

«بعد از سرکوب این تشکلهها و چپ و ... در سال ۶۰ و سازمان دادن شوراهای اسلامی بحث تشکلهای کارگری راه افتاد که ما گفتیم...، در شرایطی که رژیم حاکم شده و سرکوب شروع شده، این سرکوبها نمیتواند این حقیقت را از بین ببرد که کارگران ایران بخاطر تعرضی که جمهوری اسلامی انجام میدهد به عنوان حافظ مناسبات سرمایه داری است آنهام حافظ بدترین شکل، عقب مانده ترین شکل سرمایه داری است، معیشت توده کارگر حل نخواهد شد، پس بنابراین توده کارگر برای مطالبات معیشتی و اقتصادی خود مبارزه خواهند کرد و در اینجا طبیعی ترین شکل تاریخ جهانی طبقه کارگر تشکل سندیکایی یا اتحادیه ای است که باید فعالین کارگری تلاش کنند انرا زیر سرکوب شدید رژیم جمهوری اسلامی را اندازند. آنچه که ما میگفتیم بر مارکسیسم منکی بود، بر بیشی از ۱۵۰ سال تجربه جنبش کارگری که از بتن انقلابات در اروپا شروع شد و مبتکر این اندیشه انگلس و مارکس بودند و بعد از آن ما یك تاریخ پرشکوه ۱۵۰ ساله داریم در این جنبش اتحادیه جهانی که کماکان هست و ادامه دارد.

ایشان در امتداد صحبتهایش در جایی دیگر میگوید:

"... بعد از سرنگونی تزار که هم شوراها و هم سندیکاها و هم کمیته های کارخانه وجود داشتند، لنین تاکید کرده که اتحادیه ها در همه این دوران ضروری هستند و او حتی تاکید میکرد که در دوره سوسیالیسم هم ضروری هستند..."

در مورد بحثهای آقای ماکاریان در مورد جنبش کارگری ایران و بحثهای آنها و ما بعد از انقلاب بعدا اشاره خواهم کرد. اما فعلا اجازه بدهید به پدیده جنبش تریدیونیستی و تصویر غیر تاریخی و ثابت و ایستایی که آقای ماکاریان از آن تحویل شتوننده میدهد و این ادعا که جنبش اتحادیه ای از دوره مارکس و انگلس و تا هم اکنون ادامه داشته است و افتخارات راه کارگر به این جنبش چند نکته را بیان کنم.

اولا و برای هر انسانی جدی سیاسی امر مسلمی است که در تاریخ سیاسی جهان از دوره مارکس و بقول راه کارگر در ۱۵۰ سال گذشته تحولات عمیقی در زندگی بشر از هر زاویه ای اتفاق افتاده است. از آن زمان تا کنون دنیا دستخوش تغییرات بسیار عظیم و شگرفی شده است و این شامل اتحادیه های کارگری هم میشود. ما طی این ۱۵۰ سال انقلاب اکتبر، دو جنگ جهانی، فروپاشی بلوک شرق و "دمکرات" شدن طیفی از چپهای جهان، نظم نوین جهانی، بن بست دمکراسی و شکست بازار آزاد، عروج جنبشهای ساختار شکنانه در جهان و را داشته ایم. اتکا به ۱۵۰ سال پیش و الگو برداری از آن بر متن سرعت تحولات علمی و اجتماعی جهان امروز مانند بازگشت و اتکا جامعه بشری قرن نوزده به نحوه سازمان و مبارزه اسپارتاکوس است.

اتحادیه های کارگری که در دوره شکل گیری اولیه آنها به عنوان یکی از ابزارهای دفاعی کارگران در دفاع از معیشت خود عمل میکردند، امروز مثل بسیاری از پدیده های دیگر دستخوش تحولاتی بزرگ شده اند که شباهت چندانی به اشکال اولیه خود ندارند. اتحادیه های کارگری و کلا جنبش اتحادیه ای برخلاف دوران اولیه آنها که به عنوان چتر دفاعی کارگر و امکانی برای دفاع از حق کارگر شناخته میشدند ، مدتها است به اهرمها و پایه احزاب سوسیال دمکرات در غرب و در جنبش کارگری تبدیل شده اند. اینها در حقیقت به بازوی کارگری احزاب بورژوا-رفرمیست و سوسیال دمکرات و دولتهای آنها برای کنترل طبقه کارگر و سد کردن هر نوع رادیکالیسم در این طبقه در خدمت دولتهای بورژوایی تبدیل شدند و بعلاوه یك سیستم کاملا بوروکراتیک و از بالای سر کارگران در آنها نهادینه شده است. اتحادیه های کارگری در بسیاری از کشورهای اروپایی از جیب کارگران و حق عضویتایی

کمونیست ۲۵۷

که میگیرند، سرمایه سنگینی را برای انتخابات ها در دفاع احزاب سوسیال دمکرات هزینه خواهند کرد. بسیاری از رهبران این اتحادیه ها از کادر و فعالین و رهبران سطح بالای احزاب سوسیال دمکرات در همین کشورها هستند. امروز در کشورهای غربی اتحادیه های کارگری بخشی از ساختار سیاسی قابل قبول بورژوازی اند و از این زاویه این ادعا که امروز هم اتحادیه کارگری سازمان کارگران برای دفاع از معیشت و شرایط کارشان است را هیچ کارگر آگاهی در غرب قبول نمیکند. دلیل عدم استقبال کارگران از اتحادیه های کارگری و کم شدن تعداد اعضا آنها را بر متن این واقعیت میتوان توضیح داد.

عضویت کارگران در این اتحادیه ها دال بر اینکه اتحادیه ها نمایندگان واقعی طبقه کارگر هستند و طبقه کارگر را نمایندگی میکنند نیست. همانطور که رای دادن کارگران به احزاب بورژوا-رفرمیست یا سبز یا محافظه کار این احزاب را به احزاب کارگری و نماینده منافع طبقه کارگر تبدیل نمیکند. بهرحال در طول دهه های اخیر در بسیاری از این کشورها تلاش کارگران و رهبران کمونیست این طبقه، تلاش طیفی از فعالین رادیکال کارگری شکل دادن به آلترناتیوهای دیگر به جای اتحادیه های موجود بوده است که متاسفانه و بدلایلی که در حوصله این نوشته نیست، پیروز نشده اند. اتحادیه های کارگری وسیله نفوذ و سرپل سوسیال دمکراسی برای تبدیل توده کارگر به پیاده نظام جنبش آنها است. زمانی که اتحادیه های کارگری موجودند، رسمی اند و به نام تشکل کارگری کار میکنند و از حداقلهای بسیار ناچیزی در چهارچوب قوانین حاکم بر این کشورها دفاع میکنند، زمانی که هیچ ظرف توده ای دیگری در مقابل اتحادیه ها شکل نگرفته است، معلوم است که کارگران عضو این اتحادیه ها میشوند. درست مثل اینکه در انتخابات پارلمانی مردم میان احزاب راست و چپ بورژوایی به جناح چپ آنها رای بدهند که بالاخره فکر میکنند از آن یکی بهتر است.

تا جائیکه به تاریخ رابطه کمونیستها و اتحادیه های کارگری برمیکردد، برخلاف ادعای آقای مارکاریان، کمونیستها تاریخا "فعالین جنبش اتحادیه ای" نبوده اند، برعکس همیشه مسئله سیاست کمونیستی در قبال اتحادیه های کارگری با محک تضمین بالاترین درجه از اتحاد طبقاتی در میان کارگران در هر کشوری مسئله اصلی کمونیستها بوده است.

سیاست کمونیستها زمانی که اتحادیه ها موجودند و تشکل و ابزاری دیگر به هر دلیل ساخته نشده است، زمانیکه که طبقه کارگر و کمونیستها نتوانسته اند ابزارها و تشکلات توده ای دیگری را به بورژوازی تحمیل کنند و زمانی که توده کارگر عضو اتحادیه ها هستند، نه تخریب این اتحادیه ها که نشان دادن ناتوانی این اتحادیه ها، راست روی آنها و همزمان تلاش برای سازمان دادن کارگران در تشکلهای واقعی خود است. کمونیستها این تنها چتر حفاظتی هرچند محدود را تا زمانی که چیزی بهتر نساخته اید را خراب نخواهید کرد. مسلم است مادام که توده کارگران در این اتحادیه ها جمع شده اند و عضو آن هستند، هر کارگر کمونیستی از جمله از زاویه کار در میان طبقه اش سعی میکند عضو این اتحادیه ها بشود، فشار کارگران از پائین را به رهبری آن برای شرایط کار بهتر و دستمزد بالاتر تحمیل کند. کار کردن کمونیستها در اتحادیه ها به معنای این نیست که اینها ابزار واقعی و مناسب اتحاد توده ای طبقه کارگر در مقابل بورژوازی اند. بعلاوه اینکه بورژوازی اتحادیه ها را برسمیت شناخته و با آنها به عنوان طرف حساب در چانه زنی و تعیین دستمزد، قرار دادهای دسته جمعی و.. وارد مذاکره میشود، و کارگران کمونیست تا زمانیکه ابزار قدرتمندتری که بتواند توده وسیع کارگر را متحد و متشکل کند از این ابزار بیشترین استفاده را برای تحمیل خواسته کارگران میکنند حتی اگر این مستلزم جدالی در درون خود اتحادیه با روسای محافظه کار و سازشکار اتحادیه باشد. لذا کارکردن کارگران کمونیست در اتحادیه ها و تلاش برای اشاعه کمونیسم و آگاه کردن کارگران به معنای دفاع از این اتحادیه ها و برسمیت شناختن آنها به عنوان تشکل توده ای کارگری، که **منافع کارگران را دنبال میکند**، نیست. در تمام تاریخ سیاسی جهان از دوره مارکس و انگلس تا لنین کار کردن در اتحادیه ها و حتی در دوره ما و از جانب کمونیستها رد نشده است بدون اینکه این اتحادیه ها به **عنوان نمایندگان منافع کارگران** تائید شده باشند چیزی که آقای ماکاریان تلاش میکند به نام حقیقت به شتونندگان خود بقبولاند.

در مورد اشاره به دوره لنین و این ادعا که "لنین خود مدافع جنبش اتحادیه ای" بوده است، حقیقت ندارد. لنین نه تنها در دوره انقلاب اکتبر بلکه و بعلاوه نزدیک به سه دهه قبل از این انقلاب بر محدودیتهای جنبش تریدیونیستی تاکید کرده است. بارها اشاره کرده است که ماندن طبقه کارگر در چهارچوب جنبش تریدیونیستی از تأمین یکسری اصلاحات فراتر نخواهد رفت. بخش مهمی از کتاب چه باید کرد را لنین به جنبش خودبخودی طبقه کارگر، به جنبش تریدیونیستی و محدودیتهای آن اختصاص داده است. با این وصف این محدودیتها نه برای لنین و نه برای ما مانع کار در

←

عرض اندام گرایش ...

اتحادیه‌ها نبود و نیست. کار در اتحادیه‌های کارگری خصوصا در دوره لنین و حتی امروز و عضویت در اتحادیه‌های موجود به معنی تائید آنها به عنوان سازمانهای کارگری که منافع کارگران را **نمایندگی میکند** نیست. این تلاش راه کارگر است که با قلم گرفتن حقایق تاریخی این دو را یکی قلمداد کند، تا بر تن نحیف **جنبش موجود اتحادیه ای** لباسی مناسب بپوشاند.

علاوه بر این لنین، برخلاف ادعاهای آقای ماکاریان، بخش بزرگی از تلاشش در طبقه کارگر کار مستقیم کمونیستی و شکل دادن به محافل و جمع و شبکه و کمیته‌ها از کمونیستهای طبقه کارگر بود. سیاست و فعالیتی که چپ نایسونالیست و غیر کارگری ایران آنرا کفر، "دخاللت بیمورد" و "مخرب" کمونیستها در طبقه کارگر مینامند و علیه آن شمشیر میکشند و نام آنرا هم استقلال طبقه کارگر میگذارند. کار بلشویکها و شخص لنین به عنوان رهبر این جریان تاثیر عمیقی بر اینکه يك پای جدی انقلاب بلشویکی در روسیه کمیته‌های کارخانه باشند، داشت. در نتیجه تاکید لنین بر جنبش اتحادیه‌ای که آقای ماکاریان به عنوان شاهد می آورد، جعل و اتهامی بیش نیست.

ماکاریان و جریانش مخالف جدی جنبش شورایی اند اما به جای اینکه مستقیم به نقد این جنبش و "معایب" و "کمبود" و "زینهایش" بپردازد، تلاش میکند با ملغمه ای از شنیده‌های پراکنده خود به هر چیز چنگ بیندازد تا بگوید شوراها بد هستند. برای اثبات ادعای خود به "شوراهای کارگری" در آلمان اشاره دارد و میگوید:

«... در آلمان شوراهای کارگری وجود دارد و قانونی هستش"

"...بر اساس امار اتحادیه‌های کارگری در آلمان حدود ۴۴ میلیون نفر حقوق بگیرند و از این مجموعه ۱۱ میلیون در پوشش شوراهای کارگری هستند و شوارهای کارگری وجود دارند."

البته آقای ماکاریان برای خراب کردن جنبش شورایی فراموش نمیکند یادآور شود که در انقلاب ۱۹۱۸ آلمان این "شوراها" به جناح راست سوسیال دمکراسی رای داده اند. اولا بوجود آوردن تشکل‌های کارگری، مستقل از اینکه چه جریانی در آن دست بالا پیدا میکند، حق کارگران است. نفس وجود تشکل توده ای طبقه کارگر به معنی این نیست که گویا این تشکل‌ها برای نیروهای غیر کارگری و بورژوازی نفوذ ناپذیرند. حزب نازی در آلمان بخش مهمی از رای خود را از کارگران آلمان در شرایط تاریخی معینی گرفت. وزن کمونیسم و گرایش کمونیستی و میزان نفوذ آن است که مانع به کجراه بردن تشکلهای کارگری توسط احزاب و جریانات بورژوایی از جمله توسط جریاناتی از نوع راه کارگر است.

مستقل از این، نمونه "شوراهای کارگری" آلمان هم کمکی به راه کارگر نمیکند. آنچه به اسم شورا در آلمان هست، در اوایل دهه بیست قرن گذشته، به نوعی قانونی شکل گرفت. این شوراها مطلقا جز تشابه اسمی ربطی به شوراهای کارگری و این سنت در جنبش کارگری ندارند. آنها تشکلی محلی هستند و عموما در ابتدا با مخالفت اتحادیه‌های سراسری مواجه شدند، چون از این اتحادیه‌ها مستقل هستند. در کل این تشکل‌ها، نمایندگان کارگران محیط کار را انتخاب میکنند که عموما برای یکدوره چهار ساله است. در عمل، این تشکل‌ها در مشاورت با مدیریت کار میکنند یا نقش مشاور مدیریت را دارند و مسایل گوناگونی نظیر برنامه‌های اجرایی مدیریت، مسایل مربوط به محل، و غیره را حل و فصل می کنند. مسایل مهمتری چون دستمزد و قراردادهای دسته جمعی، در مذاکرات نه با این شوراها، بلکه بین هیئت‌های نمایندگی اتحادیه‌های کارگری سراسری و مدیریت‌ها، انجام میگیرد. شواهد و آمارهای موجود نشان میدهند که این مشارکت‌های محلی، سهم بسزایی در پیشگیری از اعتصابات کارگری داشته‌اند. گرچه در آلمان این تشکل‌ها جزو نمونه‌های موفق معرفی میشوند، ولی اشکال شبیه به آنها در کشورهای دیگر اروپا نیز وجود دارند. بهرحال اینها عموما تشکلهایی محلی هستند و فقط در اسم به شورا شبیه هستند. شوراهای اسلامی هم نام شورا بر خود دارند و اتفاقا بدلیل نفوذ جنبش شورایی در دوره انقلاب و رویدن آنها در مراکز کارگری، جمهوری اسلامی ناچار شد نام شورا را بر تشکلهای دست ساز خود که به عنوان بازوی حاکمیت و ارگان جاسوسی کار میکنند، بگذارد. از این نظر اسم شورا بر این نهادها به اندازه اسم شورا بر شوراهای جمهوری اسلامی به راه کارگر برای از چشم

انداختن شورا و بدهکار جنبش تریدیونیستی کردن آن، کمک میکند و البته برای شناختن ریاکاری و "کارگر دوستی" دروغین راه کارگر کمک کننده است.

اما راه کارگر طرفدار اتحادیه‌ها در همین دوره اخیر است و نه حتی اتحادیه‌ها در دوره مارکس و انگلس. طرفدار واقعی جنبش خودبخودی یا تریدیونیستی و جنبش اتحادیه‌ای در دوره مارکس و انگلس و لنین با همه محدودیتهای آن بالاخره امر بهبود زندگی کارگر مشغله اش بود. بالاخره ایجاد اتحادی برای دفاع از زندگی خود در مقابل کارفرمایان امرش بود. اما راه کارگر اتفاقا محصور و محدود نگه داشتن طبقه کارگر و پیا دراز نکردن آن از چهارچوب نظام کاپیتالیستی امرش است. کارگر پناهی راه کارگر و قسم خوردنهای سوسیالیستی این جریان برای فریب این طبقه و کولی گرفتن از آن در خدمت طبقات حاکم و البته نوع ایرانی و لیبرال آن است. اشاره آقای ماکاریان به دوره مارکس و انگلس و نقش اتحادیه‌های کارگری در آن دوران و یکی کردن آن با موقعیت کنون جنبش اتحادیه‌ای، از سر بی اطلاعی نیست بلکه در خدمت آب پیاک ریختن بر سر این جنبش به عنوان شاخه کارگری جنبش سوسیال دمکرات **یر** دوره کنونی است. راه کارگر طرفدار دومی و البته نوع ایرانی و عمیقا ناسیونالیست آن است. برای فهم این مطلب به ادامه صحبتهای روبین ماکاریان توجه کنید.

ماکاریان در ادامه بحث در مورد آلمان و آمار ۴۴ میلیون شاغلین و نقش شورها که اشاره شد و نقش جنبش اتحادیه‌ای در این کشور میگوید :

"صرف نظر از اینکه این امتیازی که طبقه کارگر در آلمان دارد يك نوع امتیازی هم به طبقه سرمایه دار میدهد، يك نوع همکاری طبقاتی هم اینجا وجود دارد و يك بده بستانی اینجا وجود دارد که نوعی همکاری طبقاتی اینجا وجود دارد، خوب کارگران امتیازات بیشتری دارند و اینرا هم باید در نظر گرفت".

در همین جمله لب کلام و کنه اهداف راه کارگر در "تشکل یابی طبقه کارگر" بیان شده است. نوعی همکاری طبقاتی و بده بستان و البته و بقول راه کارگر، کارگران امتیازات بیشتری میگیرند!!! ماکاریان غیر عامدانه حرف دل خود را میزند، اینکه این داد و ستد و همکاری طبقاتی تمام هسته بحث و جهت و سیاست این جریان است. این نقش "همکاری طبقاتی" اتحادیه‌های کشورهای غربی است که راه کارگر را شیفته اتحادیه‌ها در دوره کنونی و از جمله در آلمان کرده است. این اتحادیه‌ها، بر خلاف نقش آنها در دوره مارکس و انگلس، در این دوه اساسا **این همکاری طبقاتی** و بده بستان را تسهیل میکنند و سدی در مقابل اعتصابات کارگری و طغیانهای آنها در مقابل دولتها و طبقه حاکمه می بندند و نقش سویاب اطمینانی برای مصون داشتن نظام کاپیتالیستی در مقابل طبقه کارگر در این کشورها است. این کعبه آمال راه کارگر است که آنرا در زوروق تشکل طبیعی طبقه کارگر، تاریخ پرافتخار ۱۵۰ ساله، اصلا سندیکا مبشر شورا است، و مارکس و انگلس و لنین را هم در آن مپیچد و تحویل خواننده میدهد.

بورژوازی در بسیاری از کشورها از جمله و مشخصا در اروپا اتحادیه‌ها را به عنوان ابزار کنترل طبقه کارگر و اعتراضش و به عنوان طرف حساب خود پذیرفته است. هر بورژوازی لیبرالی درست مانند راه کارگر و کشیشهای کاتولیک هر روزه همین "همکاری طبقاتی" را به نام "تمدن"، دوری از "خشونت" و "توافقاً، "حق انتخاب" و دمکراسی، موعظه میکنند. تفاوت این است که راه کارگر به مارکس و انگلس و لنین قسم میخورد و اویزان میشود تا بتواند کارگر را مطیع این سازش طبقاتی کند و همین تئوری‌ها را به ما بفرشد و سران سوسیال دمکرات و کشیش کاتولیک به نام سوسیال دمکراسی و مذهب! اما هر دو خواست و سیاست مشترکی دارند.

به ایران برگردیم، آقای ماکاریان مدعی اند که بعد از سرکوبهای سالهای ۶۰ که به قول ایشان راه کارگر در دفاع از تشکلهای سندیکایی گفته و نوشته است و دفاعشان متکی به مارکسیسم و تاریخ ۱۵۰ ساله جنبش اتحادیه‌ای بوده که به آن پرداختیم، در ادامه میگوید:

«در همان موقع (منظور سال ۶۰ و دوره سرکوبهای

جمهوری اسلامی است) اما برخی از جریانات و در راس آنها حزب کمونیست ایران به رهبری منصور حکمت، اینها آمدند نظریات عجیب و غریبی مطرح کردند.» (توضیح داخل پرانتز از من است)

خوانند میماند که این نظریات «عجیب و غریب» که در حزب کمونیست ایران به رهبری حکمت طرح شده چه هستند. ماکاریان البته اینجا هم از رفتن مستقیم سراغ آن بحثها که اتفاقا همگی در دسترس هستند و سرانجام این بحثها قطعهنامه ای شد که در سال ۶۶ به تصویب حزب کمونیست رسید و نویسنده و صاحب بحث منصور حکمت بود، نمی‌رود. در عوض ما را به نقد حمید تقوایی از بحث جناحی از رزمندگان در مورد سندیکاهای سرخ ارجاع میدهد و اینکه به قول ماکاریان حمید تقوایی گفته است «اتحادیه‌ها به قبل از بلوغ جنبش کارگری تعلق دارند». معلوم نیست چرا آقای ماکاریان مستقیم و مستند سراغ بحث خود حکمت در مورد تشکلهای توده ای طبقه کارگر و بحث شورا و سندیکا و سند مدون و مکتوب در حزب کمونیست ایران در این زمینه نمی‌رود. چرا با ظفره رفتن و زمین و زمان را به هم دوختن سراسست و مستقیم و با زبان آدمیزاد حرف مستقیم خود را نمی‌زند و با گفته شده و گفته اندهای پراکند و غیر مستدل به جنگ شورا می‌رود. نمیشود در مقام صاحب نظر جنبش کارگری، آنهم با ساختن تاریخی پرافتخار از این مقام شامخ، وارد جدلی به این درجه مهم شد، نام حزب و شخص معینی را بعنوان صاحبین نظرات «عجیب و غریب» معرفی کرد و زحمت حتی یک نقل قول از صاحب بحث و تئوری نیآورد و به جای آن به جاده خاکی زد. این کار بیشتر به نقالی شبیه است تا نقدی مسئولانه و سیاسی. آقای ماکاریان برای حفظ آبروی خود هم شده بهتر بود کمی سنجیده‌تر وارد این جدال میشد و مخالفین سیاسی خود را دست کم نمیگرفت.

دقت کنید که آقای ماکاریان از زبان ما و مدافعان شورا و جنبش مجامع عمومی کارگری چه میگوید:

"... یکی از دلایلی که آنموقع می آوردند این بود که در شرایط سرکوب و دیکتاتوری نمیتوان سندیکا و اتحادیه بوجود آورد، چون سندیکا يك تشکل علنی است و بوجود آوردنش مستلزم فضای باز سیاسی است و مستلزم حداقل دمکراسی های لیبرال است حالا پس جمهوری اسلامی که سرکوبگر است و اجازه سندیکا نمیدهد پس اجازه شورا خواهد داد؟!... آمدند این را گفتند که ما يك شکل دیگر داریم که پیش از شورا هستند و آن در واقع مجمع عمومی است. یعنی کارگرها بنا به مطالباتی که در محیط کار مطرح میشه میتوانند جمع بشوند، در آنجا نمایندگان انتخاب کنند، درخواستهای را مطرح کنند و بهر حال آن مورد مشخص را پیش ببرند و درخواستهایشان را سامان بدهند و بعد از آن دوباره میروند سراغ کار خودشان تا اینکه دوباره مورد دیگری پیش بیاید که واقعا شرایط اعتراض پیش بیاد که دوباره مجمع عمومی شکل بگیرد و که دوباره بشه يك اعتراض کارگری سازمان یافته را انجام داد. این شد تئوری مجمع عمومی."

و در ادامه میگوید :

" منتها تفاوت این است که **آن** اندیشه‌ای که طرفدار **مجمع عمومی** است میگوید مجمع عمومی به شکل **موردی تشکیل بشود** و اقدامی را سازمان بدهد، خوب از توی آن تشکل پایدار بوجود نمی آید و این را طرفداران این مجمع عمومی نمیتوانند توضیح بدهند...".(خط تاکید از من است)

اجازه بدهید فعلا اینجا چند مورد را در باره ادعاهای کذب آقای ماکاریان بیان کنم و بعد به بقیه بحثها بپردازیم. آنچه ماکاریان به نام نظرات و استدلال حکمت و حزب کمونیست در دفاع از مجمع عمومی تحویل خواننده میدهد، مشتئ ادعاهای پوچ و خود ساخته از زبان حکمت و حزب کمونیست وقت و طرفداران جنبش شورایی است. ایشان مشتئ جعل را جایگزین بحث مستقیم و مستند ما کرده است، از بحثهایی که ایشان و دوستانشان نه آن زمان و نه امروز قادر به نقد و مقابله جدی با آن نشدند، کاریکاتوری میکشد تا بتواند

←

کارگران جهان متحد شوید

عرض اندام گرایش ...

سیاست ضد کارگری سازمان خود را توجیه و مخفی کند. با این درجه از پرنسیب و امانتداری در بحث سیاسی آدم میماند که به این آقای محترم چه بگوید. آقای ماکاریان و سازمانش که تاریخی از جدال با ما، با کمونیسم و طبقه کارگر دارد باید ما را جدی ترمیگرفت و اینگونه جوگیر نمیشد و بی گذار به آب نمیزد!

اولا اینکه، نه حکمت و نه حزب کمونیست در آندوره و نه ما در ادامه نگفته ایم در جامعه ایران، با توجه به خصوصیات نظام سیاسی در آن جامعه، سندیکا ناممکن و اما تشکیل شوراهای کارگری ممکن است!!! این راه کارگر از خود در آورده است و آقای ماکاریان در یک ساعت مصاحبه خود و برای مستند کردن ادعای خود قادر نیست به حتی یک جمله به نقل از اسناد و مباحث مکتوب در زمینه جنبش شورایی یا مجامع عمومی استناد کند. این را میگویند رندی در "مبارزه سیاسی" به شکل راه کارگر و در این زمینه البته کم تجربه نیستند.

تشکلهای توده ای طبقه کارگر شورا یا سندیکا و هر چیز دیگری چه قبل از انقلاب ۵۷ و چه در چهاردهه حاکمیت جمهوری اسلامی ممنوع بوده است و نگذاشته اند پا بگیرند. در دوره قیام و بعد از آن با باز شدن فضای سیاسی تشکلهای کارگری فوری شروع به رشد کردند و شوراهای کارگری شکل گرفتند که از ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد سرکوب شدند و تا امروز هم ممنوع بوده اند. بحث ما همیشه این بوده که اولاً بنا به خصلت نظام حاکم بر ایران، نقش دولت در اقتصاد، تبدیل هر اعتراض کارگری به پدیده ای سیاسی و به میدان آمدن پای دولت، قوام نگرفتن یک سیستم سیاسی جا افتاده و ثبات سیاسی در این جامعه، و ثابیا به این دلیل که جنبش سندیکایی امروز به عنوان بازوی کارگری یک جنبش سیاسی بورژوای-رفرمیستی به بخشی از سیستم سیاسی تبدیل شده است لذا امکان شکلگیری یک جنبش سندیکایی رسمی و قانونی نه از طرف حاکمیت پذیرفته میشود و نه برای طبقه کارگر مطلوبیتی دارد. اگر تردیونیسم در غرب زمینه ای مادی و اجتماعی دارد، در جامعه ای که هر اعتراضی در آن، منجمله اعتراض طبقه کارگر حتی برای گرفتن حقوق معوقه، از طرف حاکمیت سیاسی میشود شانسى ندارد. در کشوری مانند ایران قدرت متحد طبقه کارگر در محل و از پائین و ابزاری که این قدرت را دائما بازتولید کند و متحد نگه میدارد است که میتواند طبقه کارگر را در مبارزه برای بهبود زندگی و مبارزه روزمره خود پیش ببرد. دلیل عدم موفقیت سندیکاهاى موجود در این واقعیت نهفته است. تبدیل این بحث به اینکه "چرا سرکوب برای سندیکا مانع است و برای شورا مانع نیست" سطح نازل گوینده را میرساند.

تعریف آقای ماکاریان از مجمع عمومی هم ساخته و پرداخته ایشان است. در تمام تاریخ حزب کمونیست ایران و از روز تشکیل آن تا زمانی که حکمت آنرا ترک کرد و تا امروز جریان ما و شخص منصور حکمت در مجموعه ای نوشته که موجودند و از جمله در قطعهنامه های رسمی و مکتوب، بحثی از این نشده که مجمع عمومی موردی است و با اتمام یک اعتراض گویا عمر آنهام پایان می یابد. برعکس اینها استدلالهای مخالفین مجمع عمومی بوده و هست که گویا مجمع عمومی ناپایدار است و سندیکا پایدار! ظاهرا آقای ماکاریان به جای مطالعه مصوبات و اسناد و مطالب ما سراغ نوشته های قدیمی خود و دوستانشان رفته اند و آنرا به نام ما جا زده اند.

در تمام مباحثات ما تاکید بر جنبش مجامع عمومی شده است و این با مجمع عمومی که به کرات و موردی کارگران برگزار میکنند، یکی نیست. مجامع عمومی منظم در یک فابریک شورای پایه آن فابریک است. مجامع عمومی سنگ پایه شوراهای کارگری است. اینکه کارگران یک مرکز جمع شوند و هر مسئله ای دارند را به بحث جمع خود بگذارند و نهایتا با تصمیم جمع به مصوبه خود تبدیل و صاحبش باشند و کل کارگران یک مرکز پشت آن باشند، مستقل از اینکه رای و دخالت مستقیم کارگران را با خود دارد و اتحادی بزرگ ایجاد میکند، دست پلیس سیاسی را هم در سرکوب تعدادی آدم معین به نام نماینده می بندد. در نتیجه ما و منصور حکمت و مدافعان جنبش شورایی و مجامع عمومی کارگری به روشنی در مورد همه جوانب سیاسی و حتی عملی شکل دادن به مجمع عمومی و شورا پرداخته ایم و آقای ماکاریان ترجیح داده اند به جای ارجاع دادن شنونده به این مباحث و اسناد به مغلطه بازی و جعل و شانناژ روی می آورد.

آقای ماکاریان در جواب به سوال مصاحبه کننده که میپرسد: "طرفداران این نظریه برای اثبات نظریه خودشان نمونه هفت تپه را میاورند. شما نظرتان چیست در این مورد؟" میگویند:

"... بعضی از بنگاهها امکان موجودیت خودشان را از دست میدهند و میدهند به بخش خصوصی و بخش خصوصی هم میخواهد ببندد کارگران هم میریزند و

کارخانه را اشغال میکنند و مدیریت کارخانه را در دست میگیرند...."

ادامه میدهد:

"... معلوم است که کارگران وقتی موجودیتشان را به عنوان کارگر میخواهند از دست بدهند و اصلا موقعیت شغلی شان را از دست بدهند به هر اقدامی متوسل بشوند برای اینکه بتوانند کارگاه خودشان را حفظ کنند، کار خودشان را حفظ کنند و تا دولت را وادار کنند مسئولیت به عهده بگیرد یا مسئولیت اداره کارخانه را خود کارگران بعهده بگیرند..."

سپس میگوید:

"این شوراها ما در ایران چند مورد داریم از این شوراها مثل مورد هفت تپه، ما البته فولاد اهواز را داریم، هیکو را داریم، آذر آب را داریم و.... چند مورد است که اینطوری هستش، شما مقایسه کنید با تعداد کارگران، میلیونها کارگر ایران که در بخشهای مختلف کار میکنند و اقتصاد ایران روی دوش اینها است و.. این یک بخش خاص است که در حال ورشکستگی است و دولت میخواهد از شر آنهارها و خلاص شود و کارگران از طریق مبارزات قهرمانانه خودشان میخواهند جلو آنرا بگیرند."

آقای ماکاریان به کاهدان زده است. ایشان برای نفی و نقد جنبش شورایی و یا بی ارزش کردن تجربه شکل گیری مجمع عمومی در مراکز تولیدی مختلف، برای تحقیر دخالت توده کارگر در سرنوشت خود در قالب مجامع عمومی کارگری، شاهکار به خرج داده است. گویا شورا و جنبش شورایی فقط مال مراکز ورشکسته اند که حاکمیت میخواد از شرشان نجات پیدا کند. باید از ماکاریان پرسید، آیا ۱۱ میلیون کارگر آلمانی از مجموع ۴۴ میلیون کارکن مورد اشاره اش که به قول او در شوراها هستند، در مراکز ورشکسته کار میکنند؟ ایشان برای کم کردن پیشروی جنبش کارگری و تاثیرات مهم این پیشروی بر کل طبقه کارگر در ایران و بر توازن قوای میان طبقه کارگر و بورژوازی میفرماید تجربه شکل گرفتن مجمع عمومی محدود به چند مرکز است و در حالیکه اقتصاد ایران روی شانه بقیه کارگران در مراکز دیگر میچرخد. فعال راه کارگر در جایگاه روشنفکر بورژوا که اقتصاد مملکت در نظام کاپیتالیستی امر واقعی اش است و نه زندگی و قدرت کارگر در جدال طبقاتی، وارد ارزشگذاری مراکز تولیدی میشود. علاوه بر این ایشان طوری وانمود میکند که گویا در سایر مراکز کارگری، که اقتصاد مملکت "روی دوش آنها است"، و "جرم" تشکیل مجامع عمومی را مرتکب نشده اند، دهها اتحادیه و سندیکا تشکیل شده است!

ایکاش در مملکتی که کارگر از حق برخورداری هر نوع تشکل و سازمان مستقلی محروم است و هر نوع سازمانیابی مستقل از دولت جرم محسوب میشود، هزار اتحادیه و سندیکا تشکیل میشد. اگر این اتفاق می افتاد جنبش کارگری ایران یک گام بسیار بزرگ به جلو برداشته بود. در دنیای واقعی در ایران نه شورا جای سندیکا را گرفته است و نه سندیکا در جنبش کارگری سد تشکیل شورا شده است. اما گفته های ماکاریان برای قناعت هر مدافع واقعی سندیکا در ایران، برای هر کسی که بهبود زندگی و معیشت کارگر امرش است، کافی است که بر "کارگر دوستی" از نوع راه کارگر هزار بار لعنت بفرستد. توجه کنید، جریانی به نام چپ و با علم و کتل "کارگری" و پرچم "تشکل کارگری" به میدان آمده است و صریح و روشن با زبان خود میگوید دخالت مستقیم کارگران در امر مبارزه، در تصمیم گیری، در تعیین نماینده، در مقابله با توطئه های حاکمیت، برای پیشبردن هر مطالبه و خواسته ای و اتکا به خرد جمعی ویژه مراکز ورشکسته اقتصادی است. آقای ماکاریان این ادعا را با ادعای دیگری که میگویند "شورا مال وقت انقلاب و کنترل شورایی جامعه است"، "شورا برای مبارزه سیاسی است" را با چه سربشی به هم میچسبانند؟ علاوه بر این معلوم نیست از نظر آقای ماکاریان چرا سندیکا و جنبش سندیکایی، که ایشان تلاش میکند خود را به آن آویزان کند، قادر به سازمان دادن و تامین دخالت مستقیم کارگران در مبارزه شان در این مراکز نیست؟ همچنانکه گفتم لطفا برای ما توضیح دهید شوراهای آلام که ۱۱ میلیون کارگر در آن هستند، کنترل تولید کدام کارخانه و یا در کدام مرکز ورشکسته کار میکنند. بلاخره آقای ماکاریان باید حداقل سر و ته صحبتهای خود را بداند و صاحب حرف خود باشد.

اینها حرف و استدلال هیچ فعال کارگری طرفدار سندیکا در ایران نیست. شانناژ، جعل، یک بام و دو هوا کردن، این فرهنگ و روش هیچ فعال کارگری طرفدار سندیکا با فعالین مجمع عمومی و شورا در جنبش کارگری نیست. اینرا حداقل فعالین واقعی سندیکایی در ایران و در مباحث خود در این رابطه و در رابطه دوستان خود با

فعالین مجمع عمومی در جنبش کارگری نشان داده اند.

کارگران در این جامعه بنا به موقعیت شغلی و طبقاتی خود، مستقل از اینکه طرفدار سندیکا بوده اند یا شورا، در کنار هم ایستاده اند و در مقابل بورژوازی از هم دفاع کرده اند. به همین دلیل میگویم راه کارگر به کاهدان زده است. در نگاه این جریان تشکل کارگری برای زد و بند و معامله با کارفرما و دولت است. این همان بورژوای لیبرال است که تشکل اتحادیه ای را به عنوان ظرف تنظیم رابطه با طبقه کارگر و سد کردن رادیکالیسم آن و ابزار چانه زنی و آشتی طبقاتی در خدمت طبقه خود میپذیرد. این سنت اتحادیه های کارگری در غرب است. صاحب این سنت و "شغل شریف" در ایران خانه کارگر است نه سندیکای هفت تپه یا شرکت واحد! کارگران در ایران مثل همه دنیا تشکل میخواهند تا در مقابل بورژوازی و تعرض هر روزه از خود دفاع کنند، تا نیروی خود را یک کاسه کنند، سازمان بدهند و روزی به زندگی جهنمی زیر حاکمیت بورژواها خاتمه دهند و به بردگی مزدی پایان و زنجیرهای این بردگی را پاره کنند. باور بفرمایید کارگران در ایران، حتی آنهایی که طرفدار سندیکا هستند، نه خواهان بده بستان و "همیاری طبقاتی" با بورژوازی، که خواهان کنار رفتن نظام حاکم از "لیبرال" تا غیر لیبرال آن اند. از شانس بد راه کارگر و بر خلاف حسابگری های سطحی و روشنفکرانه این جریان، جنبش کارگری و بطور ویژه فعالین و رهبران کمونیست این طبقه چندین دهه است از خیر خانواده توده ای- اکثریتی و نوه هایش در راه کارگر عبور کرده است.

کمونیستهای طبقه کارگر در حیات سیاسی جامعه و از زمانی که پدیده ای به نام راه کارگر، به عنوان شاخه امروزی جریان توده ای، در ایران تولد یافت این جریان را به عنوان جریانی ناسیونالیست، شرقی و اسلامزده میشناسند. کمونیستها فراموش نمیکنند که این جریان در طول این سالها در بسیاری از مقاطع مهم تاریخ در سیاست ایران و در ضدیت با کمونیسم و کارگر دست بسیاری از دشمنان قسم خورده این طبقه را از پشت بسته است. شروع جنگ ایران و عراق و قرار گرفتن راه کارگر در کنار بورژوازی "خودی" با پرچم "دفاع از وطن"، "رشد نیروهای مولده" و نیاز جامعه کاپیتالیستی به زبان چپ و به نام کمونیسم، کشف کاست حکومتی برای خمینی و خیل آخوند مرتجع به قدرت رسید که از نظر راه کارگر به طبقه معینی تعلق نداشتند، قرار گرفتن راه کارگر در کنار حزب دمکرات در جنگ سراسری این حزب علیه ما کمونیستها در کردستان، حمله به کارگران افغانی در ایران و قرار گرفتن راه کارگر در کنار جریانات اولترا راست و فاشیست ایرانی، دفاع از جنبش سبز و سینه زنی های "سوسیالیستی" این جریان، دفاع راه کارگر از حجاب کودکان و حجاب گیت این سازمان تنها مواردی از این مقاطع است. اینجا و تنها برای نمونه نگاهی به موضع "کارگر دوستانه" این سازمان در حمله به کارگران افغانی را می آورم که به تنهایی برای بستن پرونده راه کارگر تا ابدیت به عنوان نیرویی نه تنها چپ بلکه و بعلاوه به عنوان جریانی متمدن کافی است:

«**در روز جمعه ۲۵آذرماه کارگران و زحمتکشان شریف تهران... دست به اعتراض و تظاهرات بر علیه افغانها زدند. دراین حرکات توده ها با هر افغانی که برخورد میکردند او را دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار می دادند. یاسداران و نیروهای اننظامی... وقتی عمق حرکت و عظمت آن را مشاهده نمودند تحت عنوان دستگیری افغانها وارد میدان شده و افغانها را نجات میدادند... شعار “مرگ بر افغان ”در تمام نقاط فوق توسط مردم تکرار می شد...، جالب اینجاست که ۲ روز بعد از این واقعه ناطق نوری وزیر کشور که شرح زدی ها و رشوه گیریهای او حتی در مجلس اسلامی هم مطرح شده می گوید افغانها برادران ما هستند. آری وقتی وزیر کشوری دزد و رشوه گیر باشد، باید هم قاچاقچیان بین المللی برادران او باشند». (منبع نشریه «پیک کارگران» شماره ۲ بهمن ۶۲- همه تاکیدات از من است)**

شرافتمندانه برای هر انسان متمدنی نباید جای شرم باشد که به نام چنین سازمانی ابراز وجود کرد و گذشته «پرافتخار» آن در جنبش کارگری را به رخ دیگران کشید؟ راه کارگر سال ۶۲ در قامت کوکلوکس کلان های ایرانی و در جناح راست جمهوری اسلامی ایستاده بود. آقای ماکاریان و دوستانشان در سازمان «پرافتخار» راه کارگر منتقد جمهوری اسلامی و ناطق نوری بودند که به این انسانهای شریف گفته اند برادر!!! منتقد پلیس بودند که آنها را از زیر دست و پای مردم نا آگاه و عقب مانده به نام دستگیری نجات داده اند. سه میلیون انسان فراری از افغانستان را قاچاقچیان بین المللی نام گذاشتند تا کشتار آنان را توسط سربازن وطن پرست و کوکلوکس کلان های قمه بدست ایرانی افتخار نام بگذارند. این جهت و سیاست راه کارگر وقت خودش توسط منصور حکمت در نوشته ای زیر عنوان (راه کارگر و مهاجرین افغانی : “فاشیسم،

^[1]

عرض اندام گرایش ...

کابوس یا واقعیت؟!» به نقد کشیده شد.

سازمانی که با پرچم کشتار انسانهای فراری از جهنم افغانستان، هوراکش «مرگ بر افغان» بوده امروز در مقامی نیست که با اتکا به افتضاحات آندوره خود از کارگر و جنبش کارگری و منافع این طبقه و پیشکسوتان این جنبش وارد چنین بحث و جدلی شود.

شورا و سندیکا و دو به هم زنان واقعی

این دوره در کنار طیف راه کارگر، رضا مقدم و جریان "خوشنام" "اتحاد سوسیالیستی" او هم به وجد آمد و با پرچم "اتحاد" و اعلام نگرانی از "انشقاق" در هفت تپه، علیه "دو به هم زنان" در جنبش کارگری و ایجاد "دو قطبی کاذب شورا و سندیکا"، به سخن آمد. رضا مقدم مستقل از هر اختلافی که با طیف راه کارگر دارد، اما در دوره های مختلف و موارد متعدد، نشان داده است که امر جنبش کارگری، نیاز و ضرورتهای پیشروی آن، منافع عمومی طبقه کارگر و جنبش این طبقه و کمونیسم آن، جهت و سیاست جریانش را تعیین نمیکند و اظهار نظر و دخالت در مباحث کارگری همیشه تابعی از منافع حقیرانه و کاسبکارانه محفل خود با دز بالایی از عدم سلامت سیاسی و عفونت کلام است. پرچم دروغین دفاع از "اتحاد کارگری" توسط این جریان درست مانند کارگر پناهی همیشهگی آنها و جریان راه کارگر، يك جعل و ریاکاری مشمئز کننده بیش نیست. با این تفاوت که این یکی نمیتواند چهار کلمه درست و حسابی حرف بزند و پای شهربانی محل را به میدان نکشد و عده ای را به جرم مخالفت با نظرات خود، به راپورت چی و همکار حکومت منتسب نکند.

مقدم برای خودش و محفل همراهش مجموعه ای مدال "کارگری" تهیه و هر بار به نام صدایی از درون جنبش کارگری، خارجیان "غیر کارگر" را از دخالت در امور کارگران منع میکند و با ادبیات شایسته خود به آنها می تازد. "کارگر پناهی" مقدم درست مانند "کارگر پناهی" طیف راه کارگر بشدت عقب مانده، ریاکارانه و از نوع خالص شرقی و ایرانی است. ملغمه ای است از شانناز، روضه خوانی، اتهام، دروغ و پاپوشدوزی برای مخالفین سیاسی خود. ایشان در مورد مباحثات این دوره در هفت تپه و اعلام "مجمع نمایندگان" توسط کارگران این مرکز به عنوان نهادی که کارگران را نمایندگی میکند و تاکید آنان بر مجامع عمومی و تصمیم جمعی در خصوص مسائل خود و بحثهای متعاقب آن، در نوشته ای تحت عنوان "دو قطبی کاذب شورا و سندیکا قسمت دوم" در آبانماه، نوشته اند:

«دو سندیکا واحد و هفت تپه و فعالینش در دفاع از منافع کارگران هزینه های بسیاری داده اند و متعلق به جنبش مستقل کارگری هستند و همان منفعتی را دنبال می کنند که مجمع نمایندگان هفت تپه. با مینا قرار دادن منافع جنبش مستقل کارگری ایران این تشکلها بنا به تعریف هیچ اختلاف حل ناشدنی با هم نمی توانند، داشته باشند و به دور از هیاهوی «دو بهم زنی» های کثیف عده ای و با خونسردی می توانند و باید مشکلات خود را حل کنند.»

مقدم ادامه میدهد:

«...بعلاوه جنبش کارگری جهانی تجربیات بسیاری در فعالیت دو تشکل در یک محل کار و رقابت آنها با یکدیگر برای جلب و جذب کارگران دارد. منتها آنچه در فر هنگ و اصول جنبش مستقل کارگری جایی ندارد، ننگ همراه شدن با رژیم اسلامی بعنوان خونخوارترین دشمن طبقه کارگر ایران برای تمام کردن کار نیمه تمامش در انحلال هر نوع تشکل مستقل کارگری و از جمله سندیکای کارگران هفت تپه است .»

هر ناظری که رضا مقدم و جریانش را نشناسد، انگشت به دهان میشود که واقعا ماجرا چیست و چه کسی در خدمت جمهوری اسلامی در تلاش برای انحلال يك نهاد کارگری به نام سندیکای هف تپه بر آمده است!!! کی است که به قول رضا مقدم «رنگ همراه شدن با جمهوری اسلامی خونخوار» را پذیرفته است و شانه به شانه آن سنگ بنای سندیکای هفت تپه را از جا میکند!!! خواننده فهیم و بویژه فعالین کارگری و سازماندهندگان مجامع عمومی و کارگران هفت تپه میدانند که هیچ کدام از اینها در دنیای واقعی اتفاق نیفتاده است. این بخشی از همان پروپاگاند سبک، این و اوایلا و سینه زنی اسلامی و به ظاهر «کارگری» و کارگر دوستی جعلی خود جریان مقدم و امثال ایشان است که اتفاقا در تلاش نفرت پراکنی علیه فعالین مجمع عمومی و نیروهای سیاسی طرفدار آن زیر پرچم دروغین «طرفداری از اتحاد در میان کارگران» است. هفت تپه و شرکت واحد و سندیکاهای آنها هزینه های سنگینی در دفاع از منافع کارگران پرداخته اند و خدمات زیادی را هم به این جنبش کرده اند. آنچه در دنیای واقعی رخ داده است این است که کارگران يك مرکز به اسم هفت تپه که سالها يك سندیکا داشته

اند، بعد از چهار پنج سال اعتصاب و اعتراض و اتکا به مجامع عمومی خود، به این نتیجه رسیده اند که تشکل دیگری را جایگزین سندیکای خود کنند و فکر میکنند این یکی برایشان مناسب تر است. همان کارگران روزی اعلام کرده اند از آن تاریخ به بعد «مجمع نمایندگان» منتخب تجمع وسیع خود، آنها را نمایندگی میکند. آنچه اتفاق افتاده است کارگران این مرکز در اوایل اکتبر امسال و بعد از گذشت ۸ روز از اعتصابات و تجمع و تظاهرات در هفت تپه و شهر شوش، درب شورای اسلامی هفت تپه را گل گرفتند و بدنبال نهادی را به عنوان نمایندگی کارگران و در اتکا به مجامع عمومی و تصمیم جمعی برای اداره امور خود معرفی کردند. اتکا به مجامع عمومی کارگری در هفت تپه و مجمع نمایندگان و هیئت های نمایندگی از طرف کارگران هفت تپه (مستقل از هر تغییر و تعویض در نمایندگان آنها) بطور عملی در چهار پنج سال گذشته لحظه به لحظه و در جدال کارگران با کارفرما و دولت و همه عوامل آنها برای حفظ لقمه نانی و تامین زندگی خود و خنثی کردن هزار و يك وطنه و دسیسه در راس اعتراضات کارگران تجربه شده است. امروز آنها در جمع قانونی و واقعی خود نهادی را معرفی کرده اند و گفته اند از این به بعد این نهاد هفت تپه را نمایندگی میکند. این کل ماجرا است. هر کارگری در هفت تپه، حتی اگر این اقدام را مناسب نداند و فکر کند سندیکای قبلی برای مبارزات مشترک جوابگو تر است، رفاقت کارگریش، نیاز به اتحاد کارگری، دفاع از مبارزه مشترک و منافع مشترک حکم میکرد در کنار رفقای خود و به احترام به تصمیم جمعی کارگران این مرکز می ایستاد و علاوه تلاش میکرد رفقایش را قانع کند که هنوز هم سندیکا بهتر است. مشکل این نیست که فرد یا افرادی در هفت تپه اند که وجود آنها و تلاش آنها برای متکی کردن کارگران به مجمع عمومی انشقاقی در میان کارگران هفت تپه ایجاد کرده باشد، اتفاقا این تلاش اساسا در بیرون این مرکز با اهداف روشن سیاسی و ضد کارگری توسط نیروهایی از جمله چپ های بورژوا- لیبرال و غیر مسئول انجام میگيرد.

اینکه چرا تصمیم کارگران هفت تپه، آقای مقدم را چنین برآشفته کرده است که به نام «دفاع» از سندیکا در هفت تپه، به زمین و زمان میتازد و طبق روال همیشگی کارت «کنار جمهوری اسلامی ایستادن» را از جیب بیرون میکشد و شانناژ میکند، دیگر به هفت تپه نامربوط است، به مخالفین یا موافقین سندیکا و یا شورا در میان کارگران هفت تپه که امری قابل فهم است، نامربوط است. کارگران شرکت واحد و هفت تپه در همه دوران گذشته و مستقل از اینکه سندیکا داشته اند یا متکی به مجامع عمومی بوده اند و مجمع نمایندگان خود را داشته اند، در کنار هم ایستاده اند. نفس دفاع آنها از سندیکا یا جنبش شورای و مجامع عمومی آنها را در مقابل هم قرار نداده است. این تصویر آقای مقدم است و این خود آقای مقدم است که تصمیم يك مرجع کارگری را نه تنها برسمیت نمیشاند که طبق معمول پای پلیس محل و جمهوری اسلامی را به میدان کشیده است. «دو به هم زن» و کاسبکار واقعی خود رضا مقدم است که از يك تصمیم رنجیده است و با چرتکه اندازی های حقیرانه، در سناریویی خود ساخته به جنگ «آژدهای» ناموجود میرود.

در خاتمه

همچنانکه اشاره کردم جامعه ایران وارد دوره ای جدید از حیات سیاسی خود شده است. جنبش کارگری ایران و گرایش سوسیالیستی آن نیز مهر چپ و جنبشی برابری طلبانه را بر این دوره زده است. تلاش کارگران برای شکل دادن به تشکلهای مستقل و توده ای خود علیرغم موانع جدی از جانب حاکمیت و ارگانهای سرکوب آن به امری واقعی تبدیل شده است. این حقیقت بیان توازن قوایی جدید است که دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی را فلج و ناتوان از مقابله با جنبش کارگری و در ابعاد وسیعتر با مردم آزادیخواه و معترض، کرده است. سیر این وقایع و تضمین پیروزی طبقه کارگر و مردم محروم به عوامل زیادی بستگی دارد که در حوصله این نوشته نیست. اما يك امر مسلم است، آنهم پیشروی جنبش کارگری، پیشروی سوسیالیستهای این طبقه و زمینه واقعی آن و سمپاتی عمومی بخش محروم جامعه به این پدیده است.

بی تردید هر نوع تشکل کارگری در این شرایط، هر نوع اتحاد کارگری چه در شکل سندیکا و یا شورا و جنبش شورایی، يك پیشروی بزرگ برای جنبش کارگری است. امروز معضل طبقه کارگر ایران تقابل شورا با سندیکا نیست. تردیدی نیست جنبش کارگری ایران دارای گرایشات مختلفی است و هر گرایشی، کمونیستی و یا رفرمیستی و... احزاب و جریانات مدافع خود از احزاب کمونیستی تا جریانات خواهان اصلاحات جواب خود به امر تشکل یابی کارگری و آلترناتیو خود را دارند. یکی جنبش شورایی و اتکا به مجامع عمومی کارگری و دیگری جنبش اتحادیه ای. با این وصف آنچه امروز در جامعه ایران شاهدیم، رشد يك گرایش معین در طبقه کارگر و پا پیش گذاشتن آن در جنبش کارگری به عنوان گرایش ضد کاپیتالیستی است که در همه اعتراضات این دوره تلاش کرده است، متکی به مجامع عمومی باشد.

نکته بعدی اینکه وجود هر سندیکایی در این جامعه به معنای

تابعیت از جنبش رفرمیستی و اتحادیه ای که امروز به عنوان بازوی کارگری سوسیال دمکراسی شناخته میشود نیست. در ایران و با استبداد سیاسی بالا و برسمیت نشناختن حق هیچ نوع تشکل کارگری، کارگران غالبا در اعتراضات خود متکی به مجامع عمومی بوده اند که امری ساده، مقدور و از زاویه حفظ امنیت فعالین کارگری و شراکت و دخالت توده کارگران موثر است، بوده اند. طی این چند سال فعالیت سندیکای شرکت واحد یا هفت تپه، بنا به خصوصیت و ویژگی جامعه و حاکمیت در ایران و بنا به دستاوردهای جنبش کارگری در چهارچوب سنتی جنبش اتحادیه ای نمانده است. جنبش اتحادیه ای در جامعه ایران و با مختصاتی که اشاره شد زمینه واقعی ندارد. هر اعتراض کارگری و هر تجمع حتی برای حقوق معوقه پای پلیس و دولت را به میدان میکشد و به تقابل میان کارگران و دولت تبدیل میشود و عملا با دخالت حاکمیت به پدیده ای سیاسی تبدیل میشود. در چنین جامعه ای جنبش سندیکایی به عنوان امری رسمیت یافته و قانونی مانند کشور های غربی جایی ندارد. همین حقیقت است که درست مانند دوران قبل از قیام ۵۷ با باز شدن فضای سیاسی طبقه کارگر و تشکل یابی شورایی پا پیش خواهد گذاشت، امری که امروز بحث آن مطرح و در اعتراضات اتکا به مجامع عمومی را به امری واقع تبدیل کرده است.

پا پیش گذاشتن جنبش کارگری، رشد گرایش سوسیالیستی این طبقه و موقعیت جمهوری اسلامی و عقب نشینی هایی که به او تحمیل شده است، عروج رهبران و شخصیهای معتبر و با اتوریته در جنبش کارگری، موقعیت کمونیسم در این جنبش و اعتبار آن، امیدی را به ایفای نقش کمونیستها و جنبش کمونیستی طبقه کارگر باز کرده است. این اتفاق علاوه بر ایجاد نگرانی برای حاکمیت و ارتجاع منطقه، در خود ایران و در میان احزاب و جریانات و حتی در سطح جامعه و جنبشهای اعتراضی، پولاریزاسیونی را ایجاد کرده است و یا حداقل پروسه پولاریزاسیون را دامن زده است. راست و چپ و احزاب و جریانات مختلف سیاسی، روشنتر و شفاف تر و بی تعارف تر، حول منافع روشن طبقاتی و آلترناتیو های مختلف برای آینده ایران صف بسته اند. در این میان و همچنانکه شاهدیم چپ لیبرال نیز لخت و عریان در مقابل طبقه کارگر با زبانی سلپس تر در مقابل کمونیسم و در حاشیه جدالهای اصلی تر طبقاتی قدعلم کرده است. بطور قطع آینده این جنبش و سیر پیروزی آن در گرو دخالت هوشیارانه و نقشه مند کمونیستهای طبقه کارگر است.

۲۸ نوامبر ۲۰۲۱

اولین اصلی که کارگر باید در رد

و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد

اینست که من بعنوان یک عنصر

آزاد در این جامعه در سرنوشت

خودم، در محیط کار خودم، در تعیین

اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه

میفروشم و در چه شرایطی قرار

است کار کنم و غیره، چقدر سهم و

نقش دارم . اولین شاخص اینست

که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد

و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر

بشود.

منصور حکمت

ناسیونالیزم کُرد بعد از ...

میلیتاریستم امریکا در منطقه، در طول چهار دهه گذشته، زندگی و سرنوشت صدها میلیون نفر را تحت تأثیر سیاست های ویرانگر خود قرار داده بوده است. از ویرانی افغانستان توسط سازماندهی باندهای اسلامی مجاهدین در دهه هفتاد میلادی، تا کمک به جریان خمینی به هدف ممانعت از قدرتگیری چپ در انقلاب ۷۵، از جنگ خلیج تا محاصره اقتصادی عراق به مدت ده سال و نهایتا حمله نظامی و ویرانی آن کشور، حمله به سومالی، به سوریه، از بازی های جنایتکارانه با سرنوشت مردم افغانستان، تا هار کردن اسرائیل در حمله وحشیانه به زندگی و هست و نیست مردم فلسطین، از به جان هم انداختن دولت های منطقه، میلیتاریزه کردن هر کوی و برزنی، سازماندهی انواع جنگ نیابتی، سازماندهی مخوف ترین جریانات تروریست علیه بشریت، تا تهدیدهای پشت سر هم و ایجاد رعب و وحشت در زندگی مردم، همه و همه، با گور شدن حضور امریکا، قطع خواهند شد. جنگ های متعددی که همزمان در کشور های مختلف منطقه پیش برده می شد، دسته جمعی صدای شلیک های شان خفیف تر و رو به خاموشی اند.

این شرایط جدید، تا جایی که به طبقه کارگر و توده محرومان مربوط است، آنها را در شرایط جدیدی قرار میدهد تا در غیبت قلدری امریکا و ویرانگری و میلیتاریسم آن، خود را برای تغییر شرایط مبارزه و زندگی خویش، آماده کنند. از این زاویه، این اتفاق فرصتی برای جهش به جلو در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و محرومان منطقه و شکل دهی به جنبش های قدرتمند و آلترناتیو در مقابل دنیای استثمار است. این شرایط جدید فرصتی برای ایفای نقش طبقه کارگر و سوسیالیستها برای عرض اندام مجدد و بیرون آوردن جدال خود بر سر آینده از زیر آوار نا امنی، جنگ و ویرانی و میلیتاریسم و ... بوجود آورده است.

و بلاخره یکی از تأثیرات دیگر این امر کوتاه شدن دست دولتهایی است که با توجیه جنگ با آمریکا و با سرمایه گذاری بر نفرت عمومی از دخالتهای میلیتاریستی غرب، از طرفی نیرو جذب میکردند و برای خود مشروعیت میخریدند و از طرف دیگر مطالبات مردم محروم را با توجیه در حال جنگ بودن پشت گوش میانداختند. برای نمونه جمهوری اسلامی ایران، حشدالشعبی، مقتدا صدرها و دولت اسد و ... در این لیست می گنجد.

غیبت امریکا در منطقه، بطور طبیعی به رقابت های منطقه ای برای کسب موقعیت بالا دست بورژوازی هر کشوری می انجامد، به تلاش دول امثال روسیه و چین برای پر کردن خلا قدرت می انجامد، میتواند به انواع هم پیمان شدن ها و جبهه گیری های دولت ها بیانجامد. اما ورای تمام احتمالات و اتفاقات، میلیتاریسم در خاورمیانه بزرگترین شکست خود را تجربه می کند. خارج از این فاکتور، پیشروی چین در منطقه و سرمایه گذاری های اقتصادی اش امنیت و پرهیز از جنگ را لازم دارد. خود این فاکتور هم بورژوازی در کل منطقه را ناچار می کند خود را با روند جدید هماهنگ کرده و به ضروریات اقتصادی برای تثبیت امنیت بازار بکوشد، تا زمینه جذب سرمایه به حیظه قدرت خویش را فراهم کنند، که خود فاکتور دیگر دخیل در پائین آوردن لوله تفنگ هاست.

تأثیر شرایط جدید در جنبش ناسیونالیسم کرد

ناسیونالیسم کرد، به دو دلیل تصویر متفاوتی از این تحولات جاری منطقه دارد. علت اول این است که این جنبش، با امر نان و آب و رفاه و معیشت و عدالت اجتماعی و درد و مرگ مردم تماما بی ربط و بیگانه است. تنها مطالبه این جنبش رسیدن بورژوازی کرد به قدرت در دل همین مناسبات و همین شرایط موجود است.

دلیل دوم، در غیبت ناتوانی در سازماندهی یک جنبش آزادیخواهانه و عدالتخواهانه برای رفع درد و مرگ مردم، برای رسیدن به مطالبه خویش، نقطه اتکای این جنبش وجود تخصصات دول و شکاف های سیاسی نظامی و جنگ های نیابتی آنهاست. به همین دلیل، اولین تأثیر غیبت امریکا، گم شدن تمام قطب نمای سیاسی و کور شدن افق و ناامیدی بی پایان است. همین مسئله است که سرنوشت آینده اینها را در هاله ای از ابهام می گذارد.

این جنبش که از دوره شروع پایان جنگ سرد، از بلوک شرق بریده و به طرف قطب غرب و اساسا به قدرت های سوسیال دمکراسی غربی شیفت کرد، با شروع طلوع خونین دنیای یک قطبی قدم به قدم به دنبالچه میلیتاریسم امریکا در منطقه تبدیل و تماما امید و افق و آرزوهای خویش را به جنایت، بربریت و سیاست های ویرانگر امریکا در منطقه گره زده بوده است. نه فقط این بلکه در این مسیر، برای هر دولت متحد امریکا در منطقه هم منبعی آماده برای کرایه دادن نیرو در جنگ نیابتی بوده است. به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق بر متن حمله امریکا به عراق، بر متن جنگ و ویرانی و کشتار صدها هزار نفره در عراق و تبدیل کردستان عراق به پایگاه امریکا

نمونه بارز و "موفق" سیاست ناسیونالیسم کرد در ایندوره است. اما امروز که سرکرده تمام این جنایات شکست خورده است، تمام منابع درآمدهای سیاسی و مادی این نیروها رو به خشک شدن میرود. به همین دلیل، ناسیونالیسم کرد برای دسترسی به یک افق و یک تکیه گاه جدید، یک دوران سخت مملو از سرگردانی و انتظار و بحرانی را پیش رو دارد.

افقها، پاسخها و امیدهای موجود،

۱- پاسخ منطقه ای

برای رسیدن به پاسخ باید نگاهی به آینده محتمل کرد؛ خروج امریکا، پیشروی و ایفای نقش بیشتر چین در منطقه را به دنبال دارد. سنت و روش تا به امروز چین در گسترش حیظه نفوذ خویش، دوری از تخصص نظامی و تمرکز بر پروژه های اقتصادی، سرمایه گذاری و وامهای کمرشکن به دول منطقه است. برای پیشبرد این امر، امنیت سرمایه و بازار زیر سلطه اش، اولویت اول است. این امر، به اضافه نیاز بورژوازی هر کشوری به امنیت برای جذب سرمایه چینی به کشور و به پروژه های خویش و چرخیدن نظم کاپیتالیسم، دولتهای منطقه را صرفنظر از تمایل دولت ها و حکومت های رنگارنگ با تمایلات متفاوت شان، وادار به تمکین به این نیازها و فشارها و اتخاذ سیاستهای "جدید" و غیر جنگی در حل کشمکشهای خود میکند. نتیجتا تا جایی که به سیاست های فعلی چین برمیگردد، تأمین امنیت سرمایه، مطالبه اول از کشورهایی است که خواهان شراکت در پروژه های چین را دارند. نتیجتا اگر رفتن امریکا اتوماتیک فتیله جنگ افروزی را پائین می کشد، مطالبه چین و طبقه بورژوا در منطقه، تأکید اکید بر پیشرد سیاست در خدمت همین جهت است. این پروسه قطعا یکروزه اتفاق نخواهد افتاد و رقابت و یارگیری های مختلف و "زیاده خواهی" بعضی از قدرت های منطقه ای در شرایط امروز، میتواند پروسه این مسیر را کم و بیش با مشکلاتی روبرو کند، ولی اصل مسئله این است که روند آتی روند "آرام تر" و غیر جنگی شدن به مراتب بیشتر این منطقه است.

نتیجتا جواب منطقه ای که به سوال طرح شده باید داد این است که برای جنبش ناسیونالیسم کرد، افق حمایت، کمک و "دادرسی" از کشور های متخاصم و جنگ نیابتی خواه، دیگر افقی در دسترس نیست.

۲- افق برگشت و آشتی با جمهوری اسلامی

تجارب تاریخی به ما میگوید در شرایط مشابه امروز، بعد از پیمودن راههای مختلف برای پیدا کردن افقی از خارج و نزد قدرت های جدید جهانی و منطقه ای، برگشت و مراجعه مجدد به خود جمهوری اسلامی، گزینه بعدی نیروهای ناسیونالیست کرد خواهد بود. تاریخ این جنبش مملو از این "چرخش" ها است. بطور نمونه سیاست احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، تا قبل از حمله امریکا و طلوع خونین دوره وحشیگری های امریکا در منطقه، مذاکره با صدام حسین برای دستیابی به پائین ترین مطالبه، برای پذیرش خود در قدرت، بود که جواب رد گرفتند. در ترکیه، در دوره غیبت تخصص منطقه ای و نگرانی از آینده خویش، پ ک ک جهت پذیرش در جامعه بدون کمترین مطالبه، قول زمین گذاشتن سلاح داد و گروهبایی از خود را هم برای تسلیم به مقامات دولتی را شروع کرد، ولی پاسخ دولت ترک، دستگیری همه تسلیم شدگان بود. در ایران، در مقطع شروع جنگ ایران و عراق، عبدالرحمان قاسملو رهبر وقت حزب دمکرات، اعلام کرد که در صورت پذیرش سطح پائینی از مطالبات شان، آنها حاضر به شرکت در جنگ علیه عراق و حضور در جبهه های جنگ اند، که جمهوری اسلامی آنرا نپذیرفت. در مقطع مذاکره "هیات نمایندگی خلق کرد" در سال ۹۵، حزب دمکرات موازین درونی "هیات نمایندگی" را زیر پا نهاد، مخفیانه هیاتی نزد خمینی فرستاد و به یک "خودگردانی اسلامی"، یعنی تأمین یک حکومت کردی-اسلامی در کردستان تن داد، واین خمینی بود که تن به چنین توافقی نداد.

نتیجتا با توجه به پرونده سیاسی گذشته اینها، مراجعه مجدد به جمهوری اسلامی یکی از مهمترین گزینه های اینها خواهد بود. در این زمینه و برای جلب رضایت طرف مقابل، اینها در تصمیم به "نرزش های قهرمانانه"، از خامنه ای استادتراند. باید انتظار داشت که در سطح شعار و مطالبه، اینها شعار "فدرلیسم قومی"، که بر متن سیاست قومی کردن خاورمیانه و تشکیل دولتهای موزائیکی "شکفته" شده بود، را کنار بگذارند. نه فقط این، بلکه به سیاق احزاب "استخوان خورد کرده" تر کردی، از لیست تمام مطالبه های تاریخی خود پائین بیایند. اما در غیبت فشار امریکا و عربستان و خطر دامن زدن به جنگهای نیابتی و ...، در غیاب فشار وزن اجتماعی این احزاب به به جمهوری اسلامی، در شرایطی که به یمن پیوستن این احزاب به پروژه

کمونیست ۲۵۷

های جنگی منطقه ای بخشی از بورژوازی کرد از آنها کنده شده و جذب جناح های جمهوری اسلامی شده اند، خاصیت این بازگشت و "آشتی" برای جمهوری اسلامی چیست؟ قرار است با این آشتی کدام "خطر" از سر جمهوری اسلامی کنار زده شود؟ قرار است کدام سناریو خنثی شود؟ سوال این است که در مقابل قول مساعد مقامات اسلامی، اینها کدامین امتیاز برای طرف معامله، دم دست دارند؟ در یک کلام جمهوری اسلامی از این آشتی چه نفعی می برد و چرا اینها باید نزد حاکمیت پذیرفته شوند؟

تجربه خود ناسیونالیست های کرد به ما میگوید که در چنین شرایطی، یکی از گزینه ها در چنین معامله ای، قول سرکوب جنبش انقلابی، اپوزیسیون چپ و کمونیست ها، تنها خطر واقعی و اجتماعی موجود، در کردستان است. یادمان هست حزب مسعود بارزانی (حزب دمکرات کردستان عراق)، که در دوران شروع جنگ در کردستان ایران حضور داشت، برای کسب حمایت جمهوری اسلامی، جنگ با اپوزیسیون و کمونیست ها در کردستان را پذیرفت و در خدمت جمهوری اسلامی تعداد زیادی از رفقای ما و همچنین تعداد قابل توجهی از مردم بیگناه را هم در مناطق نقده و اشنویه کشتار کرد.

حمله حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری قاسملو به سازمان پیکار، جنگ حزب دمکرات علیه کومله، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، پیوستن این حزب به سیاست جمهوری اسلامی در پاک کردن کمونیستها از کردستان، نمونه دیگری از ظرفیت ارتجاعی و ضد کمونیستی احزاب کردی است.

جمهوری اسلامی امروز هدف تعرض جامعه برای کنار نهادنش است. اینجا نقطه ای است که کمک بخش مسلح اپوزیسیون کرد در کردستان، میتواند و در ظرفیت دارد تا چنین مطالبه ای را از جمهوری اسلامی بپذیرد و جنگ علیه چپ و کمونیست ها در کردستان را به عنوان رشوه به جمهوری اسلامی بدهد. جنگ سه ساله ای که حزب دمکرات کردستان به کومه له کمونیست تحمیل کرد، اگر بخشا برای ایجاد ممانعت از پیشروی کمونیسم در کردستان بود، یک رشوه سیاسی نظامی به رژیمی هم بود که در همان روزها مشغول مذاکره مخفی بود. یادآوری این تجارب تاریخی برای نشان دادن ظرفیت های اینها در معامله و بند و بست با حاکمین رنگارنگ است.

اما حالا که بحث مراجعه اینها به جمهوری اسلامی پیش آمد، باید خاطرنشان کرد که در این عرصه مراجعه به جمهوری اسلامی، ناسیونالیسم کرد در ایران تنها نیست؛ شریک و رقیب او یعنی پ ک ک هم در شرایط سخت امروز که با همین بی افقی و بن بست روبروست، از قبل در کمپ جمهوری اسلامی حضور دارد و از قبل تمام تعهداتی که اینها در مقابل جمهوری اسلامی می پذیرند را پذیرفته است. نه فقط این، بلکه پ ک ک تجربه همکاری با جمهوری اسلامی در سوریه را هم دارد و از این نظر نزد جمهوری اسلامی، از ناسیونالیست های کرد ایرانی قابل اعتماد تر است. برتری دیگر پ ک ک بر رقبای ایرانی خود، شمار بسیار بالاتر نیرو، تجهیزات نظامی و تجربه جنگ درون شهری این جریان است. باید توجه کرد که پ ک ک تجربه جنگ با داعش را پشت سر گذرانده و از آموزش های بالای آمریکایی ها هم برخوردار بوده است. در یک کلام جمهوری اسلامی نیاز به این احزاب چه در کم کردن فشار مستقیم بورژوازی کرد بر خود و چه در تقابل با کمونیسم و "خطر" آن برای جمهوری اسلامی ندارد.

در این زمینه دو فاکتور نقش بازی می کنند؛ یکی رشد پر قدرت کمونیسم و آزادیخواهی در کردستان است که چنین نیروهایی را به سرعت خنثی و به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی و اخلاقی، تار و مار میکند. فاکتور دوم فضای سیاسی ایران و تناسب قوای سیاسی بین بدیل های مختلف حکومتی است.

خارج از احتمالات متنوع، آینده این جنبش بشدت بحرانی و سرنوشت آن به فاکتور های مختلف، منجمله به قدرتگیری کمونیسم در ایران، به تناسب قوای سیاسی بین مردم و جمهوری اسلامی، به سناریوهای محتمل مقابله با انقلاب آتی از جانب بخشهای مختلف حاکمیت و بورژوازی و ... گره خورده است. اما تا امروز این احزاب "خاصیت" خود را برای بورژوازی کرد و بورژوازی در قدرت از دست داده اند و این یکی از مولفه های مؤثر در بسته شدن راه بازگشت به "آغوش جمهوری اسلامی" و لیبک مجدد به آن است.

آینده اردوگاه های نظامی احزاب

بر متن شرایط جدید منطقه است که تهدیدات جمهوری اسلامی علیه اردوگاههای نظامی این احزاب، قول ها و وعده های دولت عراق و دولت اقلیم در محدود کردن حضور این احزاب در خاک عراق و ... معنی پیدا میکند. شکلگیری، موجودیت و آینده اردوگاههای نظامی این احزاب همیشه تابعی از شکافهای منطقه ای بوده است.

ناسیونالیزم کُرد بعد از ...

شرایط جدید منطقه بقا اردوگاههای نظامی این احزاب را بسیار غیر محتمل میکند. حداقل امروز مانع اصلی ادامه تهدیدات و فشارها برای جمع کردن اردگاههای نظامی این احزاب، موقعیت رو به افول خود جمهوری اسلامی در عراق است که مانع فشار آن بر دولت عراق و دولت اقلیم و احزاب کردی در کردستان عراق، است. شرايطی که میتواند در هر معامله و بند بستى میان جریانات مختلف در عراق و کردستان با جمهوری اسلامی تغییر کند و پیشبرد سیاست جمهوری اسلامی را کند یا تسریع کند. مولفه ای که تغییر نمیکند نیاز بورژوازی و بالطبع دول منطقه ای در باز تعریف روابط خود و کنار گذاشتن فاکتور اسلحه و جنگ نیابتی در حل کشمکشها و اختلافاتشان است. در این متن است که فراخوان مقتدا صدر، مبنی بر جمع آوری نیروهای شبیه نظامی در کشور و انحلال جمعی شان، که حشد الشعبی و نیروی نظامی ناسیونالیست های کرد عراقی را هم شامل میشود، معنی پیدا میکند. به زبان دیگر، وقتی سرنوشت نیروی "پیشمرگ کردستان عراق" در ابهام و رو به تعطیل است، طرف ایرانی به سختی میتواند توقع ادامه بقا اردگاههای نظامی خود در عراق را داشته باشد.

سرنوشت جنبش ملی یا ناسیونالیستی چه میشود؟

جنبش ناسیونالیسم کرد، از ستم و تبعیض ملی و یک مسئله حل نشده اجتماعی، نیرو میگيرد. لذا صرفنظر از سرنوشت احزاب سیاسی، تا زمانی که ستم و تبعیض ملی، یک واقعیت عینی در جامعه است، مطالبه رفع این ستم، یک مطالبه همگانی و توده ای و عدالت خواهانه و پابرجاست است. از آنجائیکه جامعه از این تبعیض و محرومیت برخوردارى از حقوق برابر شهروندی رنج میبرد، جنبش ناسیونالیستی میتواند به آن آویزان و از آن به نفع تقویت موقعیت خویش، استفاده کند. نتیجتا تا زمانی که این مطالبه هست، ناسیونالیسم کرد برای رساندن دست خود به قدرت، فشار این جنبش را به ابزاری برای هدف خویش تبدیل میکند. لذا بدون وقفه و دائمًا، صرفنظر از موقعیت حزبی راس این جنبش، خود جنبش اتوماتیک در دل این معضل به حیات خود ادامه میدهد و یکی از داده های آن است. عمر و حیات این جنبش ارتجاعی به ادامه ستم و تبعیض ملی در جامعه گره خورده است. امروز مشکل اصلی این جنبش اما، بی افقی، بحران سیاسی و ناامیدی مطلق در و آینده نامعلوم احزاب آن است.

سرنوشت احزاب سیاسی ناسیونالیسم کرد

سرنوشت این احزاب، تا جایی که به کومه له و دمکرات برمبگردد، اینها دو جناح اصلی این جنبش و دارای سنن شناخته شده ویژه خویش در فعالیت سیاسی و در متن سوخت و ساز جامعه اند. نتیجتا صرفنظر از موقعیت اردوگاهی، صرفنظر از امکان استقرار اردوگاه هایشان در عراق، و مستقل از سرنوشت محل استقرار رهبری شان، این دو جریان بخش های داده شده این جنبش، با سنن خویش، ماندگار و بخشی از سوخت و ساز سیاسی جامعه اند. عدم وجود اردوگاه در کردستان عراق شاید برای دوره ای، رکودی در کار و فعالیت اینها ایجاد کند، ولی تاثیر و نقش شان در این جنبش، به مرور می تواند مجددا جای خود را پیدا کرده و مانند بقیه احزاب در تبعید، نقش سیاسی خود را، دور از اردوگاه هم، ایفا کنند. میزان تاثیرگذاری اینها اما، در خلا اردوگاه و حضور در نزدیکی مرزها، بستگی مستقیمی به میزان دخالت و گره زدن فعالیت خود به مسائل واقعی زندگی جامعه است، چیزی که ناسیونالیسم کرد سنتا و تاریخا با آن بیگانه بوده است. این بیربطی چنان برجسته است، که یکی از احتمالات شروع انشعاب در این جنبش و احزاب آن، همین فاکتور بی نقشی و بیربطی به زندگی و معیشت و رفاه و آبادانی و بهداشت و درمان و ... همه چیز مورد مطالبه محرومان جامعه است.

مشکل اصلی امروز این احزاب بی افقی سیاسی شان است. سنت ناسیونالیسم کرد، در غیبت تخصصات منطقه ای و جهانی، در غیبت شکاف بین دولت ها و در غیبت مشتری خرید نیرو در جنگ های نیابتی، در بحران، نا امید و سرگردان در انتظار باز شدن شکافهای جدید و فرصتهای "طلایی" برای خود به سر میبرد.

سرنوشت متفاوت جریانات حاشیه ای

ماندگاری کومه له و دمکرات در جنبش ناسیونالیستی، شامل هر گروه منتسب به این کمپ نمی شود. برای مثال جریان باقی مانده از شیخ جلال که به اسم "خبات اسلامی" موجودیت اردوگاهی دارد، و جریان زحمتکشان که عنوان کومه له را جعل کرده است، شامل این حکم نمی شوند. به این دلیل ساده که اینها هیچ وقت به سنتی متفاوت از سنت موجود ناسیونالیسم کرد و به نیرویی اجتماعی در این جنبش تبدیل نشدند و امکان موشدوانی و لابیسم

شان، موجودیت اردوگاهی شان، محصول امکانات و پولی بود که از طریق آویزان کردن خود به جنبش ناسیونالیستی کرد، تحویل می گرفتند.

کیس یا پرونده جریان عبدالله مهتدی اما، به دلایلی، از جریان "خبات" پیچیده تر است. این جریان علیرغم جعل عنوان کومه له و از این طریق، علیرغم سواستفاده از اعتبار تاریخی این سازمان و تلاش در قومی کردن هویت شخصیت های کمونیستی مانند فواد مصطفی سلطانی و سوء استفاده از آن تا حد یک لگوی سازمانی، قادر به اشغال جایگاه مورد نظر خویش در جنبش ملی کرد نشده و نمی شود. نه فقط این بلکه در طول عمر بیست ساله اش، شکست پشت شکست تنها پرونده اش بوده است. با همه اینها، با توجه به منتسب کردن این جریان به جنبش ناسیونالیستی از طرف بخشی از خود ناسیونالیست های کرد در خارج کشور، توضیحات بیشتری در مورد گذشته، حال و آینده این جریان، لازم است؛

جریان مهتدی محصول تصمیم و اراده شخص او نیست و نبود. اردوگاه شرق فروریخت و او و جریان او در کومه له، مثل همه چپ های خجول جهان، سرشان را پائین گرفتند. جنگ خلیج، تضعیف دولت صدام و فرصت تاریخی که حمایتهای "عمو بوش" (پدر) برای ناسیونالیسم کرد در عراق ایجاد کرد، آرزوهای دست نیافتی شخصیهایی چون عبدالله مهتدی برای تبدیل شدن به "کسی" در جنبش کردابه تی را دوباره زنده کرد. تلاش مهتدی برای بردن کومه له ، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، به بارگاه احزاب ارتجاعی کرد در عراق برای پیدا کردن دوستانی برای آینده در میان آنان، به همت کمونیستهای کارگری به شکست کشیده شد. با جدایی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران و بی سیاستی حاکم بر کومه وقت، این سازمان کماکان به اسم کمونیست و کاریکاتوری مملو از تناقضات، زیر سایه "برادارن کرد" خود در کردستان عراق، به حیات خود ادامه میداد. مهتدی بعد از مدت کوتاهی متوجه ادامه بی نقشی و رکود سیاسی کومه له و حزب کمونیست اش شد. به همین دلیل، با حمایت و همکاری با اتحادیه میهنی، و بعلاوه به امید توافق با جمهوری اسلامی در دوره خاتمی از کومه له و حزب کمونیست بیرون پرید تا یک جریان فعال و جدی و دخالتگر و میلیتانت ناسیونالیست سازمان دهد. آنها که به یاد دارند، میدانند که در مراسم روز کومه له این جریان، ناصر رزازی، گل سرسبد آن روز گروه، اعلام کرد که "یک پ ک ک هم در کردستان ایران متولد شد!" ناصر رزازی نمی تواند این گفته روشن را از خود مهتدی نشنیده باشد. پ ک ک یک سازمان میلیتانت، بشدت قوم پرست، و متکی به زور و گلوله و خون برای پیشبرد امور خویش بوده است. مهتدی متوجه نبود که شرایط کردستان ترکیه با ایران متفاوت است، به این دلیل که اول دولت ترکیه در غیاب یک انقلاب بورژواپی برای انتگره کردن کل طبقه بورژوا، ترک و کرد و ..، در یک ظرف ملی مشترک، از روز اول یک دولت قومی ترک بوده و مثل دولت عراق، هیچوقت قادر به خروج از پوسته قومی خود نشده است. همین قومی بودن حاکمیت و پیشبرد یک فاشیسم تمام عیار در مناطق کرد نشین، اتوماتیک به رشد و گسترش قوم پرستی و فاشیسم نوع خود در اپوزیسیون، مشروعیت داده است. اگر میگویند فاشیسم فاشیسم می زاید، در ترکیه قومی، فاشیسم حاکم فاشیسم در اپوزیسیون را زانید، همچنانکه حاکمیت یک دولت قومی،فاشیستی و تروریست بر اسرائیل و جنایتش علیه فلسطینی ها، میدان تولد و رشد حماس را هموار کرد. دلیل دوم شکل گیری پ ک ک به عنوان یک سازمان قومی دست راستی و میلیتانت، غیبت کمونیست ها و حزب و جریان کمونیستی در کردستان ترکیه بود. غیبت نیرویی اجتماعی که جواب رادیکال به همه مسائل و معضلات معیشتی و سیاسی و اجتماعی جامعه و تبعیض های موجود در آن، منجمله تبعیض ملی، بدهد، زمینه را برای عرض اندام یک جریان ارتجاعی و متکی به همان سنت فاشیستی دولت حاکم، در کردستان ترکیه مهیا کرد. نتیجتا مثل دولت حاکم، دست خود را برای کپی کردن یک فاشیسم تمام عیار در کردستان ترکیه باز دید. از طرف دیگر وجود احزاب اجتماعی و سنت دار ناسیونالیت کرد در کردستان ایران هم شانس و امکان شکل گرفتن پدیده مهتدی را به صفر میرساند.

مهتدی بدون توجه به تاریخ جدال طبقاتی و سیاست در ایران، بدون توجه به سپری شدن قومی گری توسط بورژوازی سازمانده انقلاب مشروطه و ورود جامعه به دوران مدنیت بورژواپی، یک سر سراغ باد زدن عرق قوم پرستی رفت تا با اتکا یه آن یک میلیتانیسی به درون سازمان خویش تزریق کند. اما این نسخه مهتدی در کردستان ایران جواب نداد و نمیدهد. به همین دلیل دچار بحران و درگیری های خونین درون گروهی شد، تلاش کرد علیرغم از دست دادن نیرو و پا تصفیه های سازمانی و ... کماکان ره خویش را برود، اما نشد که نشد! این باند از روز اول شانس تبدیل شدن به نیرویی با موجودیت اجتماعی جایی پیدا نکرد و نمی کند و به همین دلیل رگه ای یا بخشی از جنبش ناسیونالیستی کرد نشد و تنها به عنوان یک گروه قوم پرست در حاشیه آن باقی

ماند. به همین دلیل سرمایه گذاری بر ظرفیهای تروریستی، ضد اجتماعی به اضافه لابیسم و "دیپلماسی" با احزاب اصلی در کردستان عراق و ضدیت با کمونیسم و کمونیستها سیاست اصلی و پایدار این جریان است. به همین دلایل، در شرایط جدید و در غیبت شرایط اردوگاهی، هیچ سنت و اثری از او و جریان او، در سوخت و ساز سیاسی جامعه وجود نخواهد داشت.

یک علت اصلی قبول این جریان به عنوان یک گروه "متعارف" ناسیونالیست و با عنوان پرطمطراق کومه له، مستقل از پیچیدگی پیوستن سریع تر عزیزاده به اردوگاه ناسیونالیسم کرد و مستقل از نقش میدیای ضد کمونیست و دست راستی، نقش حزب دمکرات مصطفی هجری بود، که در تقابل خود با هر نوع چپگرایی در کردستان، مهتدی را به عنوان کومه له اصلی طرف حساب خود در کردستان را پذیرفت، تا کومه له اصلی و اساسا تصویر تاریخی کومه له کمونیست را در ذهن جامعه کم اعتبار و ضعیف و حاشیه ای جلوه دهد. ظاهرا مهتدی روی این معامله گری و "دیپلماسی" برادر بزرگتر زیادی حساب باز کرده بود. علم کردن شعار "جبهه کرد" در شروع هر فصلی توسط مهتدی، توهم به موقعیت کاذبی بود که از طریق عکس گرفتن با دمکرات به خود وی تلقین شده بود. علت گذاشتن فرش قرمز مصطفی هجری برای اینها در تمام دوره گذشته، نه به دلیل وزن پر کاهی این جریان، که به هدف تضعیف کمونیسم در کردستان از طریق نمایش و زیر بال و گرفتن این "فربب خوردگان" کمونیست سابق و پشیمان شده های امروز که به جبهه مصطفی هجری پناه برده اند، بود.

به عنوان موخره،

امروز با تغییر اوضاع و شکست سیاستهای متکی به ترور و ناامنی و تهدیدات جنگی منطقه ای و نگرانی از ویرانی جامعه توسط قدرت های میبتاریستی جهان، اگر یک زلزله سیاسی سراغ خانه های گلی خیلی ها میرود، زمان برای ایفای نقش برجسته تر کمونیسم و کارگر و انسان محروم در سرنوشت جامعه، مهیاتر شده است. امروز دوره ای است که کمونیسم رادیکال، کارگری و اجتماعی باید و میتواند در ایران و عراق مهر خود را بر اوضاع منطقه بزند.

۲۲ نوامبر ۱۲۰۲

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی متی در سطح فرمال هم انتفاپی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت فاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوبرژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این فصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برفوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشأ آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینمال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود فویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان میات فود بطور (روزمره شاهد فلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملمق میشوند، بلکه این الماق ها و جدایی های تممیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.

منصور مکمت: ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

بحران حاکمیت؛ ...

آسو فتوحی: با سلام خدمت بینندگان عزیز رادیو نینا. اخیرا شاهد هستیم که حاکمیت در ایران، در حال شاخ و شانه کشیدن های بیشتر، ایجاد فضای ار عاب و سرکوب و اختناق و اقدام به احضار ها و تهدیدهای بیشتری کرده است. به هر حال این وضعیت از شمال تا جنوب و از غرب تا مرکز ایران را در بر گرفته است و فعالین و رهبران جنبش هایی که در ایران فعالیت می کنند، یا حتی روزنامه نگاران، وبلاگ نویسان، شاعران و کارگران، همه را در یک برنامه از پیش تعیین شده احضار و تهدید به زندان و وثیقه های سنگین کرده اند.

ما این برنامه را اختصاص داده ایم به تقابل حاکمیت با مردم و وضعیتی که حاکمیت در آن قرار گرفته است. در این برنامه ثریا شهابی از رهبری حزب حکمتیست(خطر رسمی) را با خودمان داریم.

آسو فتوحی: ثریا شهابی؛ ضمن خوش آمدگویی به شما، بدون مقدمه بیشتر وارد این بحث می شویم که شما این اوضاع را چگونه می بینید و ارزیابی شما از ماجرای این سطح از احضار ها و فضای ار عاب و سرکوب و بالا بردن سطح دستگیری ها ، چیست و نهایتا اینکه چرا جمهوری اسلامی در این دوره و خصوصا در آستانه نزدیک شدن به دی ماه، این سیاست را در دستور کار خود گذاشته است؟

ثریا شهابی: من هم به شما و بینندگان و شنوندگان رادیو نینا سلام می کنم. ببینید؛ موضوع این دستگیری ها و احضار کردن ها و ترساندن طیف بسیار وسیعی از فعالین و معترضان به زندان و شکنجه و .. ، به اوضاعی که در حال حاضر در ایران در جریان است بر می گردد. من در مورد ابعاد فقر و گرانی و قیمت های سرسام آور آرد و نان و تخم مرغ و بنزین و غیره صحبت نمی کنم؛ رسانه های زیادی، حتی از رسانه های خود ایران در این مورد صحبت کرده اند و شما اگر اخبار خیلی از این رسانه ها را دنبال کنید، با شاخص های مختلف نشان داده اند که چقدر وضع اقتصادی بد است و چقدر اقتصاد ورشکسته است و چقدر امید به بهبود از طرف نظام و از طرف کسانی که به نظام اقتصادی امید بسته اند پایین است و در نهایت به این نتیجه می رسند که ما شاهد یک فروپاشی هستیم و جامعه ایران در حال فروپاشی است.

در واقع این دستگیری ها و این احضار ها و همه این اقدامات، تلاشی است برای جلوگیری از این فروپاشی و یا به عبارتی، هدایت کردن نوع فروپاشی!

لابد فکر میکنند که اگر طیف بسیار وسیع و بی انتهایی از ده ها هزار فعال و دخیل در این اعتراضات که به میدان آمده است، (بخصوص هر چه آگاه تر و روشن تر و قابل اعتماد تر از سوی جامعه باشد برایش خطرناک تر است) را فلج یا زندانی و سر به نیست کنند، برای نظام شان راه نجات و بقایی پیدا میکنند. سوال این است که آیا موفق می شوند یا نه! بی تردید موفق نمی شوند! اما میتوانند خسارات زیادی بزنند!

اما برگردم به خود سوال؛ شما اگر اخبار هایی که رسانه ها منتشر می کنند را دنبال کنید، می بینید که اکثر آنها راجع به این صحبت می کنند که با شاخص های جهان امروز و با شاخص و اندازه گیری های مختلف، نه فقط فقر و فلاکت و گرانی و معیشت، که **کیفیت زندگی** هم آفندر افت کرده است که ایران را در رده یکی از پایین ترین کشورها قرار داده است و فقط یک کشور از این نظر در رده پایین تری از ایران قرار گرفته است. و به شاخص هایی اشاره میکنند که همه شان معتبر است. شاخص **افت کیفیت زندگی** در کنار فقر و فلاکت و گرانی را امروز مردم در ابعاد هشتاد میلیونی حس میکنند. امروز دیگر کسی اقتصاد و فشار اقتصادی را با“ شاخص های تولید ناخالص ملی ”و غیره نمی تواند توضیح دهد! همه صحبت از یک فروپاشی اقتصادی و سیاسی در ایران میکنند.

منتهی کاری که اکثر رسانه ها، چه رسانه های خود حکومت و چه رسانه های مدیای اصلی راست انجام می دهند این است که فروپاشی نظام اقتصادی و سیاسی را با فروپاشی جامعه یکی می گیرند و صحبت از این می کنند که جامعه ایران در حال فروپاشی است! من سعی می کنم اینجا این مسئله را بیشتر باز کنم.

ببینید؛ جمهوری اسلامی سعی می کند که از این فروپاشی جلوگیری کند و کمپ راست هم مدام خطر این فروپاشی را گوشزد می کند و تمام شاخص هایی که این دو جریان روی آن انگشت می گذارند هم واقعیت دارد.

ولی یک شاخص اصلی وجود دارد که در این بررسی ها غایب است. اینکه فقر و فلاکت و گرانی و ناامیدی کامل از اینکه هیچ کس در هیچ سطحی از حاکمیت و مقامات نیست که بتواند کمترین قدمی برای مردم بردارد، و کمترین مشکلی را حل بکنند، چه برجام به نتیجه برسد یا نه ، و اینکه هر روز اوضاع از روز قبل بدتر می شود واقعی است! ولی یک فاکتور و یک مولفه

ای وجود دارد که در تحلیل اوضاع سیاسی ایران از طرف رسانه های حکومتی و جریان راست نادیده گرفته می شود. آنهم فاکتور مردمی است که به میدان آمده است، تصمیم جمعی می گیرد، به صورت جمعی دخالت می کند. امروز شعار“ نترسید؛ ما همه با هم هستیم ”یک معنی ابژکتیو سازمانیافته سراسری در ایران پیدا کرده است.

به این معنی که ما در ایران با یک جامعه ای روبرو هستیم که در آن این فروپاشی اقتصادی و سیاسی حاکمیت، مردم را به یک لشکر“ بیچارهٔ بدبخت مستأصل ”تبدیل نکرده است! ما در ایران با“ مردم مستاصلی ”که مثلا زیر فشار اموال همدیگر را غارت می کنند و هر کس دستش به کلاه خودش است و کاملا نا امید شده است، روبرو نیستیم.

ممکن است شورش هایی هم شکل بگیرد که حتما شکل می گیرد. ولی ما سالهاست که شاهد یک اعتراض سازمانیافته مردمی متحد و متشکل هستیم که صفوفش در مقابل حاکمیت را هر روز بیشتر و متشکل تر از روز قبل میکند. در نتیجه این فاکتور و این عامل، فروپاشی نظام اقتصادی و سیاسی در ایران را با فروپاشی جامعه ایران، توأم نمی کند و الزاما جامعه از هم فرو نمی پاشد. الزاما مردم از یأس و استیصال امول همدیگر را غارت نمی کنند و “خرخره همدیگر را نمی جوند ”. یک مردم غیر متمدن وحشی مستأصل گرسنه ای که به جان همدیگر بیفتند را در ایران نمی بینید، بلکه یک مردم متحد و متشکل که همدردی و همبستگی شان را بارها نشان داده اند و شما باید با این معیار بسنجید.

آسو فتوحی: اگر اجازه بدهید ما بعدا دوباره به این موضوع بر می گردیم. ولی در ادامه همین بحثی که در مورد موقعیت جمهوری اسلامی با مردم ارائه دادید، از جمله در تقابل با همین جنبشی که به صحنه آمده است و همه فاکتور های دیگری که به آن اشاره کردید، با در نظر گرفتن موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه و بحرانی که حتی در سطح جهانی با آن روبروست، ما می بینیم که جمهوری اسلامی در داخل و برای حفظ موقعیت خودش فاکتور هایی را روی میز جامعه گذاشته است و تصویری ارائه می دهد که گویا چون اقتصاد جمهوری اسلامی در حال ورشکسته شدن است، پس در نتیجه وضعیت معیشتی مردم هم به همین دلیل به این درجه از فلاکت و این سطح از افت کیفیت زندگی رسیده است. از طرف دیگر و در نقطه مقابل همین ماجرا، برای کنترل تعرضی که از پایین جامعه در حال شکل گرفتن است، دست به ابزارهای دیگری می برد که خود شما هم به درست به آن اشاره کردید و آن هم پیش کشیدن بحث برجام و معامله با چین و کشورهای شرق آسیا و خاور دور است. شما فکر می کنید که جمهوری اسلامی با این حربه ها به کجا خواهد رسید و اینکه آیا این جنبشی که به صحنه آمده است این تحلیل ها را از حاکمیت می پذیرد؟

ثریا شهابی: ببینید؛ اگر این نیروی مردمی که عالی ترین شکل آن را در هفت تپه شاهد بودیم که به سادگی و به سرعت قابل تکثیر بود و هنوز هم قابل تکثیر است و در جاهای زیادی هم تکثیر شده است وجود نداشت، فروپاشی اقتصادی جمهوری اسلامی الزاما به فروپاشی سیاسی اش منجر نمیشد. دولت ها برای بحران اقتصادی و ورشکستگی های اقتصادی شان هزار و یک تئوری و فرمول دم دستی در جیبشان دارند که چطور این ورشکستگی را به مردم محروم و مزد بگیر جامعه سرشکن کنند و چطور تعرض بیشتری بکنند. ما در مقاطعی تنگناهای اقتصادی بسیار بسیار بیشتر از این هم داشته ایم. در زمان جنگ حتی مواد بهداشتی و نظافتی هم پیدا نمیشد و جیره بندی کرده بودند. ولی ورشکستگی اقتصادی در آن دوره، بخاطر انقلابی که مردم تازه از سر گذرانده بودند و به تغییر واقعی و بهبود شرایط زندگی پس از جنگ خوشبین بودند، برای حاکمیت قابل اداره بود. می خواهم بگویم که جمهوری اسلامی در تلاش است که دوباره آن تجربه را تکرار کند. هم جمهوری اسلامی و هم کمپ راست هر دو به نوعی به مردم می گویند که امید، به بیرون از مرزهای جغرافیای ایران بسته اند.

جمهوری اسلامی می خواهد بگوید که امیدتان را به من و به دیپلماسی من و به راه حل های اقتصادی من ببندید، صبر کنید تا من با چین قرار داد معامله ببندم و یا برجام را به سرانجام برسانم! حتما اگر معامله ای با چین صورت بگیرد یا تخاصمات با غرب کم شود و بتوانند به شکلی برجام را به سرانجام برسانند_(برجامی که مرده به دنیا آمد) با فرض اینکه“ موفق شوند ”و به نتیجه برسد_ ، و مقداری هم به کیسه حکومت اضافه می شود، اما هنوز این فاکتور اساسی که مردم مطلقا در هیچ سطحی اعتمادی به حاکمیت ندارند، تغییری نکرده است.

مردم دیگر به این حاکمیت امید نمی بندند و آن چیزی که جمهوری اسلامی با این حربه ها و با این پروپاگاندها تلاش می کند که به دست بیاورد امید و دل بستن مردم به راه حل های ناموجود حاکمیت است. که چنین امیدی از سوی مردم مطلقاً وجود ندارد.

همین را هم کمپ راست به شکل دیگری به جامعه می گوید. می

کمیتهٔ ۲۵۷

گوید جامعه در لبه پرتگاه و در حال فروپاشی است و ما راه حلی نداریم مگر اینکه دستی از غیب و“ بیرون ”نجاتمان بدهد و این “نجات دهنده”، مجاهد می گوید من هستم، راست سلطنت طلب می گوید من هستم. در دوره ای این توهم را باد میزدند که گویا قرار است یک شاهزادهٔ سوار بر اسب سفید از دیار بختیاری عروج کند و همه ما را رستگار کند و نجاتمان دهد! امروز دیگر خودشان هم می دانند که نمی توان چنین نسخه هایی را برای جامعه ایران پیچید و بهتر از هر کسی می دانند که این نسخه ها دیگر در سطح تبلیغات هم جواب نمی دهد. غرب هم که تمام پروژه های “دخالت بشر دوستانه ”مخرب اش به ته دیگ رسیده است. امروز یک طرف حاکمیت است و یک طرف هشتاد میلیون مردمی که نمی خواهندش.

مشکل اصلی جمهوری اسلامی همان فاکتوری است که ما می گوییم که در این محاسبات غایب است. و آن هم فاکتور یک جنبش عظیم اجتماعی است که متشکل و متحد دارد مبارزه می کند و اگر دست به قدرت اش ببرد، جمهوری اسلامی قادر نیست که حتی یک روز هم دوام بیاورد. نمی تواند ورشکستگی اقتصادی و ورشکستگی سیاسی اش را تبدیل به فروپاشی و ورشکستگی جامعه بکند. این فاکتوری است که رسانه های اصلی حکومتی و راست در اپوزیسیون سعی میکند پنهانش کنند.

در این راستا شما شاهد یک سمفونی هماهنگ در مورد انکار این واقعیت هستید. این واقعیت که سازمان، تشکل و تحرکی وجود دارد که به میدان آمده است. و راه حل دارد. و تا به امروز هم پیشروی کرده است. این را انکار می کند. بعضی آگاهانه و بعضی ناآگاهانه تجربه عینی و زنده ی جنبش مجمع عمومی و شورا را نفی میکنند.

ما میگوئیم با این موجودیت و این تشکل و این تجربه پیشروی است که دست در دست هم می توان حاکمیت را عقب زد؛ وگرنه وضعیت از این هم بدتر و بدتر میشد و هر روز باید شاهد آبان ماه دیگری می شدیم؛ وگرنه دوباره به کردستان لشکرکشی می کردند؛ وگرنه خیلی هم بی میل نیستند که همان کاری که با کردستان کردند را اینبار در خوزستان و به بهانه «جدایی طلبان عرب» به آنجا لشکرکشی می کردند. مسئله این است که نمی توانند، وگرنه حتما این کار را می کردند! دلیل نتوانستن شان اتحاد و تشکلی است که موجود است. وجود یک توازن قوایی است که یک جنبش معینی در آن جامعه بوجود آورده است.

اینکه در ذهن کسی این سوال مطرح است که آیا این یک جنبش ایدئولوژیک است یا نه، آگاهانه است یا نا آگاهانه، از نیت خیر کسی یا کسانی شکل گرفته باشد یا نه، هیچکدام از اینها از این واقعیت که این جنبش فی الحال در جامعه ایران موجود است و تا اینجا پیشروی کرده است کم نمی کند. حال اینکه تقابل هایی بین این تشکل با آن تشکل بر سر اینکه شورا و مجمع عمومی جواب مسئله است یا نه صورت بگیرد یا نگیرد، بحث هایی تماما ثانوی هستند! سوال این است که چرا باید جلو تکثیر چنین جنبشی را گرفت و سعی کرد آن را تضعیف کرد؟

آسو فتوحی: این جنبش هایی که ما در مورد آن صحبت می کنیم و تقابل جدی و صفیندی که با حاکمیت ایجاد کرده اند، چه در سطح فعالین و چه در سطح عمومی تر در میان مردم، همه چیز را کنار گذاشته است و خط قرمزهایی را رد کرده است و از دشمنی با سیستمی که هیچ جوابی برای هیچ مسئله ای ندارد بطور علنی سخن می گویند و ابایی ندارند. حاکمیتی که نه جوابی به مسئله رفاه دارد، نه جوابی به مسئله معیشت دارد و نه جوابی به مسئله آزادی و هیچکدام از خواسته ها و مطالبات دیگر مردم! این جنبش بطور علنی پا به میدان گذاشته است و در کنار دیگر اعتراضات آن جامعه، از مبارزات معلمان و پرستاران گرفته تا بازنشستگان و بقیه اعتراضات دیگر، در تقابل با سیستم و مافیای اقتصادی جامعه و در محکوم کردن شان بعنوان قاتلین مردم _ بطور مشخص در پدیده ای مثل کرونا_ ، بعنوان یک جنبش که برای معیشت، رفاه، آسایش و امنیت پا به میدان گذاشته است، صف آرایی کرده است. به نظر شما این جنبش باید دست به چه ابزاری ببرد که میخ آخر را بر تابوت نظام بکوبد و از نظر شما این گره گاه کجاست؟

ثریا شهابی: به نظر سوال خیلی معتبری است و اگر بخواهم تمام جوانب آن را در یک جمله خلاصه کنم این سوال پیش می آید که اینها چرا هنوز در قدرت هستند؟ وقتی که ما ادعا می کنیم چنین فاکتور هایی در جامعه وجود دارد، که به حق هم وجود دارد و شما هم به جوانبی از آن اشاره کردید و این فاکتور ها چنان برجسته هستند که حتی صدای آمریکا هم در موردش صحبت می کند که“ کارگران هفت تپه درب شورای اسلامی کار را بستند”، این اتفاق نه تحلیل و تئوری می خواهد نه هیچ چیز دیگری، بلکه یک واقعیت ابژکتیو است و کسی که دنبال تئوری می گردد که آن را انکار کند، مشکل خودش است.

←

بحران حاکمیت؛ ...

سوال این است که با توجه به چنین فاکتورهایی چرا هنوز جمهوری اسلامی سر کار است و چه چیزی مانع سرنگونی اش شده است؟ آیا جمهوری اسلامی با دستگیری ها و احضاریه ها و اتفاقات آبان ماه و آذر ماه باعث شده که مردم عقب نشینی کنند؟ به نظر من هر فعال سیاسی، هر سازمانده ای و هر کسی که خودش را در این مبارزات دخیل می داند باید این سوال را در مقابل خودش بگذارد و از خودش بپرسد که چه چیزی مانع پیشروی اش شده است و چه چیزی باعث سر پا ماندن جمهوری اسلامی شده است. این البته سوال خود حاکمیت در قدرت هم هست! خودشان هم از اینکه چطور با چنین اوضاعی هنوز در قدرت هستند متعجب هستند و تلاش می کنند در حالیکه جمهوری اسلامی خودش مانع اصلی در حل مسئله فلسطین است، به بهانه های دروغینی مثل دفاع از مردم محروم فلسطین و ضدیت با اسرائیل، و یا با استفاده از پروپاگاندا و تفرقه اندازی بین کارگر فارس و ترک و کرد و عرب و افغان، شکافی بوجود بیاورند، وقفه ای ایجاد کنند و نجات پیدا کنند.

اما تا جایی که به صف ما و به این جنبشی که به صحنه آمده است بر می گردد، بالاخره باید پاسخی به این سوال داده شود که چه چیزی مانع پیشروی این جنبش شده است. این همه معلم، دانشجو، بازنشسته، کارگر و پرستار هر روز از بام تا شام اعتراض می کنند، چه چیزی مانع این شده است که این جنبش دست به قدرت ببرد. اینکه مجامع عمومی وجود دارد یا ندارد، تشکل وجود دارد یا وجود ندارد و ذهنیت شما راجع به آن چیست یا چی نیست، هیچکدام از اینها به تنهایی، رابطه شما را با این جنبشی که پا به میدان گذاشته است توضیح نمی دهد.

ساده کرده باشم، بحث بر سر این است که چرا نمی شود این جلسات مجمع عمومی را مرتب برگزار کرد؟ چرا نمی شود در فلان محله بعنوان مثال هر هفته شنبه ها جمع شد و در مورد مشکلات معیشتی و غیر معیشتی ساکنین آن محل صحبت کرد و برای اقدامات احتمالی برنامه ریزی کرد؟ اینکه هر روز یا هر هفته به طور منظم جمع شویم، تعدادی را از بین خودمان بعنوان نماینده خودمان انتخاب کنیم و تصمیم بگیریم که چه کاری را می خواهیم انجام بدهیم و این یعنی مجمع عمومی! و هر سازمان و هر تشکلی که موجود است، برای اینکه بتواند پیشروی بکند مجبور است به همان مردمی اتکا کند که سازمانش داده اند! سندیکا باشد یا اتحادیه یا انجمن صنفی فرقی نمی کند، باید مجمع عمومی برگزار کند و تعداد هر چه بیشتری را در تصمیم گیری و اقدام متحد و آگاهانه دخالت بدهد.

این کمونیسم و سوسیالیسم ماست. مسئله تئوریک و ایدئولوژیک نیست. از یک واقعیتی نشأت می گیرد که برای جامعه، برای طبقه کارگر و برای محرومینی که هیچ چیزی برای از دست دادن ندارند، جواب دارد.

چه چیزی مانع شده است که این شورا ها در محلات شکل بگیرند در حالیکه پایه هایش وجود دارد، تحرکش وجود دارد و تمایزش هم وجود دارد. میتواند بسرعت این شوراها شکل بگیرد. نه بخاطر اینکه کسی لازم است آنها را قانع کرده و از تاریخ و از گذشته برایشان تئوری آورد. ،بلکه به این خاطر که کمونیسم یک جنبش است و کمونیسم کارگری جوابی است هم به خودش، هم به معضلات معلم، هم به معضلات محیط زیست و تبعیض جنسیتی و تبعیض قومی و گرانی و فقر و بدبختی، اگر دست به قدرتش ببرد!

حالا اگر کسی فکر می کند که سازمان و تشکل کافی برای این امر وجود ندارد، برود سازمان و تشکل اش را درست کند. انجمن صنفی می خواهد، برود درست کند. سندیکا می خواهد، برود درست کند. منتهی باید متکی به این مکانیزم باشد و آن هم دخالت دادن توده ای است که به صحنه آمده و آماده است. مثل همان کاری که کارگران هفت تپه انجام دادند. (اینکه در سیر پیشروی فردا سندیکا و یا انجمن صنفی فرضی ساختار اداریش با“ مجمع عمومی ”و دخالت روتین و دائمی توده کارگران بعنوان تصمیم گیرنده و مجری، تناقض پیدا میکند یا نه، امر خود آن تشکل ها است. دست ما باشد ما مستقیم مجمع عمومی، پایه شورا را سازمان میدهیم!)

می خواهم بگویم که این خود ما هستیم که دست به قدرتمان نمی بریم. جنبش ما اگر دست به قدرتش ببرد، ظرف مدت کوتاهی در همه جا شوراهای مردمی و شوراهای کارگری متکی به مجامع عمومی منظم برپا می شود. و این فروپاشی اقتصادی و سیاسی نظام را توام میکند با شکوفایی اقتصادی و با جواب خودش به اینکه منابع را در اختیار می گیرد و کل نیرویش را برای تولید و

برای اکتشاف و اختراع آزاد می کند، و خرج مردم می کند و دست حاکمیت را از قدرت کوتاه می کند و برای همیشه به این مصائب چهل ساله ای که به مردم ایران رفته است پایان می دهد و به همراه آن کل جهان را به دنبال خودش به صف می کند.

در نتیجه جامعه ایران بر خلاف آن چیزی که رسانه ها می گویند، بخاطر عنصری که پا به میدان گذاشته است، در لبه پرتگاه و در حال فروپاشی نیست. به شرطی که پیشروی بکند. همان جوانی که امروز به بهانه گران شدن بنزین مردم را برای اعتراض کردن جمع می کند، فردا به بهانه گران تر شدن چیز دیگری و پس فردا به بهانه دستگیر کردن و احضار شدن فعالین کارگری، مردم را جمع می کند و بطور منظم جمع نگاه میدارد! و این عین تشکل و سازمان است که اپوزسیون راست انکارش می کند و بخشی از اپوزسیون چپ هم بعنوان“ دلسوز طبقه کارگر ”آگاهانه یا نا آگاهانه مدام مشغول سنگ اندازی و چوب لای چرخ گذاشتن این جنبش است و جلو تکثیر و پیشروی و خودآگاهی این جنبش را می گیرند. ولی واقعیت وجودی این نیرو و سازماندنگان آن، طیفی از رهبران و فعالین طبقه کارگر هستند که اپوزسیون راست در صدد انکارش است و حاکمیت در قدرت هم در صدد نابودی اش.

این دستگیری ها و احضاریه ها هم به این دلیل انجام می گیرند،که بجای اینکه هر روز هزاران نفر را بازداشت و بازجویی بکنند و وقت و هزینه صرف آن کنند، جمعی از رهبران عملی و شناخته شده آنها را دستگیر می کنند و بلکه اگر بتوانند آنها را سر به نیست کنند. به این امید که به بهانه های شکاف های قومی یا تفرقه افکنی بر سر اینکه این شخصیت مهم است یا آن شخصیت، این تشکیلات مهم است یا آن یکی، برای خودشان وقت بخرند. تا فروپاشی اقتصادی و سیاسی شان را با با فروپاشی جامعه توام کنند، یا با استفاده از ترس جامعه از این فروپاشی، بدنبال برکتی از نوع تحركات میلیتاریستی محلی یا جنگ های منطقه ای هستند که بلکه حاصل شود و به کمک حکومت «عدل الهی» شان بیاید. حکومتی که سالهاست مرده است.

می خواهم بگویم یک شاخص و فاکتور مهمی در پاسخ به این سوال که چرا هنوز جمهوری اسلامی قدرت دارد و ساقط نشده است _علاوه بر همه شاخص های دیگری که وجود دارد و می گویند جامعه ایران از نظر اقتصادی ورشکسته است و غیره _، نیرویی است که وجود دارد ولی هنوز دست به قدرتش نبرده است. آنهم نیروی جنبش ما است و قدرتی که در میدان است. قدرتی که فقط و فقط از طریق مردم متشکلی اعمال می شود که از قبل تصمیم گرفته باشند که چه می خواهند و اکنون تصمیم گرفته است آنرا اجرا کنند. چه شورا باشد چه انجمن و یا هر اسم دیگری که می خواهند روی آن بگذارند، باید متکی به این مکانیزم باشد. هیچ نسخه دیگری وجود ندارد.

اینکه بخواهند به صورت علنی این شوراها را اعلام کنند یا نه، بستگی به درایت فعالین و دست اندرکاران آن دارد که تشخیص بدهند از لحاظ امنیتی و توازن قوا به چه شکلی بروز پیدا کند. به هر حال در حال حاضر هیچ نسخه بهتری وجود ندارد و باید که شوراهای مردمی را هر چه سریعتر تشکیل داد. ولی هر شکلی که به خودش بگیرد، به محض اینکه جامعه وارد فاز جدیدی با حاکمیت شود که قرار بر این باشد تعیین تکلیف نهایی صورت بگیرد، باید بلافاصله کنگره شوراها را برگزار کند و خود را بعنوان قدرت به جامعه معرفی کند و بگوید که تمام منابع و ظرفیت های اقتصادی جامعه را صرف برطرف کردن نیازهای جامعه می کنم! و با دنیا اعلام آشتی می کنم و نشان می دهم که جامعه ایران چه ظرفیت های برابری طلبانه ای در حل مسئله زن، در رفع تبعیض جنسیتی، در رفع تبعیض قومی، در ایجاد رفاه و پاسخ دادن به نیازهای زندگی مردم، دارد. چگونه با قدرتی برخاسته از خود مردم و نیروی متشکلی که حکومت آینده اشان را تعیین می کنند تکلیف جمهوری اسلامی را معلوم میکنم و بلافاصله به نیازهای جامعه پاسخ خواهم داد.

در چنین اوضاعی، با به قدرت رسیدن“ کنگره سراسری شوراهای مردمی ایران”، مطمئن باشید که اگر هزار و یک دولت دست راستی هم خواب سرکوب کردن و تحریم کردن آن جامعه را ببینند، مردم از لندن و یونان، از قاره آمریکا تا خاور دور، هزاران برابر بیشتر از اینکه بهار عربی را در قلبشان جا دادند، از جامعه ایران حمایت می کنند و نمی گذارند که حلقه کمک رسانی و حمایت از مردم ایران قطع شود.

مردم ایران تنها نیستند، مردم ایران بی قدرت نیستند. ولی قدرت زدایی از مردم ایران، کار حاکمیت و کار اپوزسیون راست و کار طیفی از نادان هایی است که بخاطر جدال های ذهنی بر سر کدام

تشکل بهتر است، تشکل های فی الحال موجود را انکار می کنند و یا نادیده می گیرند. در حالی که میدان برای هر کسی با هر نسخه ای که فکر می کند نسخه بهتری دارد، باز است. می خواهد سندیکا درست کند یا هر نوع دیگری از تشکل، برود درست کند، ولی آن را به مکانیزم مجامع عمومی متکی کند. به این معنی که مردم را هر چه بیشتر در مکانیزم قدرت و در تصمیم گیری دخالت بدهد. مردم نه امت کسی هستند و نه رعیت کسی هستند که برایشان تصمیم بگیرند. خودشان تصمیم می گیرند و خودشان هم اجرا می کنند و این تنها از طریق مکانیزم مجامع عمومی میسر است و در عین حال خیلی هم جلوتر از تئوری های مشعشع این به ظاهر دلسوزان طبقه کارگر است که همه چیز را فقط از دریچه ایدئولوژیک می بینند.

به هر حال این واقعیت جامعه امروز ایران است و اگر کسی سعی می کند که مردم را به بهانه اینکه این یک حرکت کمونیستی است بترساند و یا اینکه کسی تجربه تاریخی خود و شکست تاریخی خودش را دلیل موجهی برای انکار واقعیت امروز این جنبش به حساب می آورد، از همان موانع فکری هستند که در برنامه های دیگر به دفعات در مورد آن صحبت کرده ایم.

موانع فکری قطعا وجود دارند، ولی هیچ مانع مادی برای به سرانجام رساندن و به پیروزی رساندن این جنبش بطور واقعی وجود ندارد و من فکر میکنم دور زدن این موانع فکری و خودآگاه کردن طیف گسترده رهبران و سازماندنگان و فعالین و باز کردن راه پیشروی آن، جوابی به این معضل است. در نتیجه جواب به این سوال که چرا جمهوری اسلامی هنوز در قدرت است؟ برای این است که جنبش ما دست به قدرتش نبرده است. چرا دست به قدرتش نبرده است؟ باید موانع را از سر راهش برداشت.

من فکر می کنم بخشی از موانع آن فکری هستند و بخشی دیگر، جبهه بندی های اپوزسیون راست است که این واقعیت و قدرتی که به جلو صحنه آمده است را انکار می کند و به رسمیت نمی شناسد. باید جلو آن را گرفت!

آسو فتوحی: با تشکر از شما به پایان وقت این برنامه رسیدیم. حتما در برنامه های آتی به این بحث بیشتر خواهیم پرداخت و مخصوصا در این زمینه هر سوالی که بدست رادیو نینا برسد ما با شما و یا سایر رفقای دیگر مطرح خواهیم کرد.

طبقه کارگر،

برخلاف کلیه طبقات

فرو دست در تاریخ

پیشین جامعه بشری،

نمیتواند آزاد شود

بی آنکه کل بشریت

را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب

کمونیست کارگری – حکمتیست

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

کارگری است و این سنت تاریخ پرشکوه ۱۵۰ ساله‌ای دارد. گفته می‌شود سندیکا به عنوان تنها شکل مطلوب تشکل توده‌ای طبقه کارگر از طرف مارکس و انگلس تأیید شده ولی مجمع عمومی از خارج جنبش کارگری به آن تزییق می‌شود. مخالفین مجمع عمومی ادعا می‌کنند که در تئوری منصور حکمت رسماً اعلام شده است که مجمع عمومی ویژه‌ی دوره اعتراض و تشکلی سیال و غیر پایدار است. دیدگاه شما در مورد این استدلال چگونه است؟

آذر مدرسی: ببینید قبل از اینکه وارد بحث شوم باید یک نکته را توضیح دهم. هر چند جنبش سندیکالیستی در ایران خیلی ضعیف است اما این جریانات خود را به سنت سندیکالیستی و یا جنبش سندیکالیستی در جهان آویزان می‌کنند و خود را پشت این جنبش مخفی میکنند. تلاش می‌کنند این سنت محافظه کارانه را درون طبقه کارگر تقویت کنند، با این امید که بتوانند بخش‌های عقب مانده جنبش کارگری را به خودشان جلب کنند.

اما در مورد تقابلی که شما به آن اشاره کردید یا ادعاهایی که دارند؛ این یک ادعائی است که با تردستی مطرح شده است. نه فقط جریانی مثل راه کارگر و مدافعان جنبش سندیکالیستی، بلکه کلا جریانات بورژوازی در توجیه نهادها و ارزشهای ارتجاعی بورژوازی خیلی تردستانه چنین کاری می‌کنند. این که یک سری مقولات یا یک سری تحرکات اجتماعی یا اشکالی از سازمان‌یابی یا نهادها و ساختارهای موجود را در هاله‌ای از تقدس می‌پیچند و آنها را از دوره تاریخی خود جدا می‌کنند.

در مورد تاریخ ۱۵۰ ساله جنبش سندیکالیستی این درست است که این جنبش تاریخی ۱۵۰ ساله ای دارد، اما در این ۱۵۰ سال جهان در همه ابعاد و عرصه های زندگی بشری تغییرات زیادی کرده است. ۱۵۰ سال پیش ما اینترنت نداشتیم، ۱۵۰ سال پیش دموکراسی به این درجه از گندیدگی نرسیده بود، ۱۵۰ سال پیش پارلمانتاریسم به عنوان "نماد اعمال اراده جامعه" از طرف بورژوازی می‌توانست به جامعه حقته بشود، صد و پنجاه سال پیش خیلی اتفاقات در جهان نیفتاده بود. ما جنبش اسلام سیاسی را نداشتیم، ما جمهوری اسلامی را نداشتیم، ما جنبش وسیع کارگری که امروز در ایران را نداشتیم. طی ۱۵۰ سال گذشته تا به امروز خیلی اتفاقات دیگری افتاده است و شما نمی‌توانید صد و پنجاه سال پیش را بیاورید و نقش جنبش سندیکایی را در ۱۵۰ سال پیش در سازمان دادن مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را نعل به نعل بعنوان جوابگو بودن آن به نیازهای امروز طبقه کارگر بیاورید. این کاری است که دموکراسی خواهان با پدیده "دموکراسی" می‌کنند. دموکراسی را با دوره عروج خود در تقابل با روبنای عقب مانده فئودالی، با سلطنت و حکومت‌های مستبد قدیم مقایسه می‌کنند و می‌گویند "دموکراسی پیشرفتی در جامعه بشری بوده، پس امروز هم تنها راه تأمین حق دخالت مردم در سرنوشت جامعه است. درست است که دموکراسی در مقایسه با دوره فئودالیسم و روبانی سیاسی آن پیشرو بود، اما امروز دموکراسی گندیده است. امروز مبتکرین و مدافعان و دولت‌هایی که به دموکراسی پارلمانی متکی هستند خودشان از ناتوانی و بن‌بست دموکراسی صحبت می‌کنند. دموکراسی بورژوازی در تاریخ تکامل بشری متعلق به گذشته‌ای بسیار دور است و بشریت امروز به ساختاری پیشرو، آزادتر، واقعی‌تر و ... نیاز دارد. عمر دموکراسی مدتها است به سر آمده و اینرا نه ما کمونیستها که متفکرین بورژوازی می‌گویند. در نتیجه آویزان کردن خود به تاریخ به اضافه جعلیات دیگر، که بخصوص راه کارگر در این زمینه دست بالایی دارد، همگی تردستی و شعبده بازی است که با توسل به آن سعی می‌کنند از سندیکا و جنبش سندیکایی تقدسی از جنس تقدس دموکراسی، نزد دموکراسی طلبان مرتجع، درست کنند. به هر حال جعلیات و دروغ پردازی های دیگری هم هست که در طول مصاحبه به آنها اشاره خواهم کرد.

نیروهایی مانند راه کارگر یک واقعیت را به طبقه کارگر ایران و مخاطبان‌شان نمی‌گویند که بعد از ۱۵۰ سال امروز اتحادیه‌های کارگری شاخه‌های کارگری احزاب بورژوازی سوسیال دمکرات در اروپا هستند. نمی‌گویند که تا چند سال پیش در انگلیس اتحادیه‌های کارگری رابطه‌شان با حزب لیبر (کارگر) اینطور بود که شما اگر عضو اتحادیه می‌شدید اتوماتیک عضو حزب لیبر هم بودید. نمی‌گویند که همین امروز حتی اگر این عضویت اتوماتیک لغو شده، بخش عمده منابع مالی حزب لیبر را اتحادیه‌های کارگری تأمین می‌کنند. نمی‌گویند در آلمان و سوئد به همین شکل است. نمی‌گویند خود اتحادیه‌های کارگری اعتراف می‌کنند که شاخه‌های کارگری احزاب بورژوازی فرمیست (سوسیال دمکرات) در آن جوامع هستند و آنها مخفی نمی‌کنند. احزابی که در تعرض به طبقه کارگر و به معیشت طبقه کارگر دست کمی از احزاب محافظه کار ندارند. راه کارگر و دوستانشان نمی‌گویند که اتحادیه‌های کارگری در طول این ۱۵۰ سال به ارگان‌های بوروکراتیکی تبدیل شده‌اند که شغل و وظیفه شان کنترل اعتراض کارگر در چار چوبی است که احزاب بورژوازی فرمیست می‌خواهند و ممانعت از رشد رادیکالیسم در جنبش کارگری است. راه کارگر بر عکس دروغ‌هایی را سرهمبندی و ادعا می‌کنند " در تاریخ نمونه‌هایی داریم که اتحادیه‌های



دو قطبی سندیکا و مجمع عمومی

مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی

داشته، نمیدهد.

امروز اگر از این بحث فاصله بگیرید می‌بینید که تمام نیروهای سیاسی، از راست و چپ، به شما می‌گویند که اوضاع ایران بحرانی است. می‌گویند که جنبش‌های اعتراضی یکی پس از دیگری سر بلند می‌کنند. می‌گویند که جنبش اعتراضی طبقه کارگر نقش اجتماعی جدی‌ای را در جامعه ایفا می‌کند. نه تنها از نظر گستردگی اعتراضات و یا اینکه توده وسیع‌تری به خیابان می‌آیند، بلکه این طبقه از نظر وزن و فشار اجتماعی-اقتصادی که به جمهوری اسلامی می‌آورد، وزن و نقش ویژه و برجسته ای دارد. خصوصاً اینکه همه امروز به این اذعان دارند که گرایش رادیکال، چپ و سوسیالیستی در جنبش کارگری با سمپاتی جدی سایر بخشهای جامعه روبرو شده‌است. همه اذعان دارند که این گرایش در سطوح مختلف و در مراکز تولیدی مختلف، غلبه و هژمونی خود را نشان داده است. در چنین شرایطی که اوضاع به شدت در حال تحول است، بسیاری از تحول انقلابی یا دوره انقلابی سخن می‌گویند. نه تنها میدیا و نیروهای سیاسی ایرانی، بلکه نیروهایی که کمی عمیق‌تر به اتفاقات داخل ایران نگاه می‌کنند، درست پس از مطرح شدن "اداره شورایی" از سوی کارگران هفت تپه، این سوال را مطرح کرده‌اند که "آیا ما داریم دوباره شاهد عرض اندام شوراهای کارگری، مانند دوره انقلاب پنجاه و هفت، هستیم؟"، "آیا شاهد تکرار تجربه شکلگیری شوراها در ایران هستیم؟" می‌خواهم بگویم که آنقدر نقش طبقه کارگر و گرایش رادیکال و سوسیالیست آن در جنبش کارگری و در جامعه عیان است که نیازی نیست شما حتماً یک جریان ایرانی و معطوف به ایران و دخیل در مسائل ایران باشید تا آن را ببینید. پس از اتفاقات چند سال گذشته هرکسی که از بیرون نگاه می‌کند، شاهد مطرح شدن و شکلگیری دوباره شوراهای کارگری و مجمع عمومی کارگری می‌شود. در متن چنین اوضاعی و بر متن پیشروی و سمپاتی عمومی به مجمع عمومی در جنبش کارگری، از برگزاری منظم مجمع عمومی در هفت تپه شاهد و انتخاب هیئت نمایندگی مجمع عمومی‌شان، تا تجربه فولاد، پتروشیمی و کارگران پروژه‌های در صنعت نفت و پتروشیمی و ... و درحالی‌که این جنبش در این راستا پیش می‌رود، علم کردن این که "مجمع عمومی و گرایش و سنت مجمع عمومی و طرفداران آن سد راهی در متشکل شدن طبقه کارگر هستند"، اینکه مجمع عمومی زیر پای سندیکاها و اتحادیه‌ها، که انگار خیلی شکل گرفته و وسیع هستند، را خالی می‌کنند؛ و از این زاویه طرح تشکیل و تلاش برای تشکیل مجمع عمومی به ضرر طبقه کارگر است، چیزی نیست جز تعرضی به این پیشروی و دستاورد ارزشمند طبقه کارگر در ایران.

طرح این بحث در شرایط امروز جامعه ایران و جنبش کارگری و سمپاتی وسیعی که جنبش کارگری و به خصوص رهبران عملی و کارگران رادیکال و سوسیالیست به سنت مجمع عمومی پیدا کرده‌اند و دست به کار ساختن آن شده‌اند، تعرضی است از سوی همان جریانات بورژوازی فرمیست که یک بار در دوره انقلاب ۵۷ به دلیل اوضاع انقلابی و قوی بودن گرایش چپ در جنبش کارگری وادار به عقب نشینی شدند و امروز دوباره به میدان آمده‌اند و به تکاپو افتاده‌اند. مقابله امروز این جریانات غیر کارگری به جنبش کارگری امروز دقیقاً بدلیل رشد گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر و بدلیل دستاوردها و پیشروی‌هایی که این گرایش برای طبقه کارگر تأمین کرده است، تعرضی به مراتب جدی‌تر و از زاویه‌ای به مراتب ضد کارگری‌تر و در تقابل با سازمانیابی کارگران است و به همین دلیل فکر کنم، مستقل از دامنه نفوذ این بحث و یا تأثیر امروز این بحث بر جنبش کارگری، باید به آن به عنوان یک تعرض جدی به جنبش کارگری نگاه کرد و در همین ابعاد به آن پرداخت و به آن پاسخ داد.

نقطه اشتراک جریانی مانند راه کارگر با کسی مانند اسانلو دقیقاً در تقابل آنها با گرایش سوسیالیستی و رادیکال در جنبش کارگری، با رادیکالیسم تعمیق یافته و گسترده در جنبش کارگری است. مهم نیست یکی (اسانلو) خود را طرفدار اپوزیسیون راست و بورژوازی میداند و دیگری (راه کارگر) خود را متعلق به اپوزیسیون چپ میداند. همه اینها در ضدیت با تحزب یابی طبقه کارگر، در تشکل یابی توده‌ای رادیکال آن، در تقابل با رادیکالیسم کارگری و کمونیستی در طبقه کارگر شریک اند.

آسو فتوحی: یکی از استدلال‌ها این است که، طبیعی‌ترین شکل تشکل‌یابی طبقه کارگر در طول تاریخ، سندیکایی یا اتحادیه

آسو فتوحی: اخیراً شاهد مباحثی حول تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر هستیم. مباحثی که اساساً حول دو نوع از تشکل توده‌ای، یعنی سندیکا و مجمع عمومی قطبی شده. تصویری که مخاطب این مباحث می‌گیرد این است که: یکی از این دو، سِد راه دیگری است. بحث حول مقبولیت هر یک از این اشکال، برای پیشبرد مبارزه طبقه کارگر در ایران، سابقه‌ای چند ده ساله دارد.

من آسو فتوحی به همراه مهمان برنامه، آذر مدرسی، دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست(خط رسمی)، تلاش میکنیم تا جایی که زمان برنامه اجازه بدهد به مهمترین مسائل یا نکات این جدال بپردازیم. یا در برنامه‌های متعدد این مسئله را پوشش بدهیم.

آذر مدرسی خیلی خوش آمدید به این برنامه، اجازه بدهید قبل از پرداختن به استدلال‌ها به شرایطی که این بحث‌ها در آن طرح میشوند بپردازیم.

به عنوان اولین سوال فکر می‌کنید چرا امروز از طرفی دو قطبی مجمع عمومی-سندیکا، و از طرف دیگر استقلال جنبش کارگری و تشکل‌های آن از احزاب سیاسی با این حرارت از طرف نیروهای متفاوتی، از راه کارگر تا اسانلو - که ظاهراً هیچ قرابتی با هم ندارند - طرح میشود؟

آذر مدرسی: همانطور که خودتان هم گفتید دو سنت متفاوت در جنبش کارگری در ایران وجود دارد. و این تقابل بین این دو سنت به ده‌ها سال پیش برمی‌گردد، حتی به دوره انقلاب پنجاه و هفت. یک سنت رفرمیستی و یک سنت کمونیستی و رادیکال در جنبش کارگری وجود دارد. پس از انقلاب پنجاه و هفت، بحث دفاع از سندیکاها و دفاع از تشکیل اتحادیه‌ها، به عنوان مطلوب‌ترین شکل تشکل توده‌ای طبقه کارگر برای مطالبات اقتصادی و رفاهی خود، بحثی نبود که از درون جنبش کارگری و از طرف سازمان دهندگان اعتراضات کارگری و رهبران عملی این اعتراضات شکل گرفته باشد و یا به آن دامن زده شده باشد و یا در مقابل "مجمع عمومی" مطرح شده باشد. این بحث اساساً از سوی جریانات پوپولیست آن دوره، که جریاناتی به اصطلاح خلق‌گرا و مدافع گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری بودند، در سطح جنبش و در مقابل بحث مجمع عمومی و شوراهایی که در دل اعتراضات کارگری و در پروسه انقلاب شکل گرفته بود و در نیروهای سیاسی چپ طرفدارانی داشت، مطرح شد.

سازمان دادن مجمع عمومی، سازمان دادن شوراها، متکی کردن اعتراضات به شوراها و تلاش برای نگهداشتن این دستاورد انقلاب پنجاه و هفت و ... به این تاریخ برمی‌گردد. در نتیجه این جدال تاریخی دارد، طرف‌های مقابلی دارد، یک سوی آن جریانات ناسیونال-رفرمیست یا بورژوازی فرمیست مانند حزب توده و راه کارگر بودند، و سوی دیگر نیروهای چپ و کمونیست و به طور مشخص "اتحاد مبارزان کمونیست" و منصور حکمت و جنبشی بود که بعدها به اسم "جنبش کمونیسم کارگری" شناخته شد. به هر حال این جدال تاریخچه‌ای دارد. خوشبختانه اسناد مباحث تا آنجا که به جنبش ما برمی‌گردد موجود است و علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.

اما فکر می‌کنم امروز پرداختن به آن سطح از بحث‌ها، که در دوره انقلاب و پس از آن در جریان بود، پاسخگو نیست. شاید یک سوال کلیدی و مهم این است که چرا این تقابل به طور ویژه امروز مطرح می‌شود؟ به نظر من اهمیت مسئله از اینجا ناشی می‌شود. اگر کسی بخواهد چه در دفاع از مجمع عمومی و چه در دفاع از سندیکا حرف بزند باید بحث خودش را به شرایط امروز متکی کند.

از نظر ما طرح این بحث و دامن زدن به این تقابل و تلاش برای بردن این تقابل به داخل جنبش کارگری در این شرایط، تعرضی است از سوی جریانات راست و بورژوازی به گرایش رادیکال، چپ و سوسیالیستی طبقه کارگر است که طی چند سال گذشته در جنبش کارگری عروج کرده و سمپاتی عمومی نه فقط طبقه کارگر که بخشهای دیگر جامعه را وسیعاً به خود جلب کرده است. اینکه این جریانات اسم خود را "مدافع سندیکا" می‌گذارند و خود را به یک گرایش یا جنبش سنت دار در جنبش کارگری جهانی آویزان می‌کنند، تغییری در این واقعیت که این تعرضی است از جانب جریانات بورژوازی به گرایش رادیکال و سوسیالیستی در جنبش کارگری، که در چند سال گذشته پیشروی‌های جدی و چشمگیری

دو قطبی سندیکا و ...

کارگری خود منشا شور‌ها بودند!"، به دروغ میگویند "کمونیستها میشر و مدافع سازمان یابی اتحادیه ای بودند!". اینها به مخاطب خود نمی‌گویند که اتحادیه‌های کارگری امروز ابزار دست بورژوازی در کشور‌های غربی برای تحمیل تعرض بیشتر به طبقه کارگر اند و شغلشان قانع کردن طبقه کارگر به این که مطالبه بیشتری نخواهد، است. به مخاطب خود نمی‌گویند که جنبش اتحادیه ای در اروپه به بن بست رسیده و کارگران نه فقط آمیدی به آنها دارند، که سیر خروج از اتحادیه های کارگری وسیع و گسترده تر میشود. راه کارگر و شرکا تمام این واقعیات را پنهان می‌کنند و خود را به ۱۵۰ سال پیش می‌چسبانند.

اما ادعای اینکه جنبش سندیکایی "داده طبیعی" جنبش کارگری است! این هم یک دروغ دیگر است. سنت سندیکایی سنت یک گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری است و البته قدمت تاریخی دارد. اما سنت سندیکایی تنها سنت تاریخی و موجود در جنبش کارگری نیست. جنبش و سنت مجمع عمومی سنت دیگری است که اینهم قدمتی تاریخی دارد و برخلاف جنبش سندیکایی تاریخ آن نه به احزاب بورژوا –رفرمیست و سوسیال دمکراسی، که به کمون پاریس، انقلاب اکتبر و انقلاب ۵۷ وصل می‌شود. در نتیجه دو سنت و دو جنبش در درون جنبش کارگری هستند که هرکدام فقط شکلی از سازمان‌یابی کارگر نیستند، بلکه دو سنت و جنبش با پاسخ های مختلف، رسالتهای متفاوت اند. در این رابطه مسئله نحوه دخالت کارگر در اعتراض و اعمال اراده مستقیم خود از طریق مجمع عمومی یا از طریق سلسله مراحل بوروکراتیک جنبش سندیکایی است.

بحث من فعلا در مورد ایران نیست. حتما اگر وقت شد به ویژگی ایران، به شانس هر یک از این سنتها و برخورد ما به سندیکاهای کارگری در ایران و ... میپردازم. فعلا در مورد جنبش سندیکایی بطور عمومی صحبت میکنیم.

بهرحال اینها دو سنت مختلف در جنبش کارگر هستند. یکی پیشینه‌ای دارد و متکی به جریان بورژوا- رفرمیستی در جنبش کارگری و در جنبش های سیاسی در جامعه است و دیگری متکی است به یک جنبش و یک گرایش رادیکال و چپ در جامعه، متکی به انقلاب ۵۷، به انقلاب اکتبر و کمون پاریس است. مسئله اصلی این است که از طریق مجمع عمومی آحاد طبقه کارگر و آحاد کارگران در هر مرکزی باید بتواند بر سرنوشت خودش بر اعتراض‌ش بر تلاش و بر مبارزه خود برای بهبود وضعیت اقتصادی و تمام مطالبات دیگر خود اعمال اراده کند.

آسو فتوحی: در ادامه همین مبحث اجازه بدهید نظر شما را در مورد زاویه دیگری از مسئله جویا بشویم و آن اینکه می‌گویند سندیکا و اتحادیه، تشکل‌های اقتصادی طبقه کارگر هستند که توسط این طبقه ایجاد می‌شود و مجمع عمومی تشکلی اقتصادی و اساسا سیاسی است که یک حزب معین برای نفوذ در درون جنبش کارگری بحث آن را دامن می‌زند و تا به امروز هم هیچ مجمع عمومی به این اعتبار شکل نگرفته است. البته در همین راستا، بحث شوراهای کارگری را هم طرح می‌کنند با این استدلال که شوراها اساسا و تاریحا برای کنترل تولید درست می‌شوند. نظر شما در باره این دو تحلیل چگونه است؟

آثر مدرسی: من به این ادعا که جنبش سندیکایی یا سنت سندیکایی داده طبقه کارگر است و جنبش مجمع عمومی و سنت مجمع عمومی از بیرون طبقه کارگر به آن نفوذ کرده است جواب دادم و اشاره کردم که هر دو تاریخی دارند و هرکدام نماینده یک سنت و یک گرایش معین در جنبش کارگری هستند.

من کماکان در مورد ایران صحبت نمی‌کنم. مسئله ما کمونیستها همیشه سیاست روشن در مقابل اتحادیه های کارگری در هر دوره و هر جغرافیای معین بوده است و فکر می‌کنم ایران را باید جداگانه بررسی کرد. اما در تاریخ جنبش کارگری این دو سنت خیلی وقت‌ها در مقابل هم ایستاده‌اند. نیرویی مانند راه کارگر می‌گوید که "ما هیچ وقت شاهد تقابل نبودیم!" و گویا این تقابل نتیجه سیاست نیرویی معین در جنبش کارگری و کمونیستی در ایران (کمونیسم کارگری و منصور حکمت) است. این هم دروغ دیگری است چرا که اتحادیه‌های کارگری یکی از کارهایشان این است که علیه هر نوع تشکل رادیکال کارگری در مراکز کارگری بایستند و از هر طریقی که می‌توانند مانع فعالیت‌شان شوند. در تاریخ جنبش کارگری اروپا شما به کرات شاهد چنین تقابل‌ها و شاهد چنین مانع تراشی‌ها و ممانعت ایجاد کردنها، از متشکل شدن کارگران در اشکالی فرای سندیکاهای بوروکراتیکی که الان درست شده، هستید. تاریخ این تقابلها و ... همه موجود و قابل دسترس است. در نتیجه به راه کارگر و هر نیروی دیگری توصیه میکنم وقتی در مورد ابعاد جهانی جنبش سندیکایی و نقش و تاثیر آن در جنبش کارگری صحبت می‌کند خوب است حقیقت را پنهان نکند و جعلیات

را تحویل مخاطبین خود ندهد و بعد از تحویل دادن تمام این جعلیات ادعا نکنند که "اساسا تقابلی موجود نیست" و گویا "یک عده‌ای دارند به هم می‌زنند"! فعالین و دست اندرکاران جنبش کارگری مطلع تر و خودآگاه تر از این اند که با چنین جعلیاتی به جنبش سندیکایی دخیل ببندد.

اما اینکه در ایران، تا آنجا که به ایران برمی‌گردد، ادعا میکنند که یک جریانی، یک حزبی، منظور خط و گرایش کمونیسم کارگری و حزب حکمتیست (خط رسمی)، "این بحث ها را طرح می‌کنند و در اساس اهداف دیگری دارند"، این هم یک دروغی بیش نیست. تناقض این ادعا زمانیکه صاحب آن به سالهای ۵۷ تا ۶۰ و اینکه در آندوره هم ما شاهد این دو سنت در جنبش کارگری و...، اشاره میکند رو میشود. بهر حال اینها سناریوها و جعلیاتی اند برای اثبات ادعای اینکه "جنبش سندیکایی از طبقه کارگر است و مجمع عمومی زاده طبقه کارگر و جنبش کارگری نیست". کافی است کسی تاریخ را بخواند تا متوجه شود که چگونه جنبش مجمع عمومی و مجامع عمومی به عنوان سازمان و ظرف تشکل‌های توده‌ای و شوراهای کارگری به کمون پاریس وصل می‌شود و این امر که کارگر باید در سرنوشت خود دخالت مستقیم کند به انقلاب اکتبر و انقلاب ۵۷ وصل می‌شود.

شما در صحبت اول به بحث دوقطب "مبارزه سیاسی- اقتصادی" اشاره کردید و من نرسیدم به آن پاسخ بدهم. نیروهای بورژوایی سنتا بین مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی کارگر دیواری می‌کشند. مستقل از بحث تئوریک و سابقه این دیوار کشیدن، شاید در کشور‌های غربی، که یک توافقی بین بورژوازی و اتحادیه‌های کارگری هست، بشود این دو را به درجه ای از هم تفکیک کرد و گفت "این مبارزه اقتصادی است و پایتان را فراتر نکشید و اگر خواستید مبارزه سیاسی کنید بروید سراغ احزاب سیاسی." در کشوری مانند ایران شما نمی‌توانید یک چنین تفکیکی را قائل شوید. در ایران حجاب سیاسی است، نفس کشیدن سیاسی است، موزیک سیاسی است، تقاضای اضافه دستمزد سیاسی است، تلاش برای پرداخت دستمزدهای معوقه سیاسی است، همه چیز سیاسی است. حتی اگر سندیکایی تشکیل شده باشد و حتی اگر سندیکایی در ایران موجود باشد، به اعتراف دست اندرکاران آن و بنا به همه شواهد، نمی‌تواند درباره مسایل سیاسی اظهارنظر نکند. امروز سندیکاهای گارگری و یا هر تشکلی که خود را صنفی اعلام میکند در مورد مسایل سیاسی اظهار نظر میکند، نمیتواند اظهارنظر نکند. مبارزه کارگر را بورژوازی حاکم در ایران، سیاسی می‌کند.

پرچم "مبارزه اقتصادی کارگر را سیاسی‌اش نکنید"، خیلی روشن یعنی کمونیستی‌اش نکنید. چرا که همین پرچم را نیرویی سیاسی مانند راه کارگر بلند میکند. از نظر اینها دخالت نیروهای بورژوا- رفرمیستی چون حزب توده و راه کارگر و هر جمع ضدکارگری که اسم کارگر را روی خود گذاشته در جنبش کارگری مجاز و "به نفع" طبقه کارگر است اما دخالت کمونیستها و احزاب کمونیستی "سیاسی کردن" مبارزه اقتصادی قلمداد میشود. این پرچم یعنی لطفاً گرایشات سوسیالیستی عرض اندام نکند، حرفی از رادیکالیزم نزنید، تلاش نکنید که سنت رادیکال را در جنبش کارگری جا بباندازید. اینها سعی می‌کنند که پشت جثه نحیف و ناموجود رفرمیسم در جنبش کارگری ایران پنهان شوند و تقابل مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی را به وجود بیاورند. ما شاهد همین "سیاسی نکنید" را زمایکه مسئله "اداره شورایی" در هفت تپه طرح شد بودیم. نصیحت وار، پدمآبانه و مبصرمآبانه وارد شدند که "پایتان را گلیم تان درازتر نکنید، شما چکار دارید، شورا برای کنترل کارگری است!". این مبصره و آموزگاران نالایق همان وقت هم وارد میدان شدند و گفتند "شورا برای وقتی است که انقلاب صورت می گیرد"، کارگران رادیکال و خودآگاه هفته تپه را نصیحت کردند که "زود است"، "اوضاع را درک کنید" و "اداره شورایی را طرح نکنید." همان زمان هم تپله "کنترل کارگری" را انداختند و تلاش کردند تمام تعرض سیاسی که کارگران هفت تپه به بورژوازی حاکم می‌کردند که "عرضه نداری که حاکمیت کنی، بده به من حاکمیت کنم"، "عرضه نداری حتی کارخانه من را اداره کنی، بده به من اداره میکنم" را زیر بحثهای پوچ و ظاهرا تئوریک "کنترل کارگری"، چرا وقتی دولت حاکم است شما سراغ کنترل کارگری میروید" خفه کنند. تلاشی که شکست خورد!

بحث اینکه سندیکا طرف مبارزه اقتصادی است و مجمع عمومی طرف مبارزه سیاسی، ادامه آن تعرض و تلاش است و پوچ‌تر از آن است که فعال کارگری، دست اندرکار سازمان دادن اعتراض کارگری است، به آن باور کند. خود سندیکاهایی که موجود هستند، پراتیک خودشان این را نمی‌گویند، سندیکاها هم دارند در مورد مسایل سیاسی حرف می‌زنند، در مورد حجاب حرف می‌زنند و حق دارند و کسی نمی‌تواند و کسی نباید در کنار بورژوازی حاکم قرار بگیرد و به طبقه کارگر و به تشکل‌های آن، با هر اسم و عنوانی، بگویند "درباره‌ی سیاست صحبت نکن!"

نیروهای بورژوا-رفرمیست چون راه کارگر پشت سندیکالیزم قایم می‌شوند تا گرایش رادیکال را حتی در همین سندیکاها و تشکلهای

صنفی موجود، عقب برانند. اینها فردا شمشیر را به روی همین سندیکاهای موجود و فعالین رادیکال آن خواهند کشید که "شما به اعتراضات سیاسی موجود در جامعه چکار دارید"، "شما برای مبارزه اقتصادی درست شده‌اید و پا را از گلیم مبارزه اقتصادی فراتر نبرید!".

سیاست این نیروها راست‌تر از سیاست حاکم بر سندیکاهای موجود در ایران است. اینها همین اندازه به اصطلاح از "سیاسی گری" سندیکاهای موجود در ایران را قبول ندارند. معتقدند کار سندیکاها در ایران اساسا اقتصادی است و نباید به سیاست کاری داشته باشد. البته این در مورد سیاست خودشان حکم نمی‌کند، بلکه شامل سیاست احزاب رادیکال و کمونیست میشود. اینها سیاست راست خود را در فرمول‌بندی‌های بسیار ظریفی می‌چینند برای اینکه بگویند نه فقط مجمع عمومی و شورا که گرایش سوسیالیستی و کمونیزم رادیکال و کمونیزم کارگر، بخشی از جنبش کارگری و داده طبیعی این جنبش نیست. این را دیگر امروز خیلی خیلی سخت است در داخل طبقه کارگری ببرید که مطلوبیت این گرایش را دیده است و این گرایش را انتخاب کرده است.

آسو فتوحی: شما اشاره داشتید که این بحث اساسا از طرف نیروهای بورژوایی و غیر کارگری طرح می‌شود و آن را تعرضی به دستاوردهای طبقه کارگر و گرایش سوسیالیستی آن ارزیابی کردید. اما ما شاهد تاثیرات این سنت بر فضای فکری بخشی از فعالین کارگری و مباحث آنها هستیم. به طور مشخص سوال من این است که: از نظر شما این مباحث یا تعرضات، تا چه اندازه توانسته است بر مبارزه واقعی و پیشروی گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر تاثیر بگذارد؟

آثر مدرسی: ببینید اگر اعتراضات کارگری را مبنا قرار دهیم، شواهد نشان می‌دهد که این بحث ها در این اعتراضات و در تلاشی که رهبران عملی و فعالین کارگری برای سازمان دادن اعتراضات و سازمان دادن مراکز کاری و تولیدی خودو تا جائیکه به تلاش این فعالین در متکی کردن این اعتراضات به مجمع عمومی و آماده کردن کارگران و متشکل کردن کارگران باشد، تاثیر جدی نداشته اند. ما شاهد انعکاس این بحث در چنین مراکزی نبودیم شاهد نبودیم که مثلا در فولاد یا ... تقابلی شکل گرفته است. حداقل آنجایی که به اظهار نظر‌های علنی فعالین و نمایندگان مراکز نگاه کنیم، این فعالین خیلی روشن گفتند که این تقابل را دامن نزنید، ما داریم مجامع عمومی خودمان را برگزار می‌کنیم و هدفمان این است که همه کارگران در اعتراضات سهیم باشند، در مسائل مربوط به محیط کار و شرایط کار خود، در تصمیم گیری‌هایش دخیل باشند و داریم خود را به مجامع عمومی متکی می‌کنیم و در نتیجه خواهش می‌کنیم که در بین ما تفرقه نبندازید. اینها چیزهایی است که در سطح علنی گفته شده‌است. در نتیجه آیا تاثیری گذاشته و آیا دست‌اندازی در کار فعالین و سازماندندگان و دست اندرکاران جنبش کارگری به وجود آورده و یا در پیشبرد مبارزات مانعی به وجود آورده، چنین چیزی به نظر نمی‌رسد. ولی قطعا مانند هر تعرضی که بورژوازی به جنبش کارگری می‌کند، مثل بحث خاتمی و اصلاحات، یا اینکه رفسنجانی یا احمدی نژاد دوره رونق می آورد، بالاخره تاثیراتی بر اذهان توده کارگر میگذارد و اذهان عده‌ای را به خودش مشغول می‌کند. این تعرض و این مشغول کردن ذهن بخشی از کارگران به اندازه کافی مهم است که در این شرایط به مقابله با آن پرداخت. در نتیجه درست است؛ یک بخشی از فعالین کارگری وارد این مباحث شده‌اند، اظهارنظر کردند و ممکن است که احساس فاصله‌هایی از هم کنند. اما ما در جنبش کارگری شاهد نوع دیگری از برخورد به این تفاوت و فاصله ها هستیم. زمانیکه برخورد و رابطه فعالین این دو سنت را با هم می‌بینیم تفاوت بسیار عمیق و بنیادی در برخورد فعالین کارگری متعلق به دو سنت با برخوردی که نیروهای سیاسی بورژوا - ناسیونالیست و رفرمیستی، مثل راه کارگر با مدافعین مجمع عمومی، چه نیروهای سیاسی و چه فعالین کارگری، میکنند، مشاهده میکنیم. در میان فعالین کارگری، برخلاف برخورد و سیاست نیروهای بورژوا ناسیونالیست، ما شاهد شمشیر کشیدن علیه هم و اتهام زنی، تخطئه و ... نیستیم.

در جنبش کارگری، فعالین کارگری از هر دو سنت تلاش می‌کنند سنت خود را جا بباندازند، تلاش می‌کنند که کارگران را متقاعد کند که این شکل، شکل مناسب تری برای متحد کردن و پیشبردن اعتراضات و مناسب ترین شکل از سازمانیابی و ... است

رابطه فعالین این دو سنت با هم خیلی متفاوت است از رابطه‌ای که جریانات سیاسی بورژوازی سعی می‌کنند در میان فعالین بوجود بیاورند، رابطه ای که مبنای آن تفرقه و ضربه زدن به امر تشکل و سازمان یابی طبقه کارگر است.

حزب مدتی پیش کتابی تحت عنوان "تشکل‌های توده‌ای و مجامع عمومی و شوراها" را منتشر کردیم که مجموعه مباحثی که ما در رابطه با سنت و گرایش کمونیستی در جنبش کارگری را منتشر کرده‌ایم. من تمام رهبران عملی و تمام رهبران جنبش کارگری

دو قطبی سندیکا و ...

را فرا می‌خوانم که به دقت این مباحث را تعقیب کنند و پاسخ بسیاری از مغلطه کاری‌ها و ادعاهایی که گفته می‌شود را می‌توان به جزئیات از ساختار مجمع عمومی، از ساختار شوراهای، از رابطه مجامع عمومی یا جنبش مجمع عمومی شوراهای، در این کتاب مطالعه کرد. علاقمندان و رفقای کارگر می‌توانند به این کتاب مراجعه کنند و آنرا بخوانند.

آسو فتوحی: به عنوان آخرین سوال از شما، حزب حکمتیست (خط رسمی) در قبال تشکل‌های موجود چه در جنبش کارگری و چه جنبش‌های اعتراضی دیگر مثل معلمان و بازنشستگان و پرستاران و ... چه سیاستی را در دستور خود دارد؟

آر مدرسی: ما خیلی روشن همیشه اعلام کرده‌ایم که سیاست ما سیاست دامن زدن به مجامع عمومی و سیاست سازماندهی توده‌ای ما، ایجاد مجامع عمومی و ایجاد شوراهای کارگری است و این را نه مخفی کرده‌ایم نه لازم است مخفی کنیم. در عین حال و همزمان با توجه به شرایط خفان آمیزی که در ایران وجود دارد ما از هر تلاشی برای متحد کردن طبقه کارگر یا بخش‌های دیگر جامعه در سازمان‌های صنفی و اقتصادی خودشان حمایت می‌کنیم. ما هیچ وقت در تاریخ این جنبش و در تاریخ حزب ما، علیه هیچ کدام از این تشکل‌ها نه تنها اقدامی نکرده ایم، بلکه اگر کمبودی بوده بسیار بسیار صمیمانه و به عنوان هم‌جنبشی تلاش کرده‌ایم موانع و کمبودها را یادآوری کنیم.

ما با وجود اینکه فعالین جنبش مجامع عمومی و سازمان دهندگان این جنبش هستیم در عین حال اگر جانی اتحادیه و سندیکایی موجود باشد سعی می‌کنیم در آن شرکت کنیم و آنرا به مجامع عمومی متکی کنیم. سعی می‌کنیم از رادیکالیسمی که در آن سندیکا هست دفاع بکنیم، سعی می‌کنیم اجازه ندهیم که این تشکل به عنوان تشکل توده‌ای هژمونی یک جریان راست و محافظه کار را، تحت هر نام و تحت هر عنوانی، قبول کند. در یک کلام تلاش می‌کنیم تا آنجائی که ممکن است اولاً به مجامع عمومی متکی بشود و ثانیاً یک سیاست رادیکال و کارگری و نماینده واقعی آن بخشی که ادعا می‌کند نماینده‌اش است باشد؛ نماینده بازنشسته، نماینده معلم، نماینده پرستار است یا نماینده هر بخش دیگری از جامعه است باشد. در نتیجه ما علیرغم این که سنت سندیکالیستی را در جنبش کارگری یک گرایش رفرمیستی می‌دانیم ولی در ایران به طور معین با توجه به استبداد حاکم به هر تلاشی برای متشکل کردن کارگر ارجح می‌گذاریم و تقابلی با آن نمی‌کنیم. هرچند فکر می‌کنیم اگر چهل سال پیش جنبش سندیکالیستی در ایران کمی شانسان داشت، امروز این شانسان اساساً بدلیل مطلوبیت مجمع عمومی و شورا بعنوان تشکلی توده‌ای و کارگری، بدلیل تجربه شدن مجمع عمومی و سمپاتی وسیع به آن در میان فعالین و سازماندهندگان کارگری، بسیار بسیار کمتر شده است.

ما هیچگاه علیه هیچ تلاشی برای متحد کردن کارگران ناپیوسته ایم و نمی‌ایستیم. طبیعتاً سعی می‌کنیم رهبری هر تشکل توده‌ای، از مجمع عمومی و شورا تا سندیکا، را در دست بگیریم، طبیعتاً سعی می‌کنیم این اتحادیه‌ها حتی در مجامع عمومی و شوراهای کارگری جای خود را پیدا کنند و بتوانند بخشی از شوراهای کارگری و مجامع عمومی کارگری بشوند. ما فعالین جنبش مجمع عمومی و شوراهای هستیم، اما هر جا هر سندیکا و هر اتحادیه‌ای درست شده باشد سعی می‌کنیم در متعهد کردن آن به مطالبات و خواسته‌های آن بخشی که نماینده آن است تلاش می‌کنیم بماند، تلاش می‌کنیم رادیکال بماند و تلاش می‌کنیم در پیشروی که امروز جنبش کارگری دارد می‌کند و شوراهای کارگری و مجامع عمومی را دارند به وجود می‌آورند جذب بشود و بتواند آنجا ایفای نقش خودش را به پیش ببرد. این سیاستی کمونیستی و کارگری است که قاعدتاً هر نیروی چپ و کمونیست که امر متحد و متشکل کردن کارگر در ایران برایش مهم است، در پیش می‌گیرد.

با تشکر از رفیق سعید محمدی برای پیاده کردن فایل صوتی مصاحبه

شماره ۷۹

علیه بیکاری

۱۳ آذر ۱۴۰۰

www.a-bikari.com

ما کارگران در دعوی دشمنان خود،

میان مجلس و خانه کارگر بیطرف نیستیم

نوبت به محیط‌های روستایی کشیده است. در روز روشن، کارگر را در زنجیر بی حقوقی، ارزان و بی پناه جلوی پوزه سوداگران استثمار و بهره‌کشی گرفته اند. این مصوبه شاخص جنون دشمنی کور با حقوق بدیهی و زندگی بخش بزرگی از جامعه تنها به جرم کارگر بودن آنها محکوم و مردود است.

صفحه ۲

بشدت نامربوط و مسخره است. در وانفاسی اقتصادی حاکم، در دل بحران و بیکاری، در گرانی و فقر و شکافهای طبقاتی افسار گسیخته، در سایه دولتی که در مقابل تامین معاش و آب و سلامتی و نیازهای پایه‌ای مردم زانو زده است؛ برای کارگر که جز فروش نیروی کار خود منبع درآمدی ندارد، عطف توجه به تولید و راه اندازی اقتصاد بخودی خود مثبت است. وقتی مساله تولید مساله اصلی شود، بناگزیر تولید کنندگان اصلی یعنی کارگران و تعیین تکلیف با مهمترین نیروی تولیدی یعنی نیروی کار هم به مساله اصلی و کانون توجه تبدیل میشود. برنامه‌های دولت برای براه انداختن تولید بیش از هر کس به ما کارگران مربوط است.

صفحه ۳

نوگری برای سرمایه و دشمنی کثیف با کارگر

در رابطه با بحث دستمزدها، سود سرمایه و اشتغال

منت ایجاد شغل توجیه میشود. مورد مشابه، در نمایش مذاکرات سالانه دستمزدها توقعات بدیهی کارگران همیشه انکار شده به این دلیل که گویا سرمایه قادر به پرداخت دستمزدهای مورد نظر نیست، گویا سود سرمایه به خطر میافتد و با ورشکستگی سرمایه اشتغال کارگران هم به خطر میافتد. در تمام این موارد صدقه سر خوش رقصی مقامات مجلس و دولت، حتماً سودهای هنگفتی نصیب سرمایه داران شده است، اما اخراج و بیکاری کماکان بقوت خود باقی است. بعلاوه آنچه که از اشتغال

صفحه ۴

بیکاری و کابوس تامین معاش برای میلیونها خانواده کارگری زمینه ساز توطئه جدید حکومت سرمایه علیه طبقه کارگر است. طرح مجلس با هدف ایجاد اشتغال از طریق تخفیف های قانونی برای کارگاه های مناطق روستایی، پر سرو صدا شده است. اینگونه توطئه ها علیه بخش های مختلف طبقه کارگر بیش از هر چیز بخشی از روزمره زندگی ما را تشکیل میدهد. اینبار

هیچکدام از ما کارگران از راه افتادن

تولید بدمان نمایم

دک و پز سخنگویان رنگارنگ و موجب بگریان حکومت سرمایه در ایران، فضل نمایی اقتصادی آنها؛ بخصوص وقتی منت راه اندازی تولید را بر سر کارگر میگذارند، واقعا رقت آور است. بساط "اقتصاد زیر بنای الاغ"، هوچی گری جنگ و جهاد پان اسلامیتی در هر سوراخ موش خفه خون گرفته باشد، منت راه اندازی تولید روی سر کارگر ایرانی

توطئه مجلس در کاهش دستمزدها به بهانه حفظ اشتغال تازگی ندارد، خروج بنگاه تولیدی با تعداد کارگران کمتر از ده نفر از شمول قانون کار، اردوگاه های بیکاری کار زنان تحت پوشش کمیته امداد امام و مراکز بهزیستی، طرح های کاریابی وابسته به وزارت کار، طرح کاهش بازرسی شرایط ایمنی، و بامبول ننگین بیمه کارگران ساختمانی و کارگران قالی بافی از جمله طرحهای کاهش مخارج کارفرما در بکارگیری کارگران است که همگی با

مکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبدالمی پنجشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست ماهانه: به سردبیری خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا: نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری وریا نقشبندی منتشر میشود

verya.naksh@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com



مجمع عمومی، شورا، سندیکا

مظفر محمدی

اتفاقی که در رابطه با تشکل توده ای کارگران در سال های اخیر افتاده و بالغ بر پنج هزار کارگر هفت تپه آن را به اجرا و عمل گذاشتند، نقطه عطفی در جنبش کارگری ایران است. اما این تحول به اصطلاح از آسمان بی ابر اتفاق نیفتاد.

از انقلاب ۵۷ و شوراهای کارگری آن زمان و تا امروز جنبش شورایی در ایران نامی آشنا و شکلی از اتحاد کارگری برای طبقه کارگر ایران است. بعلاوه کمونیسم ایران و بویژه کمونیسم کارگری در چهار دهه ی اخیر نقش مهمی در رابطه با اتحاد طبقاتی کارگران در جنبش مجمع عمومی داشته و دارد. جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری به این شکل و امروز در میان طبقه کارگر بار دیگر سر بر آورده و چشم انداز پیروزی طبقه کارگر را ترسیم کرده است.

در این تحول و در مقابل آن ما شاهد مقابله ی گرایش رفرمیستی و سندیکالیستی چه در قالب جریانات سیاسی و چه منفردین متوهم هستیم. گرایش راست در جنبش کارگری با اشاره به اتحادیه های کارگری و تاریخ این جنبش در سطح بین المللی میخاهد این تحول را کم رنگ جلوه داده و حتی انکار کنند. اما واقعیت عینی نشان می دهد که علیرغم همه مخالفت ها با مجمع عمومی، این اتفاق افتاده و قابل برگشت نیست.

تجارب عینی سنت سندیکایی و اتحادیه در جهان بیحاصلی این جنبش و تبدیل شدن به ابزار جناحی از بورژوازی به نام کارگر را نشان می دهد. این فاکت است، تحلیل نیست. در ایران هم علیرغم تلاش فعالین جنبش اتحادیه و سندیکا و بهایی که دادند، اتحادیه های موجود نه توانستند گسترش یابند و نه خود را حفظ و ادامه کاریشان را تامین کنند.

تجربه سندیکاهای هفت تپه و شرکت واحد این حقیقت را به ما میگویند. استبداد در ایران تنها جنبه ای از ممانعت در مقابل سندیکا است. ماهیت و عملکرد جنبش سندیکایی، بوروکراسی و عدم اتکا به پایین، رهبری اتحادیه های موجود را از بدنه کارگری دور کرده و امکان سرکوب را برای حاکمیت بورژوازی فراهم نموده است. در مقابل ما سالانه صدها اعتصاب و اعتراض کارگری بخش های مختلف و برای خواسته های معین داریم که عموماً بر تحرکات جمعی و نوعی مجمع عمومی تعریف نشده تاکید داشته اند.

سندیکالیست ها نمی توانند هنری از اتحادیه های موجود را به طبقه کارگر نشان دهند. علاوه بر سرکوب اما دلایل دیگری تعیین کننده اند و آن شیوه و الگوی بوروکراتیک سندیکایی است که به توده کارگران اتکا نداشته و نتوانسته یا نخواست توده وسیع کارگران به میدان بیایند. چرا که قرار بر این است که هیات مدیره های اتحادیه به نیابت توده های کارگر و برای چند سال تا انتخاب هیات جدید و یا ابقای هیات قبلی منفعت کارگران را نمایندگی کنند و دیدیم که همین هیات مدیره ها خودشان هم بدون حامی سرکوب و زندانی شدند. اگر در همه ی این سال ها سندیکای شرکت واحد و هفت تپه و کانون های معلمان به نیروی توده ی وسیع کارگران و معلمان اتکا داشتند، الان جای دیگری می بودیم. اگر دولت می فهمید با دستگیری اعضای هیات مدیره ها توده کارگران برای آزدیشان تجمع و اعتراض و اعتصاب می کنند، هر گز دست به این کار نمی زد! جمهوری اسلامی فشار اتحادیه های موجود را احساس نمی کند و حتی دیده نشده که رژیم اعلام کند کارگران نمی توانند سندیکا داشته باشند. حتی اخیراً می بینیم دولت به نوعی از سندیکا در مقابل جنبش مجمع عمومی کارگری و شورخواهی دفاع می کند. تلاش شان را در هفت تپه هم دیدیم. گفتند هفت تپه سندیکا دارد و شورا رسمیت ندارد. گفتند شورا کمونیستی است!

در رابطه با هفت تپه آنچه که به این مبارزه اهمیت داد، این نبود که این صنعت برای دولت و بورژوازی حیاتی بود، برعکس حتی بود و نبودش برایشان تفاوتی نداشت. بورژواهای عمامه دار و یا در لباس نظامی در سپاه پاسداران کرور کرور شکر ارازن تر از تولید محلی به بازار آوردند. اهمیت این مبارزه در شکل متحد توده کارگران در مجمع عمومی بود. دیدیم که چطور کل حاکمیت از بالا تا پایین برای تسلیم کردن و به شکست کشاندن اعتصابات هفت تپه از تعقیب و دستگیری تا تفرقه در صفوف کارگران و حتی گفتن این که هفت تپه سندیکا دارد و کارگران شورا نمی خواهند...، مایه گذاشتند.

عنوان تشکل کارگری و یا برای ایجاد تشکل کارگری از بیرون طبقه برحذر داشتیم. ما بعهدہ گرفتن نقش نیابتی کارگران در بیرون از محل کار و زیست طبقه را نادرست دانسته و تلاش کردیم توجه فعالین واقعی کارگران را به تبلیغ و ترویج و سازماندهی جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری جلب کنیم. امروز با توجه به جنبش مجمع عمومی موجود در بخش های مهم کارگری از جمله هفت تپه، صحبت کردن از مطلوبیت این جنبش دیگر از بدیهیات و داده ی جنبش رادیکال کارگری ایران است. متأسفانه با وجود مشاهدات عینی و عظمت مجمع عمومی کارگری هنوز بخشی از کسانی که خود را فعال کارگری می نامند، در مقابل جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری گارد گرفته اند. همین ها در اوایل می گفتند مجمع عمومی درست بشو نیست، مگر می شود همه ی کارگران را یک جا جمع کرد...، حالا که مجمع عمومی آن هم در یک مرکز بزرگ چند هزار نفر کارگر، درست شده می گویند، "تشکل نیست!!"

مجمع عمومی و سنت شورایی هفت تپه مثل ریختن آب در لانه ی مورچه ها است. مخالفین یا منکرین جنبش مجمع عمومی کارگری به عناوین مختلف هنوز حاضر نیستند جنبش مجمع عمومی را به رسمیت بشناسند. میگویند سندیکا تشکل پایدار است و مجمع عمومی تشکل نیست، تجمع است و موردی است. حتی بعضی ها پا را فراتر گذاشته و می گویند مجمع عمومی و شورخواهی، سندیکای هفت تپه را منحل کرده است! می گویند مجمع عمومی در هفت تپه بخاطر فقر و فلاکت به کارگران تحمیل شده است. میگویند همانطوری که رژیم با سندیکا مخالف است، شورا را هم نمی گذارند شکل بگیرد، یا شورا مال دوره ی اعتلا و انقلابی است...

سندیکالیست ها نمی خواهند بپذیرند که ما با دو جنبش متفاوت به لحاظ محتوا و اهداف و هم به لحاظ شیوه و الگوی سازمانی در طبقه کارگر مواجهیم. بحث بر سر دو جنبش متفاوت است. بحث بر سر مطلوبیت یکی و نامطلوب بودن دیگری نیست. این دو جنبش در میان طبقه کارگر نه تنها در ایران بلکه در جهان و نه تنها در این دوره بلکه در همه ی دوران تاریخ جنبش کارگری وجود داشته است. جنبش سندیکالیستی در تعریف خود سندیکالیست ها برای ایجاد رفاه و دمکراسی است. ما هم این را می پذیریم و آن را در سنت و الگوی پارلمنتاریسم بورژوازی می دانیم.

اما طبقه کارگر ایران شاهد یک جنبش توده ای اتحادیه ای و سندیکایی رفرمیستی نبوده و نیست. چرا که اساساً رفرم در جمهوری اسلامی چه در بعد اقتصادی و چه سیاسی ممکن نبوده و نیست. به همین دلیل و به دلیل سترونی شکل اتحادیه ای تشکل کارگری و جدایی رهبری طولانی مدت با بدنه کارگری و عدم اتکا به توده های کارگر، ما شاهد تاثیر و نقش جدی این جنبش در طبقه کارگر نیستیم.

اما جنبش مجمع عمومی در عمل نشان داده است که حضور و دخالت و تصمیم گیری جمعی همه ی کارگران، غیر قابل سرکوب و یا تعطیل کردن است. اگر قرار است این جنبش ممنوع شود باید همه ی کارگران را از کارخانه بیرون کنند، چرا که همه عضو مجمع عمومی و شورای کارخانه اند و با دستگیری یک یا چند فعال، این جنبش تعطیل نمی شود، مجمع عمومی کارگری همیشه در دسترس است و هر زمان لازم شد چه برای کسب خواسته ها و چه تعرض کارفرما و دولت به فعالین، مجمع بر پا می شود!

کارگری که می گوید "ما شورای کارگری ۵ هزار نفره داریم". این یک شعار نیست، بیان یک واقعیت است. سندیکالیست ها، لیبرال ها و رفرمیست ها نمی خواهند این حقیقت را بفهمند و بپذیرند و این واقعیت عینی و آشکار را انکار می کنند.

مجمع عمومی هفت تپه در مخالفت یا تقابل با اتحادیه تشکل نشده است. مجمع عمومی شکل ارتقا یافته، توده ای، قدرتمند و همیشه در دسترس کارگران است. در مجمع عمومی کارگری که همه ی کارگران عضو هستند، در همان حال همه ی گرایشات دیگر را از جمله سندیکالیست ها را در درون خود دارد. اما در نهایت تصمیمات و ایده ها و نقشه و تاکتیک ها را، مجمع عمومی تصویب می کند، نه هیات مدیره اتحادیه، اگر موجود باشد. تصمیمات مجمع عمومی را نمایندگان منتخب مجمع اجرا می کنند. نمایندگانی که در مجمع بعدی که یک هفته یا یک ماه بعد تشکیل می شود، ممکن است عوض شوند، یا همان نمایندگان قبلی ابقا گردند. رهبری در جنبش مجمع عمومی کارگری، اساساً فعالینی هستند که مجری تصمیمات مجمع عمومی اند.

کسانی که به هر بهانه ای، در مجمع عمومی شرکت نکنند، تیر به پای خود میزنند. هر چند خوشبختانه در تجربه ی هفت تپه و امثال آن علیرغم کارشکنی های از درون و بیرون از طرف دولت و کارفرما، این اتفاق نیفتاده و مجمع عمومی توانسته است کلیه کارگران را در بر بگیرد. در همین تجربه می بینیم که مجمع است تعیین می کند در اعتصاب چه کارگرانی بدلیل شرایط و نیاز فصلی تولید شکر، در حالیکه کارخانه بی صاحب بود و کارگران خود را صاحب آن می دانستند، هنوز باید سر کار بروند. قدرت و

با وجود بیحاصلی جنبش سندیکالیستی و اتحادیه ای، باید تلاش سندیکالیست ها برای بزرگ جلوه دادن جنبش سندیکایی و تحریف تاریخی نقش این جنبش و انکار یا حاشیه ای کردن جنبش مجمع عمومی کارگری را به رسمیت شناخت. این جدالی واقعی است که در طول تاریخ تا به امروز در جنبش سوسیالیستی کارگری و جنبش رفرمیستی وجود داشته است. این را نمی توان انکار کرد. زمانی که به بیش از یک صد سال اخیر بر می گردد، اتحادیه ابزار طبقه کارگر در مقابل سرمایه داران بود. اما زمانی که لیبرالیسم و رفرمیسم و بویژه سوسیال دمکراسی پرچمش را در مقابل سوسیالیسم کارگری بر افراشت، طبقه کارگر متشکل در اتحادیه های بزرگ و میلیونی به ابزار جناحی از بورژوازی برای دمکراسی و رفاه و ابزار احزاب بورژوازی سوسیال دمکرات، برای کسب قدرت، تبدیل شدند. امروز می بینیم که دستاوردهای طبقه کارگر که در طول چند دهه مبارزات و اعتصابات و جدال با بورژوازی حاکم، بدست آمده را یکی پس از دیگر پس گرفته و میگیرند.

جنبش شورایی نه تنها ابزاری رادیکال و مبارز برای کسب رفاه و آزادی و بهبودی در سطح معیشت طبقه کارگر و زحمتکشان است، ابزار کسب قدرت کارگران در شرایط اعتلای سیاسی و برای ایجاد حکومت کارگران و مردم هم هست. از نظر جنبش کارگری و کمونیستی حتی اگر سوسیال دمکراسی به تعهدات اولیه اش وفادار می ماند و همینطور طبقه کارگر خرد خرد به رفاهاتی دست می یافت باز نقد ما بر این جنبش سر جایش بود. ما پنهان و فراموش نمی کنیم که جنبش سندیکایی نهایت آرمان و هدفش حاصل شدن رفرمی برای طبقه کارگر و جامعه است. (اگر چه این کار هم در دهه های اخیر به تدریج از دستور احزاب سوسیال دمکرات و کارگر در کشورهای دیگر و اتحادیه های کارگری وابسته به این احزاب خارج شده است). بنا به این واقعیت های غیر قابل انکار، جنبش سندیکایی و اتحادیه های کارگری جهان امروز شکل اتحاد مطلوب و رادیکال طبقه کارگر نیست.

تقدیس این جنبش، تحریف تاریخ آن از گذشته تا امروز و بعنوان آلترناتیو جنبش شورایی قلمداد کردن، دشمنی با طبقه کارگر است. از نظر من جنبش سندیکالیستی بعنوان راه حل مطلوب امروز طبقه کارگر، نگاه به عقب است. ارتجاعی است. جنبش اتحادیه ای بیش از نیم قرن اخیر هیچ شباهتی با دوره های اولیه در زمان مارکس و لنین ندارد. امروز عملاً در مهد دمکراسی و سوسیال دمکراسی هم اتحادیه و سندیکا خاصیت خود را از دست داده است. رهبران جنبش سندیکایی در ارگانهای دولتی و قدرت و حاکمیت ادغام شده اند. رییس سازمان مرکزی کارگران سوئد، "LO"، الان نخست وزیر سوئد و مجری برنامه و سیاستهای حزب راست محافظه کار است. حتی در بعضی کشورها مثل آمریکا و دوره ترامپ و در انگلستان و سوئد، کارگران به حزب راست و فاشیستی رای میدهند. چرا که این حزب، مخالف کارگران مهاجر است که گویا جا را به طبقه کارگر کشور خود تنگ کرده و عامل بیکاری شان شده است!

جنبش راست سندیکا و اتحادیه های کارگری امروز با وجودی که شاهد بازپس گیری دستاوردهای مبارزات کارگری توسط بورژوازی است، عملاً مانعی بر سر راه جنبش رادیکال شورایی و سوسیالیستی طبقه کارگر برای انقلاب کارگری و لغو کار مزدی است. آیا طبقه کارگر باید صد سال دیگر در چنبره ی رفرمی که مدت ها است سوت پایانش را خود رفرمیست ها زده اند باقی بماند!

در شرایط ایران جنبش سندیکا و اتحادیه کارگری، هیچوقت آنطور که در غرب هست، پا نگیرد. این را فعالین راستین اتحادیه های موجود اذعان دارند. با وجود این هستند اقلیتی که می خواهند کارگران را از جنبش مجمع عمومی و شورای کارگری نمونه هفت تپه باز داشته و هفت تپه را در دالان تاریک سندیکا نگه دارند. این ظلم بزرگی است به طبقه کارگر و فعالین کارگری که نباید به آن تن دهند. اگر چه غول مجمع عمومی کارگری را دیگر نمی توان به شیشه برگرداند.

مخالفین مجمع عمومی و شورخواهی می گویند: "مجمع عمومی تشکل نیست، پایدار نیست، موردی است...!"

زمانی بخشی از همین ها که خود را فعال کارگری معرفی می کنند و امروز به نفی و انکار مجمع عمومی برخاسته اند، جمع خود را تحت نام کمیته ها و انجمن ها و اتحادیه و غیره تشکیل دادند و آن ها را تشکل کارگری نام نهادند، ما آن ها را از معرفی خود تحت

مجمع عمومی، ...

خاصیت مجمع عمومی نشان داده است که هفت تپه با بخش های متفاوت کار مثل کشاورزی، تولید، خدمات، کارگران پیمانی و فصلی و غیره، همگی و هر کارگر یک رای توانستند متحد ومتشکل در مجمع عمومی جای بگیرند.

کسانی که سنت و جنبش رادیکال کارگری را با این تعریف دلبخواهی که "مجمع عمومی تشکل نیست" یا "موردی است" و یا "مال دوره اعتلا است"...، معرفی می کنند، عملا چشمان خود را بر یک واقعیت تاریخی درجنبش کارگری ایران می بندند. مجمع عمومی پایه ی هر گونه تشکل کارگری است. مجمع نمایندگان منتخب و برخاسته از مجامع عمومی مجری تصمیمات مجمع است و کنگره نمایندگان شوراهای کارگری و مردمی ارگان آلترناتیو کارگری قدرت سیاسی در مقابل بورژوازی است. در مجمع عمومی کارگری تنها جای حرف و بحث مطالبات نیست، کارگران در مجمع خود می توانند از هرچیزمربوط به جامعه حرف بزنند، مثل برابری زن و مرد، حقوق کودک، آزادی زندانیان سیاسی و... مجمع عمومی ظرف قابل اتکایی برای دخالت کارگران در سیاست است. اگر سندیکالیست کارگران را در محدوده صنفی و مطالبات صنفی نگه می دارند، مجامع عمومی و شوراهای کارگری محل ابراز وجود سیاسی طبقه کارگراست. طبقه کارگران مجموعه ای از اصناف نیستند، یک طبقه واحد با اهداف و سیاست و آرمان های طبقاتی اند. طبقه ای که سرنوشت جامعه را در تحولات سیاسی تعیین می کند.

در تاریخ حداقل نیم قرن اخیر اتحادیه های کارگری بزرگ درجهان اگر افق قدرت سیاسی را داشتند می توانستند قدرت را از بورژوازی بگیرند. اما این اتفاق نیفتاد و در اوج قدرت و کثرت اتحادیه ها به سیاهی لشکر احزاب سیاسی به نام کارگر یا سوسیال دمکرات با همان اهداف و برنامه بورژوازی تبدیل شدند. اتفاق نیفتاد چون اتحادیه فقط برای رفرم و چانه زنی با سرمایه داران تشکیل شده است. اتفاق نیفتاد چون طبقه کارگر حزب سیاسی و کمونیستی خود را برای رهبری جنبش کارگری و کسب قدرت، لغو کار مزدی و ایجاد جامعه سوسیالیستی نداشته است. اتفاق نیفتاد چون اتحادیه های کارگری بعنوان شعبه ای از یک حزب بورژوایی خود را تعریف کرده و می کنند...

آیا اتحادیه های موجود مانعی در جنبش کارگری است؟

جواب این سوال قطعاً "نه" است. در شرایط ایران سنت سندیکالیستی و رفرمیستی آنطور که در غرب و کشورهای دیگر وجود داشت، در میان طبقه کارگر وجود ندارد. اساساً حکام ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب ۵۷ قابلیت انجام رفرم نداشته و ندارند. در نتیجه مخالفت با اتحادیه در ایران معنی ندارد. در بعد سیاسی هم حتی جناحی از خودی های بورژوازی توان اصلاحات نداشتند. با وجود این و در چنین شرایطی مبارزه برای هر مطالبه ی کوچک و بزرگ از قبیل افزایش دستمزد، بیمه ها، امنیت شغلی، قراردادهای رسمی و غیره چه توسط اتحادیه کارگری و یا هر جنبش و تشکل دیگری قابل دفاع است. به این دلایل ما از مبارزه کارگران متشکل در سندیکا دفاع کرده و در مقابل تعرض به فعالین و نمایندگان اتحادیه بیشترین تلاش را به انجام رسانده ایم. ما خواهان انحلال هیچ تشکل یا اتحادیه کارگری ولو فقط برای یک خواسته معین کارگران تشکیل شود، نیستیم. ما در جریان حمله به کارگران شرکت واحد و از جمله اساتلو و حتی تعرضاتی که از درون به او می شد، مقابله کردیم. در حالی که او یک سندیکالیست بود و هنوز هم هست اما از نوع بد آن. ما با هر گونه اتحاد و تشکل کارگری مستقل از رژیم و با ادعا و تلاش برای بهبودی در سطح معیشت کارگران، مخالف نیستیم.

ما در طول این دهه ها گفتیم اگر کارگران خشتی از اتحاد را روی هم بگذارند ما بر نمیداریم. ولی پنهان نمی کنیم که ما مبلغ و سازمانده جنبش سندیکایی نیستیم. ما جنبش سندیکالیستی را یک جنبش در طبقه کارگر با تاریخ و سنت هایش برسمیت می شناسیم. اما خود، فعال این جنبش نیستیم. ما فعال جنبش شورایی کارگران و مردم هستیم. جنبشی که از جانب بخش هایی از طبقه کارگر پایه هایش در مجامع عمومی کارگری گذاشته شده است. قبلاً اگر می گفتیم مجمع عمومی چنین و چنان است و طبقه کارگر و فعالین کارگری را به سازمان دادن مجامع عمومی کارگری تشویق می کردیم، می گفتند مجمع عمومی شما ذهنی است و خیالباف هستید!! حالا که مجامع عمومی باچنان قدرتی که در هفت تپه دیدیم سازمان یافته است، نمی گویند مجمع عمومی نمی شود، میگویند تشکل نیست!؟

کسانی که به نام فعال کارگری یا کارگر دوستی، پشت دو اتحادیه کارگری که عملاً کاری نمی توانند بکنند مخفی شده اند، در واقع سیاست راست و اصلاح طلبانه شان را به نام کارگر نمایندگی می کنند و به نام کارگر و مخفی شدن پشت کارگر، جنبش رادیکال

و سوسیالیستی طبقه کارگر، جنبش مجامع عمومی و شوراهای کارگری را تخطئه می کنند. کسانی که به نام کارگر و دوست کارگر، طبقه کارگر را از دست بردن به قدرت خود که در جمع شان و در مجامع عمومی و شوراهایشان هست، باز می دارند، یا ابهام درست می کنند، دوست کارگر نیستند. سنت راست در جنبش کارگری و مخالفت با جنبش مجامع عمومی، نباید هیچ فعال کارگری واقعی را دچار ابهام کند. بقول یک فعال کارگری، "بابا جان ما به اتحادیه شما دشمنی نداریم و کاری نداریم، چرا شما دو پا را در یک کفش کردید و به مجامع عمومی ما روی خوش نشان نمی دهید!". من هم همین را میگویم!

اضافه کنم که جنبش مجامع عمومی و شوراهای کارگری تکلیفش با رفرمیست ها و سندیکالیست ها روشن است،

اما هستند کسانی که مدافع مجمع عمومی و شورا هستند، ولی میگویند در شرایط اختناق سندیکا را نمیگذارند، پس مجمع عمومی خوب است. گویا برپایی جنبش مجمع عمومی از سر ناچاری است! یا در میان طیف متزلزل سنت اتحادیه ای هم هستند که میگویند هر دو خوبند. یا می گویند اتحادیه ها هم مجمع عمومی دارند! گویا جنبش مجامع عمومی منظم همان نشست هر چند سال یک بار برای انتخاب هیات مدیره است. ما در هفت تپه شاهد جنبش مجمع عمومی منظم بودیم. مجمعی که هر بار برای اعتصاب، برای خواستها، برای مذاکره، برای تعطیل نکردن کار در بخشهایی از شرکت، برای آزادی دستگیر شدگان و برای تعیین تاکتیک های مبارزه از قبیل رفتن به شهر و... برپا می شد. هیچ تصمیمی سر خود و از جانب هیچ نماینده ای بدون تایید مجمع گرفته نمی شود.

فعالین جنبش مجامع عمومی و شورایی و کارگران کمونیست صریح و بدون اما و اگر از جنبش مجمع عمومی دفاع می کنند و کل طبقه کارگر را به این روش دخالت توده ای فرا می خوانند. مجمع عمومی تشکیلات پایه، پایدارتر از هر تشکل تا کنونی، آسان و در دسترس، غیر قابل کنترل و سرکوب از جانب دشمن و جنبشی است که طبقه کارگر را به مکان واقعی قدرتش می برد. قدرت توده ای کارگران چه برای رفاه و بهبودی در سطح معیشت و چه برای قدم نهادن به تحولات اجتماعی و مدعی قدرت در شرایط انقلابی در ایران. جنبش مجامع عمومی کارگری پایه ی حاکمیت شورایی در ایران است. جنبش شورایی علاوه بر این که قدرت کارگران در مبارزات جاری را تثبیت می کند، یک افق روشن در استراتژی کارگری و کمونیستی برای کسب قدرت توسط طبقه کارگر و حزب سیاسی اش است.

جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری آلترناتیو اتحادیه نیست. گویا چون اتحادیه ممنوع است پس کارگران از سر ناچاری در مجمع عمومی مطالباتشان را پی می گیرند. ما گفتیم که می توان اتحادیه را به مجمع عمومی و اراده توده کارگران متکی کرد و این ادامه کاری اتحادیه را تضمین می کند اما اتحادیه را به شورا تبدیل نمی کند. نباید دراین باره توهم داشت.

سندیکا و اتحادیه سنت ریشه دار در جنبش کارگری است. ضبط و ربط خودش را دارد. اگر در سنت سندیکایی توده کارگران در مجمع عمومی تصمیم به انجام کاری یا مطالبه ای بگیرند و نمایندگانی تعیین کنند، دیگر سندیکا نیست، شورا است. اما مجمع عمومی در سندیکا و اتحادیه جز برای انتخاب هیات مدیره و هر چند سال یک بارنیست. با وجود این اگر اتحادیه فعالی باشد که مطالبات کارگران را نمایندگی کند، کارگران کمونیست در آن عضو می شوند و شرکت می کنند و حتی تلاش می کنند رهبریش را بگیرند. با این هدف که به درجه ای رادیکالیسم را و مراجعه به توده کارگران را به اتحادیه بقیولانند. این تا حدودی تضمین می کند که اتحادیه به درجه ای رادیکال شده و به سازش و ممانشات با کارفرما کشیده نشود. حتی می توان تلاش کرد که برای تصمیمات مهم مثلاً شروع اعتصاب یا پایان دادن به آن و از این قبیل مجمع عمومی کارگران تشکیل شوند.

با وجود این تاکید می کنم، سندیکایی که متکی به مجمع عمومی باشد دیگر سندیکا نیست. نه تاریخاً اینجور بوده و نه در آینده این اتفاق می افتد. اما رادیکالیزه کردن سندیکا با زور کمونیست ها و جلوگیری از تفرقه در صفوف کارگران و فراخوان مجمع عمومی در تصمیمات مهم، امکان پذیر است. تا زمانی که کارگران پیشرو و کمونیست زورشان برای برگزاری مجامع عمومی منظم و سنت شورایی اتحاد کارگری برسد.

ما برای طبقه کارگر جنبش مجمع عمومی و سنت شورایی را داریم. اگر در میان بخش های پراکنده کارگران مثل کارگران فصلی امکان تشکیل مجمع عمومی نیست، هیات های نمایندگی منتخب کارگران تا آنجا که امکان جمع شدنشان هست کارساز است. حتی اگر نام این را سندیکا هم بگذارند اشکالی نیست. اینجا دیگر مساله اجبار به دلیل پراکندگی وسیع این طیف کارگری وجود دارد. نهایتاً جنبش مجمع عمومی و شوراهای باید آنقدر صدایش رسا و محکم باشد که گوش فلک را کر و کمر بورژوازی را خم کند.

کمونیست ۲۵۷

ما هنوز در این باره کم گفتیم. اگر قبلاً مجمع عمومی هنوز عملاً رسم و سنت کارگران نبود، امروز دیگر صدایش بلند و پرقدرت است و نباید گذاشت روی این صدا پارازیت جنبش های راست و بورژوایی بیفتد.

شعار "نان، کار، آزادی"

اخیرا بحثی ولو محدود در باره شعار "نان، کار، آزادی" به میان آمده است. به این دلیل در ادامه بحث قبلی و مربوط به آن به این موضوع اشاره کوتاهی دارم.

مدافعین شعار "نان،کار، آزادی"، آن را یک شعار پایدار و موثر در جنبش کارگری می نامند. حتی آن را گفتمانی استراتژیک در جنبش کارگری می دانند که گویا سرنوشت کارگر و دیگر جنبش های اجتماعی به این شعار بسته است.

در طرف مقابل هم داریم که گفته می شود، این شعار خوب نیست و یا کمبودها و محدودیتهایی دارد. به نظر من هر دو روی این سکه نادرست است. نه شعار "نان کار آزادی" همه ی هست و نیست کارگر و استراتژیک و تعیین کننده است و نه شعاری غلط است. این یک شعار تاکتیکی است که در تحركات کارگری و بخشا اجتماعی تکرار شده و یا می شود. جایگاهش بیشتر از این نیست. ما از این شعارها در اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی و در دانشگاه ها فراوان داریم. و اکثراً رادیکال و تعرضی اند.

اگر شعار "نان، کار، آزادی" همه چیز است در غیر این صورت هر اعتراض و اعتصابی که این شعار را نداشته باشد، کم اهمیت یا ناقص است یا بنا به تعریف کسانی که این شعار را پایدار و تعیین کننده می نامند، مایوس کننده است.

طرفداران متعصب این شعار حتی بخش دیگر آن را مطرح نمی کنند و عامدانه کنار می گذارند. و آن "اداره شورایی" است. گویا هنر در این شعار است و اداره شورایی اهمیتی ندارد. در حالی که از نظر اراده و اداره ی شورایی این شعار پایش روی زمین نیست. چرا که برای کارگران کمونیست بدیهی است که بدون سازمان توده ای و مستقل کارگری هر شعاری با نان یا بی نان و با کار یا بیکار، فقط شعار است. به همین دلیل اداره شورایی و حاکمیت شورایی تعیین کننده است. شعارها بسته به نوع اعتراض کارگران و مردم سیال هستند و بخشا می آیند و می روند.

اما طرفداران این شعار و تلاش برای تبدیل آن به موضوعی مقدس، در واقع هدف دیگری هم دارند و آن مخالفت با تحزب کمونیستی طبقه کارگر است.

مدافعین این شعار تنها به تقدس و اهمیت آن بسنده نمی کنند، این را بهانه کرده تا بگویند، ببینید کارگر خودش بلد است چکار کند! و نیازی به حزب ندارد. در این دیدگاه کارگر اتحادیه دارد، مستقل است به معنای مستقل از احزاب کمونیستی هم، شعارش را خودش انتخاب می کند. این کارگر پناهی که کارگر را بی نیاز از حزب سیاسی و به اعتبار آن بی نیاز از سیاست می کند، دوستی خاله خرسه با طبقه کارگر است. در این دیدگاه حزب سیاسی و توده ای، کمونیسم کارگری و تحزب کمونیستی طبقه کارگر غایب است. میگویند وقتش برسد کارگران خودشان حزب را هم درست می کنند! درنتیجه این شعار هم در ادامه ی همان سنت راست در جنبش کارگری است که حتی وقتی از استقلال تشکل های کارگری حزف می زند، به معنای استقلال از احزاب و جریانات کمونیستی هم هست!

در طرف مقابل هم به نظرم انتقاد از شعار نان کار ازادی موردی ندارد. گفته می شود نان مال دوران قحطی است. کار هم که امر کمونیست ها نیست. کمونیست ها لغو کار مزدی را میخواهند. من میپرسم چرا باید با شعار "نان، کار، ازادی مخالف بود؟" اگر مخالفی هست، تبدیل این شعار به هویت طبقه کارگر است. فکر نمی کنم شعار "ازادی، رفاه و امنیت" که شعار تاکتیکی حزب ما است هم در تقابل یا مخالفت با "نان، کار، ازادی" مطرح شده است. یا مکمل آن و یا الترناتیو آن. اینطور نیست.

درجنبش کمونیسم کارگر، یک شعار محوری وجود دارد و آن "آزادی، برابری، حکومت کارگری" است. بعلاوه این جنبش برنامه "یک دنیای بهتر" دارد که حاوی مطالبات کارگری و ترسیم افق قدرت سیاسی طبقه کارگر است. در نتیجه شعار "نان، کار، آزادی" با سیاست و تاکتیک و افق پیروزی طبقه کارگر منافات ندارد. بدون کمونیسم و حزب کمونیستی کارگران، هزار تا شعار تاکتیکی طلایی بیاید وبرود، طبقه کارگر را به جایی نمی رساند.

کلام آخر، امروز دیگر مجمع عمومی و اداره شورایی برای بخش بزرگی از کارگران و فعالین کارگری راهی آشنا و عملی است. مجمع عمومی کارگری ، اجتماع سالانه کارگران برای شنیدن بیلان سود سرمایه داران و یا رتق و فتق امور کارخانه نیست.

مجمع عمومی، ...

مجمع عمومی سنجر دایم، تعطیل ناپذیر و مدام در دسترس همه کارگران در مراکز بزرگ و کوچک کارگری است. سنگری است که منتظر اجازه و اساسنامه و آیین نامه نیست. جایی است که کارگران در آن میایستند و نه تنها اجازه هیچ تعرضی را به سطح معیشت خودشان نمیدهند بلکه از طریق آن و با انتخاب نمایندگان در همین مجامع عمومی و فرستادنشان به جلو صحنه، برای بهبود شرایط کار و سطح معیشتشان دست به تعرض و پیشروی میزنند.

کارفرما و دولت نمیتوانند مجمع عمومی منظم کارگران را تعطیل کنند. نمیتوانند مانع حضور کارگران و دخالت مداوم در مسایل کار و معیشتشان بشوند. مجمع نمایندگان منتخب مجامع عمومی در مدت معین و برای مطالبه یا مطالبات معین منافع کارگران متشکل در مجمع عمومی را نمایندگی می کنند. مجمع عمومی، اساس و پایه شوراهای کارگری برای ایجاد حکومت کارگری است. تامین این اتحاد و تشکل بر عهده کارگران چپ و سوسیالیست افتاده است تا ضمن مبارزه ولو در مقاطعی دفاعی امروز برای گرفتن دستمزدهای معوقه کارگران، افشاشان را که برچیدن نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است گم نمیکنند، ضرورت و فوریت حزب کمونیستی برای قدرت سیاسی را میشناسند و طبقه کارگر را در این مسیر هدایت میکنند.

انکار، بی توجهی به مجامع عمومی کارگری و روی خوش نشان ندادن بخشی از گرایشات درون و بیرون طبقه کارگر به مجامع عمومی کارگری قبل از اینکه به مخالفتشان با گرایش رادیکال و سوسیالیست درون طبقه کارگر مربوط شود به عدم درکشان از مکانیزم مبارزه و اتحاد کارگر بر میگردد. هر رفرمیست یا سندیکالیست که از مجامع عمومی کارگری روی برگرداند حتی برای مبارزه برای همان تشکل و حداقل رفرفی که به آن معتقد است، جدی نیست.

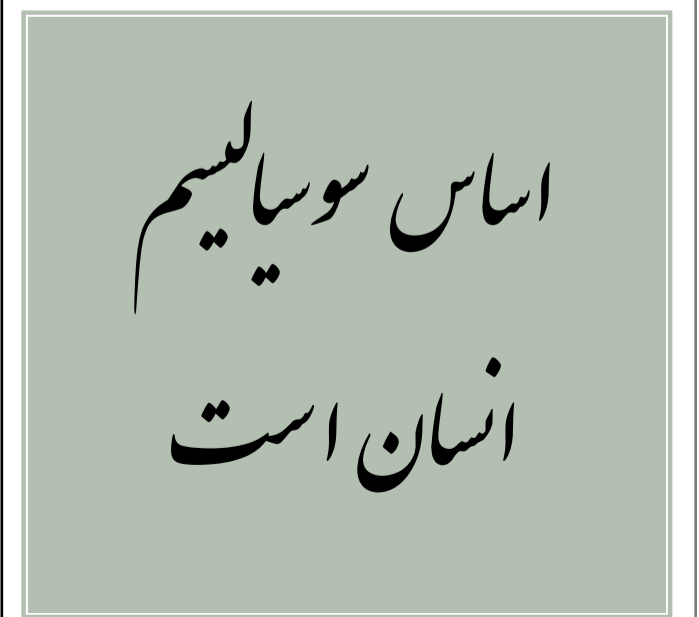
مجمع عمومی تشکل است. مادر همه تشکلهاست. محل قدرت نمایی و ابراز وجود کارگر است. به کارگر قدرت و اعتماد بنفس میدهد. امکان دخالت در سرنوشتش را میدهد. راه دخالت کردن را نشان میدهد. کارگر منفرد را از انزوا در میآورد، قوی میکند. مشکل و معضل پراکندگی را حل میکند. صدای کارگر را رساتر میکند. از مجامع عمومی کارگری نمایندگیهای مختلف کارگری در میآید. شوراهای کارگری پایدار در می آید. این راه است.

تحزب گریزی بخشی از افراد و جریانات کارگر کارگری، خیانت به طبقه کارگر است. طبقه کارگر بدون حزب سیاسی و ستاد رهبری کننده، در هر تحولی از جمله انقلاب و قیام و سرنوشتی سرش بی کلاه می ماند. منفردین و یا تشکل هایی چون راه کارگر و غیره، بعنوان قیم کارگر برای جنبش کمونیستی کارگری نسخه می پیچند که چکار بکنند و چکار نکنند. (البته خودشان شامل این نصیحت نمی شوند!) قیمومیت فرصت طلبانه ی، "کارگران خودشان بلدند چکار کنند"، نفی کمونیسم به عنوان علم مبارزه طبقاتی است، نفی قدرت گیری طبقه کارگر و حکومت کارگری است.

جدال واقعی در جنبش کارگری و کمونیستی ایران از قدیم و تاکنون بر سر دو قطبی شورا و سندیکا یا این و آن شعار کارگری نیست، بلکه بر سر تفاوت های پایه ای دو جنبش رفرمیستی و سوسیالیستی در میان طبقه کارگر است. باید این را به رسمیت شناخت و سنت، سیاست، تاکتیک ها و ماهیت آن ها را به آگاهی طبقه کارگر، تبدیل کرد.

به امید روزی که کنگره سراسری نمایندگان مجامع عمومی و شوراهای کارگران و مردم زحمتکش بر ویرانه های نظام سرمایه دارانه و بردگی مزدی و استبداد سیاسی برپا شود.

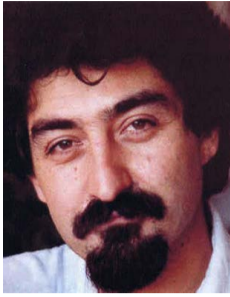
آبان ۱۴۰۰ - نوامبر ۲۰۲۱



قطعهنامه تشکلهای توده ای طبقه کارگر

مصوب پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

آبانماه ۱۳۶۶



الف: رنوس سیاست ما

سیاست کمونیستها در امر سازماندهی توده‌ای کارگران باید بر عوامل زیر مبتنی باشد:

۱- مبارزه اقتصادی کارگران در ایران، عموماً خصلتی فراصنفی و سراسری دارد. در پایه‌ای ترین سطح، ادغام سرمایه ها در رشته های مختلف تولید، مالکیت دولتی بر بخش عمده سرمایه های صنعتی، نقش اقتصادی دولت و سیاستهای دولتی در تنظیم رابطه عمومی بین کار و سرمایه، و نزدیکی ارگانیک و بهم پیوستگی بیش از پیش مطالبات و خواستههای بخشهای مختلف طبقه کارگر موجب شده است تا مطالبات و مبارزات کارگران در هر کارخانه، خصلت و جایگاهی عمومی و فرا صنفی داشته باشد.

۲- در این شرایط سازمانهای کارگری برای پیشبرد مبارزات اقتصادی میباید بر تشکلهای فابریکی-منطقه ای، و نه صنفی و رسته‌ای کارگران، مبتنی باشد.

۳- سازمان توده‌ای کارگری باید دخالت هر چه وسیعتر و فعالتر توده های کارگر در مبارزه را تامین کند و بر دموکراسی اعمال اراده مستقیم کارگران مبتنی باشد. در غیر این صورت، شکل گرفتن بوروکراسی و مراجع تصمیم‌گیری جدا از توده‌های کارگر در تشکلهای کارگری اجتناب ناپذیر بوده و خود به مانعی بر سر راه پیشرفت مبارزات کارگران تبدیل خواهد شد.

۴- جنبش کارگری ایران، تحت شرایط اختناق و رویارویی ناگزیر مبارزه و اعتصابات کارگری با دولت، به مبارزه سیاسی سوق پیدا میکند و برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمیماند. لذا تشکلهای توده‌ای طبقه باید بتوانند قابلیت بسیج توده‌ای کارگران در هر شرایطی را داشته باشند و خود را به مبارزه در چهارچوب قانون و قانونیت بورژوازی محدود نکنند.

۵- تجربه جنبش کارگری در دوره اخیر بر واقعیات فوق تاکید کرده و شکل سازمانی متناسب با این واقعیات را عرضه داشته است. این شکل سازمانی تشکلهای شورائی طبقه کارگر است. در دوره انقلاب بخش وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به جنبش شورائی روی آوردند و در بسیاری از واحد های تولیدی شوراهای کارخانه و در برخی مناطق، شوراهای منطقه‌ای کارگران تشکیل شد. این جنبش، با سرکوب ۳۰ خرداد و اختناق پس از آن، در ابعاد محدودتری در شکل جنبش مجمع عمومی ادامه یافت و هم اینک نیز خواست ایجاد شوراهای یک گرایش وسیع و عمومی در میان توده‌های کارگر است.

با توجه به نکات فوق، ما اعلام میداریم که:

۱- شعار اصلی و سیاست عمومی حزب کمونیست ایران در زمینه سازماندهی توده‌ای و سازماندهی توده‌ای کارگران، تبلیغ و ایجاد شوراهای کارگری و سازماندهی شورائی طبقه کارگر است.

۲- ما سازمان شورائی طبقه کارگر را مرکز ثقل و محور تشکل یابی توده‌ای طبقه و نقطه اتکاء سایر تشکلهای توده‌ای کارگری میدانیم و برای پیوند دادن دیگر تشکلهای توده‌ای کارگری بر محور سازمان شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم.

۳- سازمان شورائی، پیشروترین شکل سازمانیابی توده‌ای کارگران و ناظر بر سازمانیابی بخش متمرکز و پیشرو طبقه کارگر در صنایع و واحدهای بزرگ کار است. از اینرو ما برای برپائی یک جنبش فراگیر و سراسری شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم.

با این وجود در کارگاههای کوچک و کلا در آن رشته هائی که بخاطر موقعیت اقتصادی شان شمار و تمرکز کارگران در واحدهای کار محدود است و اتحاد حرفه ای، در مقایسه با اتحاد محل کار، کارگران را در موقعیت قوی تری در برابر سرمایه داران قرار میدهد، کارگران را به ایجاد اتحادیه‌های حرفه‌ای فرا میخوانیم و برای ایجاد این اتحادیه‌ها مبارزه میکنیم. ما تلاش خواهیم کرد تا سازمانهای اتحادیه‌ای در این رشته ها در ارتباط و پیوستگی نزدیک با جنبش سراسری شورائی طبقه کارگر قرار بگیرند.

ب: خصوصیات شوراهای کارگری

خصوصیات اصلی شوراهای و چشم انداز سازمانیابی شورائی کارگران، که باید در تبلیغات ما مورد نظر قرار بگیرد، عبارتست از:

مقدمه کمونیست ماهانه: قطعهنامه تشکلهای توده ای طبقه کارگر نوشته منصور حکمت که به تصویب پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در آبانماه ۱۳۶۶ رسیده است، نتیجه و چکیده مجموعه ای از بحثهای منصور حکمت است که بعد از قیام ۵۷ و خصوصاً بدنبال تشکیل حزب کمونیست توسط نویسند در مقاطع مختلف طرح شده است. آن زمان و تقریباً از اتحاد مبارزان کمونیست تا حزب کمونیست ایران و پلنوم دهم بحثهای زیادی از جانب جریان ما و شخصیتهای آن و خصوصاً توسط حکمت در جواب به تشکل یابی توده ای طبقه کارگر و بعلاوه در جواب به پلمپهایی که در جریانات چپ ایران و در میان فعالین کارگری مطرح بود بیان شده است. حزب ما حزب حکمتیست(خط رسمی) در بحث تشکل یابی توده ای تا اکنون هم همین جهت را بیان کرده است و از آن دفاع و تلاش کرده جنبش کارگری در این مسیر پیش برود. اکنون و با توجه به مباحثاتی که بر سر این پدیده و یا به بهانه تشکل یابی توده ای طبقه کارگر و بحث شورا و سندیکا در میان شخصیتهای، محافظ و جریانات چپ راه افتاده و پای مباحثات جریان ما و شخص حکمت به میان کشیده شده است، این قطعهنامه را که خطوط اصلی جواب منصور حکمت به تشکل یابی توده ای طبقه کارگر را بیان میکند و بعلاوه در حزب کمونیست ایران دوره حکمت سیاست رسمی و مصوبه آن حزب بود را در کمونیست منتشر میکنیم و توجه همه فعالین کمونیست را به آن جلب میکنیم. با این توضیح مختصر توجه شما را به اصلاً قطعهنامه جلب میکنیم:

قطعهنامه در باره تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر - شورا، مجمع عمومی، سندیکا

باتوجه به اینکه:

۱- تشکلهای توده‌ای کارگری، در کنار تشکلهای حزبی طبقه، یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی کارگران است و پیشروی و پیروزی در این مبارزه بدون پیدایش و تقویت این تشکلهای و اتحاد وسیع توده های طبقه کارگر از طریق آنها، مقدور نیست؛

۲- طبقه کارگر ایران تاریخاً از تشکلهای توده‌ای و علنی ادامه کار محروم بوده است و فقدان این تشکل ها هم امروز یک ضعف اساسی مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. پرولتاریای ایران برای دخالت موثر در تحولات سیاسی-اجتماعی آتی و ایفای نقش تاریخی خود باید بر این نقطه ضعف فائق آید؛

۳- یک شرط اساسی برای پیشروی، تعمیق و پیروزی مبارزات جاری کارگری، که در سالهای اخیر در ابعاد بی سابقه و به نحو بیوقه‌ای ادامه داشته است، برپائی تشکلهای توده‌ای کارگری است؛

۴- تمایل به سازمانیابی و متشکل شدن، یک خواست و گرایش فراگیر در میان توده های کارگر است و مبارزه برای ایجاد این تشکلهای خود یک وجه دائمی جنبش کارگری در دوره اخیر بوده است، جمهوری اسلامی مداوما این مبارزات را سرکوب کرده و سازمانهای توده‌ای مستقل کارگران را که در جریان انقلاب و در سالهای پس از آن شکل گرفتند، مورد هجوم قرار داده و متلاشی کرده است؛

۵- بر متن این شرایط، جمهوری اسلامی تلاش میکند تا با تبلیغ و ایجاد سازمانهای زرد و ارتجاعی در کارخانه ها و واحدهای تولیدی، مطالبات کارگران را تحریف کرده و جنبش کارگری را محدود و مهار کند؛

۶- فشار رژیم اسلامی به جنبش کارگری، موجب تقویت گرایشات محافظه کارانه و سندیکالیستی در برخی محافظ کارگری و بویژه سازمانهای چپ خلقی شده است. علاوه بر این طرح ها و ایده های ذهنی و غیر عملی نظیر «سندیکای مخفی»، که نه فقط مقدرات و نیازهای واقعی جنبش کارگری را ندیده میگیرد، بلکه اصولاً از پاسخگوئی به نیاز کارگران ایران به تشکلهای توده‌ای و علنی شانه خالی مینماید، از جانب برخی گروه ها طرح شده است. این ایده‌ها، هرچند با استقبال وسیعی در میان کارگران روبرو نشده است، اما به هر اندازه که نفوذ و اشاعه پیدا کند، باعث آشفته فکری کارگران شده و به مانعی در راه سازمانیابی توده‌ای طبقه کارگر تبدیل خواهد شد؛

با توجه به نکات فوق این وظیفه مبرم در برابر کمونیستها قرار میگیرد که نقطه نظرات و طرح مشخص خود را برای سازماندهی توده‌ای کارگران بروشنی اعلام دارند.

قطعه‌نامه تشکلهای ...

۱- شوراها از پائین شکل میگیرند و خصلت اساسی آنها دمکراتیسم و اعمال اراده مستقیم توده های کارگرس‌ت.

۲- شورا مجمع عمومی منظم و سازمانیافته کارگرانست. در هر واحد تولیدی، همه کارگران عضو شورای آن واحد هستند و مجمع عمومی کارگران بدنه و ارگان تصمیم گیرنده شورا است. مجمع عمومی برای اجرای تصمیمات خود افرادی را (بعنوان کمیته اجرائی و یا تحت هر نام دیگر) انتخاب میکند. این افراد در هر جلسه مجمع عمومی، قابل عزل و نصب مجدد هستند.

۳- در کارخانه‌های بزرگ که تشکیل مجمع عمومی همه کارگران عملی نیست، شورای کارخانه از نمایندگان چندین مجمع عمومی، مثلا مجمع عمومی قسمت ها، تشکیل میشود.

۴- سازمان سراسری شوراها یک سازمان هرمی است که شوراهای فابریکی واحدهای پایه آن هستند. در سطح بالاتر از فابریکها، شوراهای نمایندگان شوراهای کارخانه تشکیل میشود (و بهمین ترتیب در سطوح بالاتر)

۵- سیستم شورائی وجود اتحادیه‌ها و اتحاد آنها در این شوراها را منتفی نمیکند. اصنافی که اتحادیه شکل مناسب تشکل آنهاست میتوانند در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگی بفرستند و باین ترتیب وابستگی خود را به سازمان سراسری شوراها اعلام کنند.

۶- سیستم شورائی این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشان را در جهات دیگر و در هیات های اجتماعی دیگر به خود متصل نگاه دارد. شوراهای روستائی و با شوراهای سربازان میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. جنبش تعاونی‌های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به شبکه شوراها بیابد.

ج: جنبش مجمع عمومی

به عنوان گام نخست در سازماندهی شورائی کارگران و به عنوان یک راه حل فوری و قابل تحقق برای پر کردن خلاء ناشی از فقدان تشکلهای توده‌ای کارگری، حزب کمونیست خواهان شکل گیری و گسترش جنبش مجمع عمومی کارگری است. هدف جنبش مجمع عمومی ایجاد یک شبکه وسیع از مجامع عمومی کارگران در کارخانه ها و واحدهای تولیدی و اقتصادی مختلف، منظم کردن و مرتبط کردن آنها با هم و از اینطریق ایجاد هرچه سریعتر یک ابزار تشکیلاتی موثر و یک رهبری عملی کمابیش سراسری در مبارزات جاری کارگری است.

جنبش مجمع عمومی، که باید با فعالیت آگاهانه کارگران کمونیست بر پا شود، از این نقطه قدرت اساسی برخوردار است که در عین اینکه گام نخست در سازماندهی شوراهای کارگری است، هم اکنون بدلیل وجود زمینه های مادی بسیار مناسب در جنبش کارگری قابلیت تحقق سریع اهداف خود را دارد. واقعیات موجود جنبش کارگری ایران صحت و حقانیت این سیاست را تاکید میکند.

۱- واقعیات دوره اخیر مبارزات کارگری به روشنی نشان میدهد که هم امروز ایده و خواست مجمع عمومی در جنبش کارگری تثبیت شده و مجمع عمومی پدیده شناخته شده‌ای در میان توده های کارگر است. در دوره اخیر کارگران برای پیشبرد مبارزات خود و در برابر سازمانهای زرد عملا اجتماعات اعتراضی خود را، غالبا حتی تحت نام مجمع عمومی، بر پا داشته اند.

۲- هر طرح سازماندهی توده‌ای-علنی کارگران، در صورتی قابلیت فراگیری توده‌ای و تحقق خواهد داشت که هم امروز و در هر قدم از سیر پیشرفت جنبش، به ضروریات و نیازهای مبارزه جاری طبقه پاسخگو باشد. جنبش مجمع عمومی، در شکل موجود خود، این ظرفیت را از خود نشان داده است.

۳- شرایط اجتماعی-سیاسی ایران و مختصات جنبش کارگری ایجاب میکند که هر نوع سازماندهی توده‌ای طبقه کارگر اولا از سطح محلی آغاز شود، ثانیا به رهبران محلی جنبش کارگری متکی باشد و ثالثا از هم اکنون تشکلی توده‌ای باشد. مجمع عمومی این خصوصیات و ملزومات را به خوبی برآورده و متحقق میکند.

حزب کمونیست و کارگران کمونیست و مبارزه بطور کلی باید بر مبنای این زمینه مساعد و با اتکاء به تمایلات و گرایشات موجود در میان کارگران برای اتکاء به مجامع عمومی در مبارزات جاری، جنبش مجمع عمومی را به عنوان یک حرکت آگاهانه، هدفمند و وسیع در میان کارگران سازمان و گسترش دهند. کارگران کمونیست و فعالین جنبش مجمع عمومی وظیفه دارند:

۱- ایده کار آیی مجمع عمومی به عنوان یک ارگان مبارزاتی موثر و رکن شوراهای کارگری، و نیز افق وسیعتر جنبش مجمع عمومی را در میان کارگران تبلیغ و تثبیت نمایند و کارگران را به تبدیل شدن به فعالین جنبش مجمع عمومی فراخوان دهند.

۲- در هر واحد تولیدی کارگران را به تشکیل مجامع عمومی فراخوانند.

۳- برای منظم کردن تشکیل مجامع عمومی (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در هر واحد) مستمرا فعالیت کنند.

۴- مجامع عمومی را به عنوان سخنگوی واقعی کارگران به رسمیت بشناسانند.

کمونیست ۲۵۷

۵- برای مرتبط کردن مستمر و سازمان یافته مجامع عمومی با یکدیگر مداوما تلاش نمایند.

۶- مجامع عمومی را هر چه بیشتر در قلمرو قراردادهای دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر و تصمیم گیری درباره طرحها و اقدامات دولت فعال نمایند.

د: درباره اتحادیه

نظر به عوامل متعدد نظیر محدودیتهای تاریخی و عملی اتحادیه‌ها در ایجاد اتحاد وسیع طبقاتی و رهبری مبارزه کارگری، پیوند تاریخی جنبش اتحادیه‌ای با سیاست سوسیال دموکراتیک، گرایش اتحادیه‌ها به دور شدن از دموکراسی مستقیم و شکل‌گیری یک بوروکراسی مافوق کارگران در آنها و بالاخره با توجه به فقدان زمینه‌های مادی برای تشکیل آنها در شرایط کنونی در ایران، حزب کمونیست سیاست تشکیل اتحادیه‌ها را در مرکز ثقل مبارزه خود برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای قرار نمیدهد. سیاست عمومی حزب ایجاد شوراهای کارگری است. در عین حال اعلام میکنیم که:

۱- آزادی بی قید و شرط تشکیل اتحادیه‌های کارگری، جزئی از حق مسلم کارگران برای ایجاد هر نوع تشکل صنفی و سیاسی است و ما قاطعانه از این حق دفاع میکنیم.

۲- از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم و به آن یاری میرسانیم.

۳- در اتحادیه‌های کارگری مستقل شرکت میکنیم، برای تقویت رهبری کارگران کمونیست در آنها میکوشیم و در درون هر اتحادیه خط کمونیستی را متحد میکنیم.

۴- برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیه‌ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم.

۵- به درجه‌ای که سیاست ما برای ایجاد شوراهای کارگری و بسط جنبش مجمع عمومی بعنوان نخستین گام آن با تلاشهای محافل کارگری و جریانات مبارز طرفدار اتحادیه همسویی داشته باشد (نظیر ایجاد مجامع عمومی که مورد تأیید برخی هواداران تشکیل اتحادیه‌ها قرار دارد)، آماده اتحاد عمل با این محافل و جریانات هستیم.

پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

آبانماه ۱۳۶۶

کمونیست شماره ۳۵ - دیماه ۱۳۶۶

کمونیستهاوپراتیک پوپولیسته

بینش پوپولیستی در زمینه تشکیلات، از سافتن تشکیلاتی انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا طفره میرود، زیرا این امر را اساسا

به معنای ملموس و عینی کلمه عمل انقلابی در نظر نمیگیرد و لذا هر کس به فوریت فوahan سازمان دادن طبقه کارگر در مزب مستقل

طبقاتی‌اش باشد، هر کس بر آگاه کردن پرولتاریا به منافع مستقل طبقاتی اش (یعنی منافع سوسیالیستی‌اش) بمثابه یک کار مبره و روزمره

سازمانی اصرار ورزد، از جانب پوپولیسم چنین پاسخ میگیرد که: “این کار آراه سیاسی است!” شگفت انگیز است که سازمان دادن انقلاب

اجتماعی پرولتاریا و گرفتن قدرت سیاسی – امری که دهها سال است به تعویق و تاخیر افتاده است – برپسب “کار آراه سیاسی” بفوردا!

نمونه دیگر مقاومت پوپولیستی در برابر اتخاذ سبک کار کمونیستی این است که پافشاری بر فوریت بفشیدن به کار سوسیالیستی (اعم از

تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر) بر پسب ولونتاریسم و (اراده‌گرائی میفورد. کار سوسیالیستی برای پوپولیسم در تملیل

نهائی و علیرغم هر ادعائی که داشته باشد، به درجه‌ای از رشد جنبش فودبفودی طبقه کارگر منوط و موکول میشود. در این دیدگاه جنبش

سوسیالیستی اصولا بعنوان جنبش طبقه کارگر در نظر گرفته نمیشود و صرفا به قطب مخالف جنبش “فودبفودی” تبدیل میشود. در اینجا این

واقعیت فراموش میشود که جنبش “فود بفودی” پرولتاریا هر قدر هم فودبفودی باشد، دیگر عصیان بردگان که نیست! این جنبش طبقه‌ای

است که در هر مقطع بر زمینه نظریات موجود و در دسترس فود، اشکال ابتدائی حرکت به فود میگیرد و به راه میافتد.

جمع‌بندی کلیات مبحث سبک کار

در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره اول شماره ۶، ۲۰ مرداد ۱۳۶۲

قلب تپنده چپ ملی در حزب کمونیست ایران

(درحاشیه گزارش رهبری این حزب به پلنوم)



بی حقوقی و دزدیدن ثروت و سامان این جامعه از سوی این احزاب را لمس کرده و شاهد بوده اند. امروز و در چنین شرایطی که کارگران و اقشار محروم جامعه با شعار سرنگون باد علیه این احزاب به خیابانها می آیند، رهبری حزب کمونیست نگران از دست دادن اعتبار نداشته آنان است. همین چند جمله برای روش شدن ماهیت این جریان و رهبری آن و تعلق به ناسیونالیسم کرد کافی است.

عدم شرکت اکثریت مردم کردستان در انتخابات پارلمانی عراق در هفته های اخیر که حتی بر اساس آمارهای ارائه شده خودشان هم تنها ۲۰ درصد از واجدین شرایط در این "انتخابات" شرکت کردند و علاوه تلاش رسانه های احزاب حاکم بر اقلیم کردستان، در وارونه نگاری این اتفاق حتی میزان رای های سوخته و سفید از جمع رای کلیه احزاب بیشتر بود.

"نه" بزرگ مردم به احزاب حاکم در این انتخابات این حقیقت را به نمایش گذاشت که استراتژی قومی – مذهبی احزاب قومی، طائفی و اسلامی موجود تاریخ مصرفشان به اتمام رسیده و دیگر نمی توانند با این استراتژی بر مردم حکومت کنند، مگر به زور اسلحه، زندان و سرکوب. باید به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران یادآوری کرد آن اعتباری که شما بنا به مصلحت حزبی و افقی که دارید نگرانش هستید، جوابش در انتخابات اخیر، در اعتراضات هر روزه طبقه کارگر و مردم محروم، در شعارهایشان بر علیه حکومت اقلیم و تلاش برای به زیر کشیدن آن از سوی مردم، را دیدیم.

نکته دیگر اینکه؛ این امر مسلم است که نه دولت ترکیه و نه دولت ایران با توجه به وجود مسئله ای به نام مسئله کرد در ترکیه و ایران خواهان حاکمیت یک حزب ناسیونالیستی بر هیچ بخشی از خاک عراق نبوده اند. اما به دنبال تشکیل چنین حاکمیتی، ترکیه در شمال کردستان و با رابطه ای نزدیک با جریان "بارزانی" و رژیم جمهوری اسلامی در جنوب کردستان عراق و با رابطه ای نزدیک با جریان "طالبانی"، در تلاشند که اهداف و منافع سیاسی و حتی اقتصادی خود در این منطقه را دنبال کنند.

کیست که نداند امروز قدرت رژیم ترکیه و قدرت جمهوری اسلامی ایران در مناطق اقلیم کردستان از هر دو حزب حاکم در این منطقه یعنی بارزانی و اتحادیه میهنی از خود این دو جریان بیشتر است. وجود حکومت اقلیم نه تنها برای دولتهای ترکیه و جمهوری اسلامی نگران کننده نیست، بلکه حکومت اقلیم تمام و کمال در اختیار این دولتهاست. چه کسی می تواند منکر نفوذ این رژیم ها تا بالاترین سطح رهبری اتحادیه میهنی، حزب دمکرات بارزانی و دیگر احزاب اسلامی موجود در حکومت اقلیم باشد (این را بارها از زبان خود رهبران آنها شنیده ایم). گریه کردن طالبانی بر مزار خمینی، پیامهای تسلیت و ابراز نگرانی از مرگ رفسنجانی، پیامهای تسلیت به مناسبت کشته شدن قاتل کودکان سوری و عراق یعنی "قاسم سلیمانی" گواه بر این ماجرا است.

ترور فعالین چپ و کمونیست و دیگر اپوزیسیون ایرانی مستقر در این منطقه که طی این سالها توسط رژیمهای جمهوری اسلامی و ترکیه صورت گرفته بخشا با همکاری احزاب حاکم در این منطقه امکان پذیر بوده است. تحویل زندانیان سیاسی و دیگر فعالین سیاسی به این دولتها و یا لشکر کشی های این رژیم ها را به خاک کردستان عراق را نیز می توان از کارنامه شرم آور حکومت اقلیم بیرون کشید و به کمیته مرکزی کومه له و حکا نشان داد تا نتواند با آسانی تمامی این فاکت ها را فراموش کند و نگران تضعیف و بی اعتبار شدن حکومت اقلیم از سوی جمهوری اسلامی باشد.

در بخشی دیگر از گزارش پلنوم آمده است:

"اما چه باید کرد؟ از اقدامات عاجل، قبل از هر چیز باید با توجه به کارنامه جنایتبار رژیم اسلامی، تهدیدات آن را جدی گرفت. و در اردوگاهها تمهیداتی را به عمل آورد که در صورت حملات و بمباران های رژیم تلفات را به حداقل رساند.

لازم است احزاب اپوزیسیون کردستان ایران در همکاری و هماهنگی با احزاب اپوزیسیون کردستان ترکیه همیستگی و حمایت مردم کردستان عراق و نیروهای چپ و ترقی خواه از جنبش حق طلبانه مردم کردستان ایران و کردستان ترکیه را جلب کنند و تلاش کرد که نفرت و اعتراض مردم کردستان عراق علیه مداخله گری های جمهوری اسلامی و دولت ترکیه به یک حرکت مادی تبدیل گردد. (خط تاکید از من است)

کمی تعمق در جملات بالا عمق "رادیکالیسم" حزب کمونیست، وخوشاوندی عمیق و نهادینه آن نه تنها با جناح ابراهیم علیزاده، که بعلاوه با جنبش ناسیونالیست کرد را بر ملا میکند. اینجا همان پایه و اشتراکی است که چند دهه است کل این حزب و تشکیلات کردستانش (کومه له ابراهیم علیزاده) به آن افتخار میکنند. معلوم نیست جنبش حق طلبانه کردستانی که باید کمونیستها در عراق،

اعتبار شدن حکومت اقلیم کردستان است. این حاکمیت در دنیای واقعی بجز میان دوستان هم جنبشی خود، در میان کارگران و مردم آزادیخواه کردستان عراق اعتباری نداشته است تا امروز از بین برود. اگر چه درگزارش ذکر شده که تجربه حکومت اقلیم را با منافع مردم کردستان عراق بیگانه می داند، با این حال باز هم نگران بی اعتبار شدن این حکومت سرمایه داری محلی است، تنها به این دلیل ساده که این یک حکومت محلی کرد است، در واقع پاشنه آشیل کومه له و حزب کمونیست ایران و نقطه اشتراکشان نیز همین جاست.

قبل از هر چیز باید این نکته را یادآوری کرد که در یک دوره بعد از جنگ خلیج و در نتیجه حمله آمریکا به عراق و به قیمت ویرانی آن کشور، ناسیونالیسم کرد در این منطقه به قدرت رسید. احزاب ناسیونالیست کرد در یک دوره معین با استفاده از احساسات مردم به جان آمده از رژیم جنایتکار بعث و توهمت آنها، توانستند سمپاتی بخشی از جامعه کردستان را به سمت خود جلب کنند. در حقیقت بخشی از مردم در این توهم بودند که با بقدرت رسیدن احزاب کرد، بخشی از مشکلات و معضلات آنها از فقر و بی حقوقی تا... کاهش پیدا میکند، چیزی که فوری عکس آن ثابت شد. به دنبال قیام مردم در این منطقه بر علیه رژیم بعث و آزاد سازی شهرهای کردنشین توسط خود مردم، احزاب ناسیونالیسم کرد از کوه ها به داخل شهرها سرازیر شدند و با سرکوب شوراهای مردمی در این منطقه به قدرت رسیدند. مردمی که روزگاری از روی توهمت ناسیونالیستی خود و بعلاوه نفرت عمیق و به حق از دولت مرکزی عراق با رویی گشاده، همیشه درب خانه هایشان به روی پیشمرگان این احزاب باز بود و سفره خود را با آنها تقسیم می کردند، امروزه توسط همین احزاب و همانند هر دولت سرمایه داری دیگری اعتراضاتشان را به گلوله می بندند.

با پرتاب شدن ناسیونالیسم کرد به قدرت در کردستان عراق و با در نظر گرفتن فاکتورهای دیگری در همین رابطه از جمله فروپاشی دیوار برلین و شکست سرمایه داری دولتی که کل قطب "کمونیسم" پرو روس را دچار استیصال و سرخوردگی کرد و تلاش برای استفاده از این اتفاق به نام پایان کمونیسم و برابری طبلی توسط غرب به رهبری آمریکا، چپ بورژوازی و ناسیونالیست در دنیا، پرچم های قرمز خود را کنار گذاشت و مدافع دمکراسی شد و از ادعاهای خود عقب نشست. این ماجرا در حزب کمونیست ایران وقت هم در کنار قدرت گیری ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، باعث شد که ناسیونالیسم چپ در حزب کمونیست هم جان بگیرد و او هم از یک دهه فعالیت کمونیستی خود عقب نشست و به زیر پرچم "ملت و وطن خود" به زیر پرچم جلال طالبانی های آن دیار خزید تا ماندگاری خود را نه در سازماندهی طبقه کارگر و در داخل شهر ها، بلکه به اردوگاه نشینی و زدودن غبار کمونیسم از خود گره بزند و با سیاست انتظار و به امید تکرار این پروژه در آینده، رنگ و روی آنها را به خود بگیرد، به صورتی که حتی از نزدیک تفاوتی جدی میان آنها و اتحادیه میهنی نخواهی دید.

تجربه حاکمیت احزاب کردی در کردستان عراق، تجربه بورژوازی کرد در حاکمیت است و از اول هم قرار نبود که این احزاب منافع طبقه کارگر و مردم زحمتکش را نمایندگی کنند. مشکل ناسیونالیسم کرد یک سری خواسته های فرهنگی بود که به آن جامه عمل پوشاند و قرار هم نبود کارگر و مردم زحمتکش به رفاه و بهبودی برسند. قول بهبود از جناب اینها معلوم بود فریب است و توقع بهبود زندگی از جانب مردم محروم توهمی بیش نبود که سی سال برای این احزاب فرصت خرید، چیزی که امروز دیگر فرو ریخته است.

سه ده حاکمیت احزاب ناسیونالیستی بر اقلیم کردستان و تجربه بیش از سه دهه بیکاری، فقر و فلاکت تحمیل شده، عدم ثبات و آرامش، بیش از سه دهه زن کشی، خشونت علیه زنان، کشتار کارگران، کشتار و ترور کمونیست ها و مردم معترض، ترور و زندانی کردن روزنامه نگاران، سه دهه مزدوری برای دولتهای آمریکا، ایران، ترکیه، سوریه و غیره از جانب احزاب ناسیونالیست کرد و حکومتشان در کردستان عراق، از سوی "حکا" نادیده گرفته می شود و نگران تضعیف و بی اعتبار شدن آن هستند.

احزاب بورژوازی اقلیم کردستان در تمام دوران حکمرانی خود حتی یک قدم در جهت رفاه و آسایش مردم این منطقه بر نداشته اند و حاصل حاکمیت عشیره ای در این سی سال، فقر و فلاکت، جنگ، کمبود برق، کمبود آب، گرانی، بیکاری و عدم خدمات اجتماعی و نهایتا ترور و آدم ربایی و سرکوب و کشتار مردم بوده. مردم کردستان در تمام این سالها با پوست و گوشت و استخوان نابرابری،

آسو سهامی

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در ماه سپتامبر پلنوم یازدهم خود را برگزار کرد، گزارش سیاسی ارائه شده در این پلنوم بیست روز بعد در شبکه های اجتماعی انتشار یافت. گزارش سیاسی به پلنوم به موضوعات متنوعی پرداخته است، از اوضاع جهانی و تشدید کشمکش های آمریکا با چین، از تبدیل خاور دور به مرکز این جدال تا جاده ابریشم چین، از شکست و عقب نشینی آمریکا از خاورمیانه تا قدرت گیری طالبان در افغانستان، وضع عراق و کشمکش دول مرتجع منطقه و... اما و سرانجام لپ کلام پلنوم و قلب تپنده کمیته مرکزی این حزب از "جنبش کردستان" و اهمیت و جایگاه آن فراتر نمی رود. گزارش سیاسی به پلنوم مستقل از ادعاهای مختلف و طرح سیاست به ظاهر رادیکال این حزب در مورد جنبش کارگری ایران و بسیاری نکات دیگر، نهایتا سر از همان جایی در میاورد که جناح دیگر این حزب به رهبری ابراهیم علیزاده در مرکز آن ایستاده است و آن جز تقدیس جنبش کردستان(بخوان جنبش ناسیونالیست کرد) و اهمیت و جایگاه والای آن به عنوان مرکز ثقل فعالیت این جریان نیست. گزارش نشان میدهد که هر دو جناح (کمیته اجرایی حزب کمونیست و کومه له ابراهیم علیزاده) مستقل از خرده اختلافات تشکیلاتی، بند نافشان به "جنبش ناسیونالیسم کرد" عمیقا گره خورده است.

اختلاف مابین هر دو جناح درون این حزب همان اندازه سیاسی و جدی است که ما بین دو کومه له زحمتکشان (که بعد از پانزده سال جدایی به این نتیجه رسیدند که اختلافی ندارند و باید دوباره متحد شوند). من در این نوشته مستقل از تحلیل و ارزیابی های رهبری این حزب از اوضاع جهان که در گزارش سیاسی به پلنوم درج شده است، اساسا به این جنبه و پایه و دل مشغولی های مشترک که جهتگیری هر دو جریان را تعیین میکند خواهم پرداخت. نشان خواهم داد که موتور محرکه هر دو جناح یا جریان در حزب کمونیست و کومه له، جنبش ناسیونالیست کرد است که هر دو مستقل از هر ادعایی نهایتا آنجا خواهند ایستاد و آنجا به هم خواهند رسید. تلاش بر اینست که از دل این نقد هر کارگر و کمونیستی در جامعه را متوجه این مهم کنم که نان خوردن حزب کمونیست و تشکیلات کردستانش (کومه له) از تاریخ کمونیستی گذشته صرفا یک سواستفاده است. بگذار اگر هنوز کسی مانده است که حزب کمونیست و کومه له امروز را میراث دار تاریخ گذشته آن، خوشنامی و اعتبار کار کمونیستی آن بدانند، متوجه شود که چه دگرذیسی تاریخی عمیق و مهم در این جریان اتفاق افتاده است. در این تاریخ البته رفقای زیادی برای بیان حقایق این تاریخ، بیان تحولات در حزب کمونیست دوره منصور حکمت و بعد از آن، ماهیت جریاناتی که به ناحق به نام آن حزب و تشکیلات کردستانش از اعتبار آن تاریخ خورده اند و به آن آویزان شده اند، نوشته اند و گفته اند. نوشته من تأکیدی بر این امر از درون گزارش رهبری این حزب به پلنوم حزبشان است و به این محدود میماند.

اگر چه طی چند سال اخیر اختلافات درون حزب کمونیست ایران و کومه له وارد فاز جدیدی شده است، فارغ از اینکه این اختلافات به کجا خواهد انجامید و آیا انشعابی دیگر در صفوف این حزب را شاهد خواهیم بود یا نه، اما نوشتارهای ارائه شده از سوی جناح کمیته اجرایی، تاکنون از ارائه مشخص تفاوتهای این دو جناح عاجز مانده و موضعگیری های هر دو جناح در قبال رویدادها و موضوعات مختلف، تماماً بر این نکته استوار است که "مستقل از خرده اختلافات تشکیلاتی و یا حتی خرده اختلافات سیاسی که در هر حزب سیاسی امری عادی است، هر دو جناح بند نافشان به یک جنبش و آنهم جنبش ناسیونالیسم کرد، عمیقا گره خورده است." در واقع باید گفت که "در همچنان بر همان پاشنه می چرخد."

در خصوص گزارش سیاسی حکا نیز می توان به نکات مشترک این دو جناح در قبال اوضاع و احوال جهان پی برد و آنرا به نقد کشید و به نکات زیادی از رگه های رفرمیستی نهان در آن پرداخت. اما به اصل موضوع برگردیم و آن هم ناسیونالیسم عمیق و نهفته در بیانیه حزب کمونیست است.

در گزارش به پلنوم در مورد تهدیدات رژیم علیه اپوزیسیون کرد مستقر در کردستان عراق آمده است:

"رژیم جمهوری اسلامی هم مانند دولت ترکیه از یک موضع شونیستی، تجربه حکومت اقلیم کردستان را به رغم تمام ناکامی ها و بیگانگی اش با منافع مردم کردستان عراق را به زیان منافع خود می داند و تضعیف و بی اعتبار کردن بیشتر آن را هدف قرار داده است." (خط تاکید از من است)

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران همانند جناح راست درون خود و دیگر احزاب ناسیونالیست، به شدت نگران تضعیف و بی

قلب تپنده چپ ملی ...

ایران و ترکیه از آن حمایت کنند کدام است؟. این کدام جنبش است که پ ك ك و اقمارش، احزاب دمکرات کردستان ایران و همه گروه‌های ناسیونالیستی با حزب کمونیست ایران و چپها و کمونیستها مشترکا مدافعش هستند!!! غیر از جنبش ناسیونالیست کرد!!!
اپوزیسیون کردستان ایران و ترکیه که باید از يك جنبش مشترك به نام جنبش حق طلبانه کردستان دفاع کنند، برای هر كودك دبستانی که در این جامعه زندگی کند، عیان است که چیست؟. "پ ك ك" و دو "حزب دمکرات" و همه گروه و محافل ناسیونالیستی در این منطقه، با حکومت‌های مرکزی جنگ و اختلافشان بر سر سهم خود است، نه فقر و فلاکت و استثمار این دولتها از گرده طبقه کارگر و محرومین جامعه. "پ ك ك" حاضر بود متحد "اردوغان" باشد به شرطی که اوامر دولت مرکزی در کردستان ترکیه و همه جنایت و توحش علیه کارگر و مردم محروم را خودش اجرا کند، خودش کداخدا و ارباب این مناطق باشد.

دو حزب دمکرات و بقیه نیز در طول تمام تاریخ خود برای تبدیل به بازوی جمهوری اسلامی در کردستان بشرط گماردنشان بر این منطقه کوشیده اند. اینها در دشمنی با کارگر و کمونیسم، در دشمنی با رفاه عمومی و برابری، در دشمنی با آزادی های سیاسی و برابری زن، در دشمنی با کوتاه کردن دست مذهب از زندگی مردم، پایان استثمار و بردگی و... از دولتهای ترکیه و جمهوری اسلامی دست کمی ندارند. لذا جنبش مورد دفاع آنها و حزب کمونیست ایران که گویا همه در آن اشتراك دارند، همان ارتجاع ناسیونالیستی است. کمونیستها در کردستان و حزب کمونیست و کومه له قدیم و قبل از جدایی کمونیسم کارگری هیچ وقت قائل به يك جنبش واحد که خودش و احزاب ناسیونالیست در آن باشند نبود. همیشه جنبش انقلابی کردستان به رهبری کمونیستها و جنبش ناسیونالیستی کرد را به رهبری حزب دمکرات برسمیت میشناخت و قائل به دو جنبش کاملا متفاوت و متضاد "انقلابی و ناسیونالیستی" علیه جمهوری اسلامی بود چیزی که چند دهه است و در رهبری جدید حزب کمونیست توسط ناسیونالیستهای چپ و از جمله هیئت اجرایی حزب کمونیست به يك جنبش واحد مشترك تبدیل شده است.

اگر چه طبقه کارگر به درستی می داند که جنبش کارگری و کمونیستی در کردستان، از جنبش ناسیونالیستی نه تنها مجزاست و اتفاقا در مقابل هم قرار دارند. کارگر و مردم آزادیخواه فراموش نکرده اند که در کردستان هزاران بار اعتصاب و اعتراض کارگری علیه کارفرماهای کرد زبان توسط حزب دمکرات سرکوب شده است. آنها فراموش نکرده اند که به جرم دفاع از منافع کارگر و زحمتکش و عدم باج دهی به حزب دمکرات جریانات چپ و نهایتا خود کومه له و حزب کمونیست مورد حمله مسلحانه حزب دمکرات قرار گرفته اند. کسی که بعد چهار دهه جدال کمونیستها و ناسیونالیستها در کردستان اینها را به عنوان يك جنبش واحد (جنبش حق طلبانه کردستان) معرفی میکند عملا از جیب کارگر و مردم آزادیخواه و به نام چپ و کمونیسم به ناسیونالیسم کرد باج میدهد. اعتراض حزب کمونیست و رهبری آن به این احزاب از انتقادات بقیه ناسیونالیستهای چپ فراتر نمیرود. به همین دلیل است میگویم فاصله اینها در افق با ابراهیم علیزاده (جناح دیگر حزب) اگر صفر نباشد از مو باریك تر است.

اشتراکات حزب کمونیست ایران با پ ك ك و احزاب و گروهای ناسیونالیست و قومی کرد در اپوزیسیون جمهوری اسلامی که به قول گزارش پلنوم "لایم است احزاب اپوزیسیون کردستان ایران در همکاری و هماهنگی با احزاب اپوزیسیون کردستان ترکیه همبستگی و حمایت مردم کردستان عراق و نیروهای چپ و ترقی خواه از جنبش حق طلبانه مردم کردستان ایران و کردستان ترکیه را جلب کنند"، در دنیای واقعی جنبش این احزب است نه جنبشی انقلابی برای حقوق حقه کارگر و مردم محروم. کمیته مرکزی حزب کمونیست جنبش ناسیونالیستها را به عنوان جنبش حق طلبانه کردستان معرفی میکند تا دوستی دیروز خود با آنها و امروز و فردای خود با پ ك ك و پژك و پس فردای خود با دیگری را به نام جنبش حق طلبانه کردستان توجیه کند.

دو حزب دمکرات کردستان در ایران، سازمانهای زحمتکشان و "پ ك ك" و اقمار حاکم بر کردستان عراق، همچنانکه گفتم با رفاه و برابری مردم از حاکمین بر ایران و ترکیه محافظه کارتر و ضد کارگر تر اگر نباشند، دست کمی از آنها ندارند. اگر چنین نبود امروز که احزاب ناسیونالیست کردستان عراق سه دهه است در کردستان عراق حاکمند، بیش از دو دهه است که رئیس جمهور عراق از این احزاب است و در معامله ای با بقیه جریانات ارتجاعی در این کشور، قدرت را میان خود تقسیم کرده اند اما سهم کارگر و اقشار محروم از ثروت و امکانات جامعه از جمله در کردستان عراق حتی از دوره صدام حسین هم کمتر است.

اگر چنین نبود قاعدتا و بر اساس آگاهی وارونه ای که حزب کمونیست تحویل ما میدهد، قاعدتا میبایست در حاکمیت این احزاب و پیروزی جنبش ناسیونالیست کرد عراق یا به قول حزب کمونیست "جنبش حق طلبانه خلق کرد"، لاید گوشه لحافی هم نصیب کارگر

و زحمتکش کردستان عراق میشد. شعارهای رنگین و کارگر پناهی این جریان و سوگند خوردن به سوسیالیسم، با این اهداف عمیق ناسیونالیستی تنها تعارفات شبه چپی است که "ابراهیم علیزاده" بیشترش را نگوید، کمتر نگفته است.

کمیته مرکزی حکا در این "**چه باید کرد؟**" خود، بنا به ماهیت خود در همان توهمی به سر می برد که جناح راست سالهاست به دنبالش است. راهکار این چپ "وحدت طلب" و کمیته مرکزیش ریشه در کنگره ملی کرد و هماهنگی با "پ ک ک" و جنبش همه با همی دارد. این همان حزبی است که در جریان تجربه کانتونهای کردستان سوریه، قند در دلش آب شد و آنرا با کمون پاریس مقایسه می کرد. اکنون هم رهبری این حزب در حقیقت همان هماهنگی و همکاری را در سر دارد که رهبری کومه له سالهاست برای نزدیکی به پ ک ک و پژاک و توافقات فی مابین برایش دست و پا می زنند تا اویزان این نیروی ارتجاعی شود.
آنطرف تر احزاب دست ساز "پ ک ک" در کردستان ایران (پژاک) هر چند وقت یکبار و به بهانه های گوناگون خواستار حل مسئله کرد از راه مسالمت آمیز و مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی است. "پژاک" همان جریانیست که به شهادت مردم منطقه نیروهایشان بدون هیچ مشکلی در پیش چشم نیروها و پایگاه‌های رژیم در مناطق کوه های چل چشمه و اورامانات در رفت و آمد هستند و رژیم هم چشمش را بر حضور نیروهای این حزب بسته است. همان اجزایی که از کولبران و کاسبکاران مرزی باج خواهی می کنند و بعضا آنها را به دلیل خودداری از پرداخت باج به گلوله می بندند و اعضای مستغفی خود را در پیش چشم خانواده شان به قتل می رسانند (در افشای هر کدام از این جنایتها بارها نوشته ایم). در واقع این احزاب همانهایی هستند که در کاتاگوری منطقه در حلقه هلال شیعی قرار دارند و تاکنون شاهد یک موضعگیری منتقدانه و معترضانه از جانب حزب کمونیست ایران در این رابطه نبوده ایم.

مستقل از تلاش این احزاب برای توافق با دولتهای مرکزی، مستقل از رابطه آنها و قرار گرفتن همه و هر کدام در یکی از قطبهای ارتجاعی منطقه ای و باز مستقل از اینکه هر کدام از این احزاب از پ ك ك و اقمارش تا احزاب دمکرات ایران و بارزانی و اتحادیه میهنی و... با یکی از دول جنایتکار رابطه نزدیک و دوستی دارند و بر جنایات آنها علیه مردم کارگر و زحمتکش در کشوهایی که حاکمند چشم پوشی میکنند(حتی مردمی که کرد زبان هستند و اینها سنگ دفاع از آنها را به سینه میزنند)، این احزب ضد کارگردن و هیچ پیروژه و نقشه ترقی خواهانه که بیان فاصله آنها از دولتهای منطقه باشد ندارند. اما اینجا دیگر بحث بر سر ماهیت این احزاب نیست، فکر نکنم هیچ کارگر آگاهی و هیچ انسان شرافتمند و مدافع کارگری به این جریانات و احزاب ارتجاعی و ضد کارگر، ضد برابری و رفاه، ضد جامعه آزاد و انسانی، توهم داشته باشد، این حزب کمونیست و رهبری آن است که احساس اشتراك میکند. این دیگر از نادانی و کم اطلاعی رهبری این حزب نیست، این انتخابی است که چند دهه است کرده اند و علیرغم خرده انتقادات خود از این جنبش، خود تا اعماق در آن فرو رفته اند.

جالب است در مورد اهداف تهدیدات ایران به اپوزیسیون مستقر در کردستان عراق در گزارش پلنوم آمده است:

"جمهوری اسلامی با اعمال این فشارها بر بستر این اوضاع می خواهد تسلیم طلبی را در میان بخشی از نیروهای اپوزیسیون کرد ایران رواج دهد."(خط تاکید از من است)

باید از کمیته مرکزی این جریان پرسید تسلیم طلبی در میان کدام جریانات؟ غیر تسلیم طلبها کدامند که قرار است این تهدیدات تسلیم طلبشان کند!!!! تمام احزاب ناسیونالیستی از دو حزب دمکرات تا دو شاخه کومه له زحمتکشان آرزوی توافق با جمهوری اسلامی دارند و این بخشی از استراتژی این جریانات بوده و هنوز هم هست. از روزی که جمهوری اسلامی سر کار آمده تلاش برای مذاکره و توافق افق حزب دمکرات بوده است. بعلاوه هیچ پیروژه سیاسی آزادیخواهانه و برابر طلبانه در دستور هیچکدام نبوده و نیست و تنها به نام کرد سهم خود از ثروت غارت شده از طبقه کارگر در ایران را از جمهوری اسلامی میخواهند. اینکه جمهوری اسلامی حاضر به دادن سهمی و امتیازی نبوده، دیگر ربطی به عدم تسلیم طلبی این احزاب ندارد. در حقیقت کل جنبش ناسیونالیستی کرد در طول تاریخ در کل منطقه از عراق تا ایران و ترکیه همین استراتژی را دنبال کرده اند، کافیست به تاریخچه هر کدام از این احزاب نگاهی بیافکنیم تا تسلیم طلبی آنها را به وضوح ببینیم.

باید از رهبری این حزب پرسید که این کدام جریان است که گزارش کمیته مرکزی با اما و اشاره و غیر صریح نگران رواج تسلیم طلبی در میان آنها است. اگر منظور جریان "کومه له" سازمان کردستان حزب کمونیست و صفوف حزب خودشان است، خوب همین را به روشنی بیان کنند و اگرمنظور بقیه احزاب است معلوم است کمیته مرکزی یا از دنیا بی خبر است و یا میخواهد با سیلی صورت این احزاب را سرخ نگهدارد و آنها را تلطیف کند.

کمونیست ۲۵۷

در بخش اولویت های ما در کردستان آماده است:

"با پرداختن به این اولویت ها و حضور در تمام عرصه های مبارزه آزادیخواهانه و دمکراتیک است که می توان هژمونی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در مبارزه آزادی خواهانه همگانی و مبارزه برای رفع ستمگری ملی را تأمین کرد. از آنجایی که بار اصلی ستم ملی بر شانه‌های مردم کارگر و زحمتکش و توده‌های فرودست که اکثریت ساکنان این جامعه را تشکیل می‌دهند، سنگینی می‌کند؛ مبارزه برای رفع این ستم بیش از پیش به مبارزه طبقاتی کارگران و مردم زحمتکش کردستان گره خورده است. پس بایستی برای تأمین هژمونی این طبقه و جنبش سوسیالیستی آن در مبارزه برای رفع ستم ملی تلاش نمود."(خط تاکید از من است)

جالب است! این گفته ها و نوشته کمیته مرکزی را با هیچ چسپی نمیتوان به مارکسیسم چسپاند. واقعا مستقل از واژه و تلاش سطحی برای رنگ آمیزی جنبش ملی جهت فریب طبقه کارگر، آدم در این درجه از تعمق رهبری این حزب، انگشتت به دهان خواهد شد. اجازه بدهید در این مورد چند نکته را بیان کنم. اول اینکه هژمنی جنبش سوسیالیستی در مبارزه برای رفع ستم ملی یعنی چه؟ هژمنی در کدام جنبش؟ ستم ملی و مبارزه علیه ستم گری ملی تنها مختص به کمونیستها نیست، بلکه در کردستان جنبشی به نام اعتراض علیه ستم ملی موجود است که ناسیونالیستها در راس آن هستند و یک جنبش ارتجاعی را نمایندگی می کنند که با پرچم رفع ستمگری ملی بر مردم کردستان و با اویزان شدن و سو استفاده از مصائبی که توسط دولتهای مرتجع و مستبد مرکزی بر این مردم اعمال شده است، دنبال سهم خواهی بورژوازی کرد از قدرت هستند.

هم زمان در این جامعه يك جنبش انقلابی و آزادیخواهانه موجود است که پرچم آن در دست کمونیستها است. کارگران و اقشار زحمتکش جامعه برای رفاه و برابری، برای پایان بردگی و استثمار مبارزه میکنند و اعتراض آنها به بی حقوقی هیچ ربط و نزدیکی با اعتراض بورژوای کرد زبان و احزابش و سهم خواهی آنها از حکومت مرکزی ندارد. ناسیونالیستهای چپ با قاطی کردن این دو به عنوان يك جنبش واحد، خاك در چشم کارگر می پاشند و او را به سرباز يك جنبش ارتجاعی دعوت میکنند. اینکه ما کمونیستها خواهان رفع ستم گری ملی هستیم و برایش راه حل بسیار متمدانه داریم، حداقل يك جنبه جدی تلاش ما سد بستن در مقابل ناسیونالیستها است که با پرچم این ستم گری میان طبقه کارگر انشقاق ایجاد نکنند و کارگران در کردستان را فریب ندهند.

"مارکس و انگلس" در بخش اول مانیفست حزب کمونیست این موضوع را به روشنی بیان کرده اند: "تاریخ کلیه جامعه‌هایی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است. مرد آزاد و بنده، پاتریسین و پلبین، مالک و سرف، استادکار و شاگرد - خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلانقطاق، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه‌ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فسای مشترک طبقات متخاصم ختم میگردید، دست زده‌اند."*(مانیفست حزب کمونیست)*

ناسیونال چپهای حزب کمونیست، کل این پدیده را يك کاسه کرده و انرا جنبش انقلابی کردستان نام نهاده اند، لاید ناسیونالیستها نیز به اندازه کمونیست ها انقلابی اند و همه از ناسیونالیست تا کمونیستها باید در این جنبش شرکت کنند و حال کمونیستها باید برای هژمنی خود بر آن با ناسیونالیستها مسابقه بدهند. با توضیحات اینها معلوم است رهبری این جریان میخواهد در جنبش برای رفع ستم ملی که خود آنها و احزاب ناسیونالیستی حضور دارند و هم تابعی از آن هستند بر سر هژمنی با هم جدال کنند و برسر رهبریش با هم دعوا کنند. باید یاد آوری کرد که در یک مبارزه طبقاتی قاعدتا یکی از طرفها انقلابیست و دیگری ضد انقلاب است، نمی توان نماینده بورژوا ناسیونالیسم کرد را انقلابی خواند و بر سر هژمونی و رهبری آن رقابت کرد و یک حزب کمونیستی نمی تواند مبارزه طبقه کارگر و بورژوازی را تنها به مبارزه برای رفع ستم ملی و حداکثر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تقلیل دهد. و همانطور که در بالا به آن اشاره شد، جدال کمونیست و آنتی کمونیست در کردستان نهایتا اجتناب ناپذیر است، جنگ مابین طبقات است که امکان بسیار زیادی دارد به صورت خونین و سراسری روی دهد.

اما باید اذعان کرد که رهبری حزب کمونیست ایران حق دارد. این را بقیه ناسیونال چپها از جمله در این حزب بگرات و در دوره های مختلف تکرار کرده اند. رهبری حزب که قائل به يك جنبش واحد انقلابی در کردستان است و همه احزاب از راست و ارتجاعی تا خودشان در آن حضور دارند و این فرض گرفته میشود و به عنوان يك حقیقت و اصل "مارکسیستی" تحویل صفوف خود میدهند و این جنبش را انقلابی و همه چیز میدانند، امری طبیعی است که برای هژمنی بر این جنبش تلاش کنند و سعی کنند مهر خود را بر آن بکوبند. اما این احکام منشویکی و راست را که همه ناسیونالیستهای چپ و راست خود را در آن شریك میدانند و بر برادری با هم و

←

قلب تپنده چپ ملی ...

مستقل از پاره اختلافاتی تاکید میکنند، ربطی به جنبش کمونیستی ندارد. این تز پوپولیستهای راست و ناسیونالیست در این حزب است که قدمتش به اندازه شکل گیری این حزب است. تفاوت این است که از زمانی که منصور حکمت و رفقایش این حزب را ترک کردند، میدان برای سایر گرایشات در این حزب که تا آنزمان سکوت کرده و به گرایش مارکسیستی تمکین کرده بودند، باز شد.

از آنزمان تا به امروز کردستان و یگ جنبش واحد و تلاش برای هژمنی در آن جنبش خط این حزب بوده است. باید یادآوری کرد که این جهت را ابتدا عبدالله مهتدی در دل جنگ با حزب دمکرات دمکرات داشت و معتقد بود جنگ حزب دمکرات علیه کومه له بر سر هژمنی در جنبش انقلابی کردستان است. این بحث آنزمان بسیار کم‌رنگ تر از چیزی است که رهبری کنونی این حزب بیان کرد است. بحث عبدالله مهتدی همان زمان توسط منصور حکمت نقد شد و ظاهرا همه پذیرفتند. اما اکنون همان بحث توسط به اصطلاح جناح چپ یا مدعی چپ این حزب بسیار راست تر و صریح‌تر و شفاف تر بیان میشود.

از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر و از انقلاب ۵۷ تا به امروز، همواره تلاش کمونیستها این بوده که نشان دهند دو طبقه متخاسم در مبارزات طبقاتی وجود دارند و قاعدتا یکی انقلابی و دیگری ضد انقلاب است، در کردستان نیز اگر کومه‌و حکا خود را نماینده طبقه کارگر می دانند که نیستند، چگونه است که می خواهد این طبقه در راس مبارزات طبقاتی باشد در حالیکه این جریان می خواهد این جنبش را به جنبش حق طلبی، ناسیونالیستی و بورژوایی که هیچ جنبه انقلابی ندارد تبدیل کند و آنوقت بر سر رهبری و هژمونی بر این جنبش با دیگر احزاب ناسیونالیست رقابت کند. اگر این پوپولیسم نیست پس پوپولیسم چیست؟ اگر این سراپا ناسیونالیستی نیست پس ناسیونالیست چیست؟ اگر این تقلیل مبارزه طبقاتی به مبارزه ملی و آشتی طبقاتی نیست، پس چیست؟.

اما براستی باید به درجه چیره دستی و تبحر رهبری حزب کمونیست برای آرایش و بسته بندی شیک، عقب مانده ترین افکار ناسیونالیستی به نام چپ و کمونیسم آفرین گفت. اینها از فرق "کارگر دوستی" و قسم و قران خوردن "سوسیالیستی"، برای فروش جنس بنجل خود در بازار سیاست، آنرا لباس کارگری و زحمتکشی پوشانده اند و گفته اند:

بار اصلی ستم ملی بر شانه‌های مردم کارگر و زحمتکش و توده‌های فرودست که اکثریت ساکنان این جامعه را تشکیل می‌دهند...

واقعا به رهبری این حزب چه باید گفت؟؟؟ ستم گری ملی به مردم کردستان دیگر کارگری و بورژوایی ندارد، چنین ادعاهای را تنها میتوان از روشنفکران چپ خلقی و عمیقا ناسیونالیست شنید. طرف ناسیونالیست است که در لباس چپ حرف میزند و برای فریب و مقبولیت سیاست ناسیونالیستی خود و شیره مالیدن بر سر کارگر و انسان زحمتکش آن جامعه، برای توجیه ناسیونالیسم خود میخواهد بر تن جنبش ملی لباس طبقاتی بپوشاند و به بازار سیاست عرضه کند. اینها واقعا تراوشات ذهنی یک چپ چپروتی است که با کمونیسم سر سوزنی نزدیکی ندارد.

بهر صورت و همچنانکه اشاره شد، گزارش کمیته مرکزی به پلنوم با همه زمین و زمان را به هم بافتن، نهایتان در جنبش کردستان و تقدیس ناسیونالیستی آن، حرف حساب خود را میزند. در تقدیس آن میگوید و وظیفه همه میدانند حولش جمع شوند و از آن دفاع کنند. دفاع از این امر "مقدس" همه مرزهای طبقاتی و منافع مختلف را به حاشیه میراند و همه احزاب از راست تا چپ، از ناسیونالیسم تا گروههای قومی و فاشیستی تا کمونیسم و کارگر را ملزم میکند در مقابل آن سر تعظیم فرود آورند و دور آن جمع شوند. این میعادگاه همه روسای این جنبش از پ ک ک و پژا ک تا احزاب دمکرات ایران و همه و همه است و البته حزب کمونیست ایران و رهبری جناح "چپ" آنهام بلندگو در دست در کنار جناح به اصطلاح "راست" خود در کنار هم، کارگران و زحمتکشان را دعوت به خوردن آب این جنبش و غسل تعمید و پیوستن به آن میکند. اینجا است که قلب تپنده راست و چپ درون حزب کمونیست و همه اهالی "ملت کرد" بدون مرز و دیوار و فاصله با هم میزند.

نوامبر ۲۰۲۱

منابع:

- گزارش سیاسی پلنوم یازده حزب کمونیست ایران
- مانیفست حزب کمونیست "مارکس و انگلس"
- درس های انقلاب "لنین"
- ارزیابی مصوبات پلنوم کم.م.کومه‌له - جنگ با حزب دمکرات و مسأله هژمونی در "جنبش" (منصور حکمت)
- ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری (منصور حکمت)

مردم و بحران آب، حاکمیت بی جواب

گفتگوی رادیو نینا با آذر مدرسی

هر مطالبه و یا اعتراضی را با خشونت جواب می دهد، مسئله مهم این است امروز دیگر قدرت اعمال این خشونت و سرکوب را ندارد و مردم دیگر در مقابل خشونت حاکمیت عقب نمی نشینند.

مشخصه دیگر اوضاع امروز این است که جمهوری اسلامی ناتوان از جواب دادن به کمترین مطالبه رفاهی و معیشت مردم است. ورشکستگی و بن بست اقتصادی، فساد مالی بنیادی و سیستماتیک در این حکومت چنان عمیق است که همه چیز به نقطه آخر رسیده بطوریکه جمهوری اسلامی حتی امکان سر سوزنی عقب نشینی در مقابل مطالبات مردم را ندارد. با این اقتصاد ورشکسته مطالبه میلیونها شهروند این جامعه، کارگران، بازنشستگان، معلمان، پرستاران، رانندگان و کشاورزان را نمی توانند بدهند. شما با یک جامعه ای روبرو هستید که به حق توقع بالایی از زندگی، از رفاه، از آزادی و ... دارد و با اعتماد به نفس و خشمگین حق خود را میخواهد و حکومتی با بن بست اقتصادی و ناتوان از رودرویی مستقیم با این لشکر میلیونی!

کاری که جمهوری اسلامی در اصفهان می کند ابراز قدرت نیست بلکه تلاش برای نشان دادن قدرت خود، آنهام در اوج استیصال است. نیروهای اوباش را می فرستند مردم را مرعوب کنند اما با یک تعرض کوتاه از طرف مردم پا به فرار می گذارند. زاینده رود خشک شده اما سنگ های کف آن امروز اسلحه زنان و مردان و جوانانی شده است که علیه جمهوری اسلامی و نیروهای انتظامی و بسیجی ها و... به میدان آمده اند.

آسو فتوحی: در راستای اینکه شما هم اشاره کردید، دو مسئله وجود دارد که به هر دو آن خواهیم پرداخت. یکی اینکه حاکمیت هیچ جوابی برای مسئله ندارد اما پزهایی را به خود می گیرد و دیگر اینکه بعد از هر حمله و تلاش برای سرکوب، که شما هم بدرست به آن اشاره کردید، با مقاومت مردمی روبرو می شود. اما حاکمیت می بیند که با جدیت بیشتر معترضین برای حق خواهی روبرو می شود و در ادامه شاهد آن هستیم که سیستم از ترس اینکه خطر از دست دادن موقعیت و به خطر افتادن کلیت حاکمیت متوصل به انواع حربه ها و اقدامات می شود، مثلا یک روز بعد از حمله به اعتراضات اصفهان شاهد این بودیم که سخنگویان حکومت آتش زدن چادر ها و خشونت شکل گرفته علیه کشاورزان در اصفهان را به اشخاص درون جمعیت منتسب کردند و یا شاهد این بودیم که حاکمیت با گسیل نیروهای خودش در لباس و ظاهر مردم معترض با سر دادن شعار های سطحی و غیر واقعی که هیچ ربطی هم به خواست مردم نداشت سعی در تحریف مطالبات کشاورزان و مردم معترض داشتند و این مسئله راهم بعضا بعضی از جریانات اپوزسیون دامن می زدند و تلاش در هایجکت کردن خواسته ها و مطالبات مردم داشتند.

سوال این است که اگر حاکمیت از سر نمایش به اصطلاح قدرت به هر نوع صدای حق خواهی و مطالبه گری حمله می کند پس چرا وقتی با جواب خشم، اتحاد و یکپارچگی مردم روبرو میشود مستاصل دست به دامان این نوع اقدامات می شود و در ادامه همین بحث چه جمهوری اسلامی و چه جریانات نا مربوط به خواست مردم چقدر می توانند به ربودن و یا تغییر مسیر خواست مطالبات و مبارزات بر حق مردم موفق شوند؟

آذر مدرسی: یکی از دلایلی که جمهوری اسلامی سعی می کند در میان مردم تفرقه بیناندازد دقیقا ناتوان بودن ماشین سرکوبش در برابر مردم است. وقتی که سرکوب دیگر جواب نمی دهد، وقتیکه تلاش برای مرعوب کردن مردم جواب نمی دهد و برعکس مردم خشمگین تر و با اعتماد به نفس بیشتری به میدان می آیند، وقتی که این نوع تعرض ها از طرف مردم با نشانه گرفتن تمام بنیادهای آن حاکمیت، از ولی فقیه تا آخرین بنیادهای آن، و شعار های "مرگ بردیکتاتور"، "مرگ بر جمهوری اسلامی" جواب میگیرد، حاکمیت ناچار است با هر ترفندی از "دلسوزی" بخشی از حاکمیت و "درک" مشکلات مردم از طرف آنان تا تلاش در ایجاد تفرقه و اشفاق در صفوف مردم در دستور میرود.

البته مدتهاست رابطه مردم و جمهوری اسلامی وارد این مرحله شده است. مدتهاست مردم می دانند معضلات محیط زیستی در آن جامعه، منجمله بی آبی امروز، بلایای طبیعی نیست. اگر بتوان سیل و باران و زلزله را گردن طبیعت انداخت، اما خشکسالی که سالهاست درایران موجود است و تخریب محیط زیست اساسا بدلیل بی مسئولیتی و سود جویی حاکمیت و بازکردن دست بخش های مختلف بورژوازی برای کشیدن عصاره زمین برای سودآوری، اتفاق افتاده است و به همین دلیل هم به حق مردم از کشاورز، کارگر تا سایر بخشهای مردم انگشت اتهام را به طرف جمهوری

آسو فتوحی: بیش از دو هفته است که شاهد اعتراض و حق خواهی کشاورزان در اصفهان هستیم. کشاورزانی که به امید طرح و یا جوابی روشن و عملی از طرف مسئولین در بستر زاینده رود چادر زده بودند و مطالباتشان را بسیار روشن و متمدنانه به جامعه و جهان رساندند. اما بعد از گذشت چند روز نیروهای سرکوبگر امنیتی و انتظامی این تحصن را به خشونت کشاندند و همانطور که همه شاهد بودیم با حمله و با به آتش کشیدن چادرهای آنها بستر زاینده رود و شهر اصفهان را به میدان جدال خونین و تعرض نیروهای مسلح حاکمیت به مردم بی دفاع تبدیل کردند.

قبل از هر چیز اجازه بدهید این سوال را روی میز رهبری حزب حکمتیست بگذاریم: مردم مطالبه آب بعنوان جدیترین مایه ادامه حیات بشریت را از یک دولت یا حکومت دارند، مطالبه ای بشدت پایه ای و طبیعی که چیزی جز خواست ادامه حیات و ادامه زندگی بشریت نیست. اما حتی این مطالبه طبیعی با تیر و تفنگ و گسیل نیروهای امنیتی و سرکوبگر به میدان جواب می گیرد.

آذر مدرسی ضمن خوش آمد گویی، لطفا تحلیل خودتان را در مورد این سوال مردم برای ما بگویند چرا مطالبه رفاه و آسایش و امنیت، معیشت و سفره خانواده ها، دستمزد و امثال این مطالبات که از ابتدایی ترین حق هر انسانی است با خشونتی افسارگسیخته از طرف جمهوری اسلامی جواب میگیرد؟

آذر مدرسی: فکر نمی کنم هیچ کسی، چه جوانان بیست یا هجده ساله در ایران و یا چه سالمندان آن جامعه کسانی که از روز اول به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی را دیدند و تجربه کرده اند، یک جمهوری اسلامی غیرخشن را به یاد داشته باشند. فکر نمی کنم آن جامعه به حق هیچ تصویر دیگری از جمهوری اسلامی جز حاکمیتی که کمترین حق خواهی و ابتدایی ترین مطالبه مردم برای سر سوزنی بهبود را بدون سرکوب و یورش اوباش شان به خیابان، بدون سرازیر کردن قمه کشها و اسید به دستان و تفنگدارشان به خیابان داشته باشند. تصویری هیچ کس از جمهوری اسلامی، حاکمیتی که در مقابل جامعه و مردم سرسوزنی مسئول است، سرسوزنی امر ادامه حیات و بالا بردن سطح زندگی رفاه، آزادی، شادی سعادت آن مردم مسئله اش است، ندارد. هیچ کس تصویری از اینکه زیر حاکمیت جمهوری اسلامی میتوان با مبارزه و اعتراضاتی که در تمام جهان سنت و در جریان است، به مطالبه ای رسید را ندارد. این تصویر که شما تحصن می کنید، اعتصاب می کنید، اعتراض می کنید، تجمع می کنید ودر یک کشمکش به اصطلاح غیر خشونت آمیز با قدرت حاکمه و با کارفرما و ... سعی می کنید مطالبات خود را تحمیل کنید و به مطالبه ای میرسید، را ندارد. رابطه مردم با همه دولت ها رابطه ای ملو از کشمکش است و دستیابی مردم به مطالباتشان تابعی است از توازن قوای بین مردم و حاکمیت. در بسیاری از کشمکشها لازم نیست به دست بردن به اسلحه کشیده بشود، بسیاری از جا ها لازم نیست کسی کشته بشود و کشمکشی است که با اعتصاب و اعتراض و ... پیش می رود. رابطه حاکمیت با مردم در ایران شامل این موارد نمیشود. در ایران تاریخا هر اعتراضی با خشن ترین روش سرکوب شده یا تلاش شده سرکوب شود. مردم در ایران حاکمیت در ایران را با خشونت، سرکوب، با اینکه هر مطالبه ای با تفنگ و تیر جواب میگیرد، با عدم مسئولیت و سلب مسئولیت کامل از خود حاکمیت در مقابل خواسته های مردم می شناسند.

برخلاف ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، که دوره پروپا و احساس قدرت جمهوری اسلامی بود، و حاکمیت از موضع قدرت تلاش می کرد انقلاب را سرکوب کند و مردم را به خانه بفرستد، تلاش میکرد جنبش حق زن، جنبش کارگری و یا مردم کردستان را سرکوب و به خانه بفرستد، این دوره شما قدرتی را در حاکمیت نمی ببینید که وارد جدال رودرو با مردم معترض و خشمگین شده و می تواند سرکوب کند. تصاویری که می بینیم، تصاویر حکومتی قدرتمند در مقابل مردمی که قدرت سرکوب و ارعاب دارد نیست. چیزی که مردم در اصفهان تجربه می کنند، در آبان تجربه کردند، در دی ماه تجربه کردند، در اعتراضات کارگری ، در اعتراضات سایر بخشهای جامعه تجربه می کنند حاکمیت قدرتمندی نیست که آمده سرکوب کند و قدرتش را هم دارد. بر عکس حاکمیتی را میبینند که در اوج استیصال، در اوج ناتوانی دستگاه سرکوب خود تلاش می کند با پز قدر قدرتی، قابلیت سرکوب کردن مردم را از خود نشان دهد. پزی که با اولین تعرض مردم خشمگین شکسته شد. در اعتراضات مردم اصفهان رژه نیروهای نظامی را می بینیم که در برابر مردمی که سنگهای زاینده رود اسلحه شان است پا به فرار می گذارند. موتورسوارهای جمهوری اسلامی را می بینیم که ظاهرا آمده اند مردم را بترسانند اما در مقابل کمترین تعرض جوانان اصفهان فرار می کنند. جمهوری اسلامی همیشه و تاریخا

مردم و بحران آب، ...

اسلامی و حاکمیت می گیرند.

امروز اینکه خشک شدن زاینده رود بلای طبیعی نیست، خشک شدن زمین در بخشهای دیگر آن جامعه بلای طبیعی نیست، بلکه نتیجه سیاست آگاهانه سیستماتیک حاکمیتی است که باز نه فقط سر سوزنی به زندگی مردم و حتی به منافع طولانی مدت خود نگاه نمی کند، بلکه حتی از آخرین عصاره های زمین و تخریب محیط زیست برای سودآوری نمیگذرد، داده مردم در ایران است. در نتیجه مردم کلا به حق حاکمیت را نشانه گرفته اند و تلاش برای به اصطلاح مرعوب کردن با عکس العمل تندتری از جامعه روبرو می شود.

حاکمیتی که ناتوان از سرکوب کردن است تلاش می کند این اعتراضات را هایجکت و یا منحرف کند. شاهدیم که انواع شایعات راه انداختند. اگر کسی میدیا رسمی و دولتی و سخنگویان باصطلاح حاکمیت را تعقیب کند متوجه این تلاشها مشود. روزی اعلام می کنند که این اختلاف بین کشاورزان اصفهانی و کشاورزان خوزستانی است و این که گویا خوزستانی های "عرب" به اصفهانی های "فارس" معترض هستند و ریشه اعتراضات در این اختلافات است و به این وسیله سعی می کنند به این اعتراض رنگ منطقه ای و قومی بزنند. در این میان یک عده از جریاناتی که بنظرمن ازسر غیراجتماعی بودن ویا نادانی، البته اگرریگی در کفش نداشته باشند، تلاش می کنند که اعتراض به حق مردم در خوزستان، در شهرکرد، اصفهان و در سیستان وبلوچستان در تهران و در تمام جامعه را برای زندگی انسانی تر را به اعتراض بخشهای مختلف مردم علیه هم و سهم آنها از نعمات ناموجود در جامعه قلمداد کنند و تبلیغات جمهوری اسلامی را که اصفهانی ها به خوزستانی ها معترض اند و یا اصفهانی ها به شهر کردی ها معترض اند و ... را تکرار میکنند. جواب این تبلیغات را یکی از زنان در شهر اصفهان خیلی روشن داد که این تفرقه انداختن ها بیهوده است و به حمایتهای بخشهای مختلف مردم از شهرها و مناطق مختلف از هم اشاره کرد. جواب این تبلیغات را بخشهای مختلف مردم از اعتراضات کشاورزان و مردم اصفهان به روشنی دادند. بطور نمونه خانواده های کشته شدگان آبان از مردم معترض اصفهان حمایت کردند، کارگران هفت تپه حمایت خود را اعلام کردند، شهرکرد به حمایت برمیخیزد، تبریز شلوغ میشود... در نتیجه این تلاش هم با شکست روبرو شد، یکم با اعلام رسمی اینکه این تفرقه اندازی را کنار بگذارید چونکه جواب نمیگیرد وما همه متحدیم و ما همه علیه فساد و علیه مافیای که در قدرت است ایستاده ایم و در حمایت بخش های دیگری از مردمی که با همین معضل روبرو هستند و مانند مردم اصفهان و کشاورزان اصفهان مسبب را حاکمیت می دانند را جواب داده شد.

اما در مورد تلاش برای هایجکت کردن توسط نیروهای سیاسی بویژه راست. ببینید این نیروها همیشه این تلاش را کرده اند. بخصوص جریاناتی که کمترین نفوذی در جامعه دارند سعی می کنند که این اعتراضات را هایجکت کنند. همه ما تصاویر تعدادی که شعار بازگشت به گذشته را میدهند (البته با حذف توضیح گزارش دهنده که میگوید اینها همان بسیجی ها و پارچه های سبز را از سرشان باز کردند و حالا میخواهند رنگ بازگشت به گذشته را به اعتراضات بزنند) را در میدیای اجتماعی این منتشر شده است را دیده ایم. این نوع تبلیغات و این نوع تلاش ها شاید بتواند آن هم برای چند صباحی محافلی را در هیئت حاکمه امریکا و کشور های غربی قانع کند که این نیروها نیروهای جدی در آن جامعه هستند اما در بطن جامعه، در میان مردمی که در بستر زاینده رود اعتراض می کنند و با حاکمیت درگیر هستند، چنین سوءاستفاده ای از اعتراضاتشان با انزجار روبرو میشود و بیشتر و بیشتر از چنین جریاناتی فاصله می گیرند و بیشتر و بیشتر متوجه ضدیت این جریانات را با زندگی امروزشان و با اعتراضشان برای آب، برای نان، برای آزادی و سعادت می شوند. در نتیجه فکر می کنم این تلاشها در محل جواب مناسب خود را از طرف مردم میگیرد اما می تواند در دنیای لایبسم، که این نیروها فقط در آن دنیا زندگی می کنند، برای چند صباحی چندرغازی اعتبار وامتیاز بخرد. خوشبختانه دنیای اینترنت امکان دسترسی به اطلاعات واقعی را به همگان میدهد و تشخیص این تقلب که اعتراضات سه سال پیش در یک گوشه ای و شعاری به نفع رژیم قدیم را و به اسم اعتراضات امروزه اصفهان باز پخش می کنند، چندان سخت نیست. مردم هوشیارتر و بادرایت تر از این هستند و به این جریانات به عنوان دشمنان بخشا نادان خود برخورد می کنند و آنها را می شناسند.

آسو فتوحی: در صحبت قبلی تان نکته ای بود که جدیدا در حاشیه این اعتراضات اتفاق افتاده و به آن اشاره کردید و آن اینکه در اوج این بحران بی آبی در خوزستان، اصفهان، تبریز، شهرکرد و کل ایران که اعتراضاتی در این خصوص است، ابراهیم رئیسی اعلام کرده که ایران حاضر است مشکل کمبود آب کشور های عضو اِکو

را حل بکند وبه این کشور ها آب صادر کند. البته نمونه های زیادی از این نوع عملکردها را داریم. مثلا موقع آتش سوزی های وسیع در جنگل های ایران و کشور های حوضه مدیترانه که همزان اتفاق افتاده بود، ایران عاجز از کنترل حریق و آتش سوزی کشور خود اعلام آمادگی می کرد که به دیگر کشورهای از همه لحاظ کمک و تجهیزات بفرستد، شما فکر می کنید ماجرا چیست و این رفتار و اعلام موضع نشان از چه چیزی در این حاکمیت است؟

آذر مدرسی: ببینید جمهوری اسلامی مثل هر دولت دیگری باید از نظر "مجامع بین المللی" و در روابط دیپلماتیک خود با کشورهای دیگر، تصویر یک حاکمیت لایق و توانارا از خود بدهد. این ادعاها و "سخاوتمندی" ها را بنظر من باید به این عنوان دید. جمهوری اسلامی مانند هر دولت دیگری باید قیافه یک حاکمیت لایق، حاکمیتی که در قبال کشورهای دیگر احساس مسئولیت می کند را به خود بگیرد و حتی ممکن است مواردی در اوج درماندگی یا بی مسئولیتی در حل معضلات شهروندان خود کمکهایی به کشورهای دیگر هم بکند. جمهوری اسلامی در عین حال و علاوه بر حفظ ظاهر، برای حفظ توازن قوای مناسب بین خود و قدرتهای دیگر منطقه به چنین پز دادن ها و مهمتر ادقاقات عملی در کمک به کشورهای دیگر احتیاج دارد. همانطور که از طریق موشدوانی یا گسترش تروریسم و ... قدرت نظامی خود را در منطقه نشان میدهد، از این طریق هم سعی می کند که خود را هم شان کشورهای دیگر و به اصطلاح مسئول و قابل نشان دهد و توازن قوایی را حفظ کند. اما از زاویه دیگر این پز و ادعا که "من قادر هستم معضلاتی که خودم تا خرخره در آن گرفتار شده ام و توانایی جوابگویی را ندارم" اما قادر هستم به کشورهای دیگر کمک کنم، خشم و نفرت مردم را علیه شان بیشتر میکند. عکس العمل مردم به چنین ادعاهایی از حکومتی که توانایی تامین برق مملکت را ندارد، توانایی تامین آب مملکت را ندارد و مملکت را با خشک سالی وسیع و نشست کردن زمین و عصاره زمین را کشیده و آن جامعه و مردم را با نابودی محیط زیست روبرو کرده، حکومتی که قادر به مقابله با آتش سوزی های وسیع نیست، قادر به مقابله با سیل و زلزله و نه فقط پیشگیری آن بلکه حتی امکان نجات و رسیدگی به وضعیت زلزله زدگان و سیلزدگان را هم ندارم، حاکمیتی که آوار این ناتوانی ها و آوار این بی مسئولیتها و آوار این بی لیاقتی ها سرش ریخته است، تنها و تنها خشم و نفرت بیشتر از کلیت این نظام است. مردم حق دارند بگویند اگر شما لیاقت، امکانات، توانایی، پول و ...دارید چرا خرج شهروندان جامعه ای که بر آن حاکمیت هستید، نمی کنید؟!

مردم اینها را به مناسبتهای مختلف گفته اند و می گویند، میگویند اگر در خزانه این دولت و حکومت پولی هست چرا خرج مملکت خودتان نمی شود؟! چرا خرج شهروندان آن جامعه نمی شود؟! اگر توانایی برای مقابله با بلایای طبیعی هست چرا در خود این مملکت بکار برده نمی شود؟! در نتیجه بازتاب این تلاش، برای بهبود موقعیت جمهوری اسلامی در معاملات و معادلات بین المللی جمهوری اسلامی، نفرت بیشتر مردم و خشمگین تر کردن مردم و رادیکال تر شدن مقابله مردم با حکومتی است نالایق که ناتوان از جواب دادن به مسائل و نیازهای مردم جامعه خودش است. حکومتی مرتجع، غیر مسئول و فاسد!

آسو فتوحی: آذر مدرسی شما به خشم مردم اشاره کردید، بعنوان آخرین سوال و بخش پایانی برنامه در کل شما موقعیت اعتراضی مردم درتقابل با حاکمیت را در این دوره چطور ارزیابی می کنید و به عنوان حزب حکمتیست (خطر رسمی) که نقش جدی در تفکیک افق مبارزاتی و مناقق متفاوت طبقاتی در تقابلهای امروز را دارد فکر می کنید گره گاه ها و چه باید کردها، نقاط ضعف و خطر و نقطه قدرتها در مبارزات امروز چه مولفه ها و فاکتور های هستند؟

آذر مدرسی: جمهوری اسلامی مدتهاست که روی آتشفشانی نیمه روشن نشسته است. اگر به چند سال گذشته ایران و فضای سیاسی آن نگاه کنید مشخصه این جامعه نه قتل سلیمانی و ترور او است، نه انتخابات رئیس جمهوری و نه آینده برجام و رابطه ایران با دول غربی یا شرقی و این چند سال ایران یک کانون بحران سیاسی، کانون بحران و اعتراضات مردمی و گسترش و رشد این اعتراضات است.

اگر دوره ای اساسا اعتراض کارگران برای پرداخت دستمزدهای معوقه را داشتیم، امروز در کنار اعتراض کارگران به بی آیندگی مراکز تولیدی، اعتراض معلمان، باننشستگان، پرستاران، رانندگان تاکسی و حالا کشاورزان ، کارگران شهرداری، کارگران معدن و کارگران بخشهای مختلف و اقشار مردم در بخشهای مختلف را علیه فقر گسترده، علیه نابودی محیط زیست، علیه بی امکاناتی مطلق همه بخشهای کارکن و زخمکش در این جامعه، را در ابعادی گسترده تر و عمیقتر داریم. در نتیجه موقعیت مردم و جمهوری اسلامی یا رابطه مردم با جمهوری اسلامی خیلی روشن رابطه مردمی است که حکومت را نمیخواهند، برای به زیر کشیدن آن

کمونیت ۲۵۷

قد علم کرده اند و حکومتی که به سختی دارد حکومت می کند. مهمترین مسئله امروز خلاء وجود یک قدرت و یک آلترناتیو قوی است که مردم به آن امید ببندند. این مولفه ای است که امکان ادامه حیات را به جمهوری اسلامی اداه است.

موقعیت امروز مردم موقعیتی بسیار قدرتمندتر و رادیکالتر از دوره های گذشته، موقعیتی متحدتر، متشکل تر و با خودآگاهی بسیار بیشتر نسبت به گذشته است.

ما تا چند سال پیش این درجه از همبستگی واتحاد که "صورت مسئله همه ما یک مسئله است و آن وجود حاکمیتی فاسد و غیر مسئول و پوسیده و ارتجاعی است"، را به این صراحت از طرف بخشهای مختلف مردم، نه فقط فعالین کارگری، نمی شنیدیم.

در مورد اینکه چه باید کرد یا چه نباید کرد، مردم برای زندگی انسانی تر و مرفه و آزادتر مبارزه می کنند و این طبیعت انسان است که همیشه برای یک زندگی انسانی تر مبارزه کند. مسئله این است که نیروهای سیاسی چه می کنند و چگونه این مبارزه را رهبری، هدایت و به مقصد میرسانند.

من اینجا خطابم به هر کسی است که خود را کمونیست می داند. اگر ما کمونیست ها، بخصوص کسانی که خود را با این حزب تداعی می کنن، همیشه دخیل و در راس این مبارزات نباشیم، اگر ما مبشر اتحاد و سازمان دادن مردم نباشیم، اگر ما مبشر یک آینده انسانی نباشیم و اگر ما مبشر این درجه از همبستگی عمیق انسانی در آن جامعه نباشیم، پیروزی این جنبش رادیکل با مطالبات عمیقا عدالتخواهانه تضمین شده نیست. اینطور نیست که نیروهای ارتجاعی نمی توانند رنگ خود و افقهای ارتجاعی خود را به آن نزنند. ممکن است بدلیل درجه بالای آگاهی مردم و نفود کمونیسم و چپ و رادکیالیسم در میام مردم کار این نیروهای راست و ارتجاعی سخت تر شود، اما غیر ممکن نیست. هیچ چیزی تضمین شده نیست و به این دلیل حضور دائمی، ایفای نقش جدی ما کمونیستها حیاتی است. وقتی میگویم نیروی ارتجاعی بخشی از آن در خود حکومت است که در مورد تلاشهای آنها برای ایجاد تفرقه در میان مردم معترض و رنگ قومی و ... زدن به آن، بخش دیگری نیروهای ارتجاعی و قومی هستند که از قومی شدن اعتراضات نفع میبرند و با حاکمیت همصدا میشوند، نیروی دیگر ناسیونالیستهای پرو غرب اند که سعی می کنند پرچم بازگشت به گذشته را به پرچم اعتراضات تبدیل کنند .

در نتیجه شاید باید دقیقتر این سوال را پرسید که این مبارزه برای پیش رفتن بیشتر خود مستلزم حضورقویتر و جدیتر و فعالتر چه نیروهایی است. من فکر می کنم بدون حضور فعالتر و قویتر کمونیستها و بویژه حکمتیستها، از هر بخشی از جامعه هستند، دانشجو، کارگر، معلم، باننشسته، پرستار، کشاورز،... در متحد کردن، در افق روشن و رادیکال دادن به مردم، در افشای توطئه های که احزاب و جریانات ارتجاعی، از جمهوری اسلامی تا نیروهای بورژوایی در اپوزیسیون، علیه مبارزات مردم و خنثی کردن آنها پیروزی این مبارزه تضمین شده و ممکن نیست.

اگر ما در سازمان دادن مردم در شوراهای خود و اعمال قدرت مردم خود حضور فعال نداشته باشیم، اگر در اعتماد به نفس دادن و آماده کردن مردم برای دفاع از خود، (وقتی دفاع از خود را می گوئیم منظورم الزاما اسلحه گرم نیست) مردم اصفهان از سنگهای بستر زاینده رود برای دفاع از خود استفاده بسیار مفیدی کردند، تلاش نکنیم، این اعتراضات می تواند به نتیجه نرسد. می تواند مردم را خسته و مستاصل کند و در طولانی مدت به نتیجه نرسد.

در نتیجه کمونیستها می توانند و باید هدایت کردن این اعتراضات، افق روشن آن، قدرتمند تر کردن آن را تامین کنند. اگر می خواهیم این مبارزات به نتیجه برسد و اگر یک زندگی انسانی تر برای آن جامعه می خواهیم باید هر چه سریعتر و بیشتر ازاین دخیل شویم. یک امر مسجل است آنهم اینکه این اعتراضات بدون حضور کمونیستها قطعاً نمی توانست تا این لحظه اینچنین متحد و رادیکل پیش برود. این درجه از همبستگی بدون حضور کمونیستها و بدون تلاش آنها پیش نمی آمد و پیشرفت بیشتر این اعتراضات حضور فعالانه تر، آگاهانه و نقشمند تر و وسیعتر کمونیستهای را می خواهد که در طول این مبارزات و در لحظه به لحظه آن نقش ایفا کنند.

امروز مردم در موقعیت بسیار بسیار مناسبتری هستند. اما من فکر می کنم هر چه این موقعیت بهتر می شود حضور نقشه مند و هدفمند و گسترده تر کمونیستها را بیشتر می طلبد. بخاطر اینکه دشمنان رنگارنگ تری، از حاکمیت گرفته با سرکوب و توطئه تا نیروهای بورژوازی برای هایجکت کردن اعتراضات، علیه آن به میدان می آیند. از این زاویه حضور بسیاروسیعتر و فعالتر کمونیستها حیاتی است.

*با تشکر از رفیق آرام خوانچه زر برای کتبی کردن مصاحبه

در رویارویی طبقاتی در ایران "قانون کار" به آینده تعلق دارد

مصطفی اسد پور

"در بسیاری از مجموعه های دولت، قوانین کار رعایت نمیشد و به همین دلیل به آن ها ابلاغ کردیم که قانون را رعایت کنند" (عبدالملکی، وزیر کار)

فضای رسمی کارگری در ایران تحت الشعاع یک عبارت است: "قانون کار را اجرا کنید!" اما این قانون استخوان لای زخم است و از "اجرا" سر باز میزند. وزیر کار با همه پافشاری بر سر اجرای قانون کار، همزمان هدف کمپین تبلیغاتی خانه کارگر، دقیقاً به دلیل "خیانت در اجرای قانون کار" قرار دارد. اگر به خانه کارگر، اگر به اظهارات وزیر، اگر به مراجع "اجرای کامل قانون کار" باور کنیم، در آن صورت کمتر جایی در دنیا را میتوان یافت که تکلیف قانون کار در آن تا این حد هردنبیل و مورد مناقشه باشد. بعد از سیزده دولت و سیزده دوره مجلس، یک دوجین رئیس جمهور و یک جفت امام و بیشمار قد و نیم قد خبره و نگهبان و مجتهد و وزیر و کارشناس، یکبار دیگر خدم و حشم خانه کارگر آفتابه به آبروی مبارک میگیرند که "آیا آقایان قانون کار را مطالعه کرده اند؟! " تاریخ سی ساله کارگری در ایران وزارت دادگستری داشته، وزیر کشور و عمارت عدالتخانه و زندان و گماشته و شلاق چی آن، دقیقاً با ارجاع به قانون کار، دمار از زندگی و روزگار هزاران هزار کارگر "خاطی" و "قانون شکن" در آورده است. از وزارت کار تا خانه کارگر هر برداشتی از خود داشته باشند دیگر باید حرف دهان خود را چک کنند، همه چیز بکنار، بالاخره بحث برسر یک اصطبل از شارلاتانهای حریص و افسار گسیخته است یا یک حکومت با ادعای دولت و تمدن و جمهوری!؟

سیطره بی چون و چرای قانون کار بر جزئیات هستی قریب چهل میلیون خانواده کارگری به معنای دقیق کلمه هولناک است. سی و یک سال پیش مالکیت خصوصی بر ابزار تولید دهها میلیون کارگر ناچار از تامین معاش را کت بسته در مقررات قانون کار تحویل ننگین ترین سودای سودجویی و استثمار در تاریخ جهانی داد. این قانون مصوبه سال ۱۳۶۹، در اوج سرکوب خونبار جمهوری اسلامی، فضای در هم کوبیدن هر نشانی از آزادیخواهی و مقاومت را یکسر از زندانها به کارخانه ها منتقل کرد. در سابقه قانون کار در تمام سطوح مقننه و قضائیه و اجرایی جز ردالت و پستی و فریب نکبت بار نمیتوان سراغ گرفت. در عرض سی سال کل جامعه ایران بنا به منطق سود سرمایه چندین بار، و هر بار با شکافهای عظیم طبقاتی و بر مبنای کار و سیه روزی طبقه کارگر شخم زده شد؛ و قانون کار تنها به چند تبصره نیاز داشت تا همچنان از پس ماموریت خود علیه طبقه کارگر بر بیاید.

اما برای عالم و آدم عقل و هوش سرشاری لازم نیست که ببیند و تشخیص بدهد، همزمان با دندانهای شیری تجربه کند که او در ایران پا به یک توحش طبقاتی بورژوایی گذاشته است. پنجره اتاق "کشف قوانین" خانه کارگر رو به هر جهنم دره ای باز شود، اما در آن جامعه کف خیابانها در همه لحظات و در هر تماس، بی وقفه همه درها بر روی پاشنه "قانون کار" میچرخد. با کمال پوزش، متخصصین خانه کارگر چرند مییافتند، "قانون کار" آیات و احکام و متون آسمانی خیرخواهانه بیطرف نیست که آدمها باید بخوانند و اجرا کنند. "قانون کار" همیشه و همه جا شرط و شروط طبقه حاکمه برای طبقه کارگر جامعه است که چگونه و با کدام شرایط حق دارد زنده باشد، تا وجودش و کارش سود مورد نظر و مطلوب سرمایه را فراهم آورد. برای طبقه حاکم متن قانون کار نه تثبیت چیزی به نفع کار گر جامعه بلکه شروع توطئه و تخطئه طبقه حاکم علیه کارگران است. این دقیقاً همان چیزی است که در ایران در جریان است. قانون کار حکومت اسلامی سرمایه در ایران در بهترین حالت، عبارتند از مجموعه ای از بندهای مغشوش و مبذّل و ناقص از مفاد حقوق شناخته شده کارگری، همگی اسیر انواع شرط و شروط مسخره بدون پشتوانه اجرایی است. قانون کار، دقیقاً بنا به منطبق طبقاتی جامعه، یک دفترچه عمل برای دست هر سوداگری بوده است که چگونه و به ارز انترزین نحو ممکن کارگر را بکار بگیرد و دست آخر چگونه بدون هیچ عواقبی کارگر را به بیرون پرتاب کند.

بیلان حاصل کارکرد این قانون در ابعاد عظیم فقر و بی پناهی کارگر و خانواده کارگری جامعه جلوی چشمان ماست. صدقه سر قانون کار، این فقط فقر نیست، بلکه ستم و نابرابری است که کمر اکثریت عظم زحمتکش جامعه را شکسته است. همه چیز از رفاهیات و نعمات و ثروت، حاصل کار کارگران بوفور در جامعه هست، در عوض از تل عظیم رفاهیات و مسکن و تندرستی و امنیت؛ سهم کارگران به کار دشوارتر، زندگی مصیبت بار و مرگ پر از حسرت سقوط کرده است.

راستی، در یک سوال ساده از خود پرسیم "اجرای کامل قانون کار" به چه معناست؟ کارگر یقه چه کسی را باید بگیرد؟

هر کس نداند "سخنگویان کارگری" بخوبی از اجبار قانونی، اجبار اقتصادی، اجبار شرعی و همگی بر متن لشکر کشی پلیسی و امنیتی خبر دارند که یک طبقه خاموش و ارزان را کت بسته در خدمت یکی از وحشیانه ترین نمونه های استثمار و بردگی تاریخ سرمایه قرار دهد. خانه کارگر خود را به نفهمی میزند و با لودگی کارگر اعتصابی را به یک اژدهای هفتاد سر، به تل عظیمی از مامور قلتشن و مصوبه و کج راه حواله میدهد. خانه کارگر و ابواب جمعی "اجرای کامل قانون کار" خود را به کوچه علی چپ میزنند که اهرم های اقتصادی نرخ بهره و تورم و گرانی نیز همانقدر قانونی هستند؛ مصوبات بی پایان مجلس در بودجه و مالیات یک دم زندگی کارگران و حقوق قانونی آنها را مورد حمله قرار داده اند؛ هیچ کس به اندازه پر و پا قرص ترین هواداران "اجرای کامل قانون کار" واقف نیست که عدالت، انصاف، وجدان، انسانیت در پیشگاه سرمایه پشیزی ارزش ندارد. کارگر در آن جامعه آسمانخراشها را میسازد اما هر شب با دستان خالی راه خانه در پیش میگیرد و زیر سقف سوراخ زاغه ها به خود میپیچد، کارگر با تولید خود خوراک و دارو و نعمات تولید میکند تا در کنار درب انبارها خود و کودکانش از ضعف و نداری جان بدهند. این موارد داستان روزمره آن جامعه است و کوچکترین تخطی از آن به نام نامی قانون با مجازات شدید پاسخ میگیرد. برای کارگر تثبیت اهم مطالبات خود در قانون کار تنها یک گام در مسیر کشمکش با کل طبقه حاکم در دفاع از حق و در دفاع از زندگی خود است. ورق پاره قانون همیشه و همه جا برای کارگر اثبات حکم پایه است، زور و تنها زور، قدرت متشکل و متحد کارگری تعیین کننده است، و بعلاوه این مسیر نمیتواند به چیزی جز اعتصاب و قانون شکنی استوار باشد. این دقیقاً آن چیزی است خانه کارگر علیه آن به میدان آمده است.

"افسوس" که گوش کارگر به هفتاد من مزخرفات خانه کارگر بدهکار نیست، بجای تسلیم و توسل به دامن متخصصان لغت و لعاب ابدی قانون کار، یک راست جمع میشوند، اعتصاب میکنند، سیفون ساحت مقدس قانون و نظام را در سر هر گذر میکشند... و اوقات حضرات را بیجهت تلخ میکنند!! "افسوس" که کارگران بعد از پنجاه سال ضرب و زور این نظام هنوز هم از کشش و کوشش متحد شدن برخوردارند، قدرت میگیرند، میترسانند و قانون حاکم را به بازی میگیرند...! پرچم "اجرای کامل قانون کار" یک سوء تعبیر و ساده اندیشی در کسب آسانتر مطالبات نیست. این داستان امتحان خود را بارها پس داده است. قدرت کارگری جامعه در دل اعتصابات و اجتماعات "خود سرانه"، از اعتصاب خودروسازیها تا هفت تپه، از معلمان و بازنشستگان تا پرستاران دارد روی پای خود می ایستد، و در هر گام قوانین را زیر پا میگذارد و نطفه قوانین جدیدی را میندند.

در دل تحولات در جریان جد و جهد خانه کارگر در حاشیه قرار میگیرد. سوز و گداز و مصیبت نامه های خانه کارگر، مهمتر از هر چیز ریشه های مادی دارد. در جایی که یک قانون کارگری برو داشته باشد، در اولین بارقه های یک قانون معتبر بساط خانه کارگر و شهر هرتی که این دار و دسته را بعنوان "نمایندگان جامعه کارگری" میداندار توطئه های دستمزدها و شرایط کار ساخته است، بهم خواهد ریخت. "اجرای کامل قانون کار" نان دانی، پول تو جیبی، منبع تامین بودجه نوشت افزار اهالی این ارگان است، "اجرای کامل قانون کار" خاکی است که این دار و دسته به چشم کارگران میپاشند تا کثیف ترین قوانین در زمینه استثمار و بهره کشی به حیات خود ادامه دهد. پشتوانه این سیاست رذیلانه چیزی جز یک هجوم کور فقر و نا امنی از طرفی و یک دستگاه سرکوب مخوف است که دست در دست هم هر صدا و هر حرکت حق طلبانه را در دو راهی بد و بدتر قرار دهد.

قانون کار حکومت اسلامی سرمایه در ایران نه میخواهد و نه میتواند "اجرا" شود. نمیخواهد، چرا که وجود نیمبند، اجرای نیمکلاج، انکار و هزیمت بهترین ابزار و راه حل فطرت پست این دستورالعمل است. نقطه شروع قانون کار حاکم بر ایران منطق بدوی سرمایه در استثمار کارگر یعنی همان افسار گسیختگی است. نمیتواند، تمام چهره ارتجاعی خود را به اجرا درآورد، چرا که صف مقاومت کارگری همواره صحنه سیاسی جامعه را در قرق خود درآورده است. این قانون مهر عقب نشینی طبقه کارگر ایران در چهل سال پیش را بر خود دارد، اما مهر شکست را نه! قانون

کار هرگز جرات نکرد به رای و اراده عمومی کارگران ارجاع کند، شوراهای اسلامی و خانه کارگر "نمایندگان" قلابی با پز "اجرای موعود"، هزیمت را همزاد قانون ساخته اند.

در رویارویی طبقاتی در ایران "قانون کار" به آینده تعلق دارد. وقت آنست که طبقه کارگر ابتکار عمل را در ترسیم یک قانون کار که بخواهد و بتواند تحمیل کند را بدست بگیرد. این، پیسی و فرصت طلبی پرچمهای "صنفی و نه سیاسی"، "مطالبه گری"، "اجرای قانون" را به کنار میزند و جایگاه واقعی اعتصابات و رهبران کارگری را به جلوی صحنه میراند.

آزادی بشر از نظر بورژوازی، در اساس، آزادی استثمار کردن و استثمار شدن است. آنجا هم که پای حقوق بشر به میان کشیده میشود در بهترین حالت حقوق سیاسی مشروط و محدودی تصویر میشود که استفاده از آن برای اکثریت کسانی هم که شامل آن شده‌اند ممکن نیست. آزادی و برابری با انقیاد اقتصادی متناقض است. حقوق بشر سرمایه داری با مسکوت گذاشتن این واقعیت نمیتواند پاسخگوی نیاز انسان باشد. بیانیه حقوق بشر تضمین کننده آزادی و برابری انسانها نیست. ابزار جلوگیری از طغیان مردم آزادیخواه و برابری طلب است. وسیله‌ای برای ممانعت از جلب مردم و متفکرین و آزادیخواهان به ابعاد عمیقتر حقوق بشر و درك تناقض حقوق انسان با ماهیت نظام سرمایه‌داری است.

حزب کمونیست کارگری – حکمتیست با انتشار بیانیه حقوق جهانشمول انسان تصویر روشنی از مبنای حقوق انسان را بدست میدهد. حزب کمونیست کارگری – حکمتیست این حقوق را حقوق همه انسانها در هر نقطه جهان میداند و برای تحقق آن میکوشد.

بیانیه حقوق جهانشمول انسان

است. تحلیلگران میدیای دمکراسی قتل زنان را (نه همیشه) محکوم می کنند، اما مذهب و کلتور مذهبی و مردسالاری که عامل مستقیم این قتل ها هستند، پرو بال می دهند.

مردم انگلیس به طول عمر میدیا و ما هم از زمانیکه از دست اذان و صلوات حکومت آیت الله های ایران به انگلیس فرار کردیم، باید این اراجیف میدیا را روزمره بشنویم! البته این تنها میدیای انگلیس نیست که وظیفه خود اغوا و تحمیق کردن مردم قرار داده، نقش میدیای همه کشورهای دمکراتیک در "مبارزه" با فساد... هر کدام با سبک کشور خودشان کم و بیش همین است. و آنگاه طرفداران جنبش دمکراسی می گویند "خوب مردم خودشان بدون هیچ فشاری ملکه و نظام پادشاهی را دوست دارند".

اولاً تا وقتی متر و قیچی دست شما باشد، آمار دقیقی در دست نیست که چند میلیون انسان مانند ما به این وضعیت معترض هستند و خود را مثل شما رعیت شاه و ملکه نمی دانند و بمحض ظاهر شدن "رویال فامیلی" در کانال های تلویزیونی، فوری آن را خاموش می کنند! در ثانی، بله، اگر شما صد سال اینگونه با تبلیغات سخیف ۲۴ ساعته گوش مردم را پر کنید، بی تاثیر نیست، بالاخره مردم به این وضعیت عادت می کنند. اگر با این وضعیت هم عادت نکرده و کنار نیابند، کله شان منفجر می شود. مردم چکار کنند؟ مگر جای در این کره زمین هست که سایه نمایندگان خدا، شاه و شیخ بالایی سرشان نباشد؟ مردم بار آمده با این فرهنگ، بین بد و بدتر، ظاهراً بد یعنی شاه را بر شیخ "ترجیح" می دهند. اما ترجیح دادن شاه بر شیخ، چه افتخاری برای جنبش دمکراسی خواهدی دارد؟

و بالاخره این فاکتورها یک حقیقت را آشکار می کند و آن این است که اگر کسی واقعاً بخواهد با فساد، سوءاستفاده از کودکان، انسان های کم توان و کم قدرت و با مواد مخدر، با فحشا و تجاوز و قتل زنان... مبارزه ریشه ای کند، باید علیه اولی هم دست بکار شده و جنبش دمکراسی خواهی را جُک کند.

۲۹ ماه نوامبر ۲۰۲۱



نقش میدیای دمکراسی در "مبارزه" با فساد!

محمد جعفری

بود، هر کسی که به موقع به سر کار نرسیده بود و... گذاشت و دوربین را روی آنان زوم کرد و نه روی آنانیکه که بخاطر بی مسئولیتی خواست رانندگان را در مرحله اول بی پاسخ گذاشتند. میدیا گزارش ها را طوری مهندسی می کند تا بدین وسیله جامعه را علیه اقدام به اعتصاب رانندگان بسیج کند. اعتصاب را نه یک حق مسلم کارگران، بلکه اقدامی مانند جرم و مخالفت با منافع عمومی نشان دهد. میدیا از انواع ترندهای دیگر نیز مانند فشار اجتماعی، روحی و عاطفی برای زیر منگنه گذاشتن اعتصابیون استفاده کرده می کند؛ تا کارگر نتواند پا را از خط قرمز قانون کار سرمایه داران خارج نماید. یا اگر آنان نتوانستند بالاخره مانع وقوع اعتصاب شوند، تمام تلاش خود را بعمل می آورند که آن را به حداقل دستاورد و به شکست بکشانند. میدیای دمکراسی در پرداختن به همچنین رویدادهایی، کلاً فضایی را ایجاد می کند تا جامعه تصور کند که اعتصاب، تظاهرات و تحصن کارگران نه از سر ناچاری آنان، بلکه اقدامی دلخواهی و ضد اجتماعی است و برای این مدعا از نارضایتی کسانی که به موقع به بیمارستان یا به سر کار نرسیده اند، سوءاستفاده می کند و این سفسطه بازی ها را به اسم اخبار پخش می نماید.

میدیای دمکراسی همچنین در گزارش تراژدی غرق شدن ۲۷ پناهجو در آب های بین فرانسه و انگلیس در تاریخ ۲۶ ماه نوامبر ۲۰۲۱؛ قاچاقچی ها را محکوم کرد، اما یک کلمه از عواملی که منجر به فرار آنان شده است، صحبت نکرد. رفتار تحلیلگران میدیای دمکراسی در "مبارزه" با فساد این است که قاچاقچی ها را محکوم کنند، ولی کاری به نیاز مردمی که برای نجات خود حتی دست به دامن شیطان هم می شوند و چه نیازی است که آنها را بسوی قاچاقچی ها روان می کند، بی پاسخ می گذارند. در همچنین رویدادهایی، کلاً فضایی را ایجاد می کنند تا جامعه تصور کند فرار پناهجویان نه از سر ناچاری آنان، بلکه اقدامی دلخواهی

هر سال ۵۲ هفته دارد و اگر اعضای خانواده سلطنتی در کشور انگلیس را هم حدوداً ۵۲ نفر در نظر بگیریم، این یعنی سوژه سرگرم کردن مردم بیچاره با این خانواده در سال توسط میدیا! میدیا هر هفته یکی یا چند جست و خیز مثلاً سکس یکی از "رویال فامیلی" با کسی، شرکت یا عدم شرکت ملکه در جلسات رسمی و غیر رسمی کشور، شرکت یکی از فرزندان ملکه در روزهای تاریخی (کریمس، سال نو، پایان جنگ جهانی اول و دوم)، شرکت در مراسم فتوحات بریتانیا، و مراسم ها و جایزه و القاب "Sir" دادن ها به این و آن، یا گزارش ازدواج و طلاق و رابطه آنها با اشخاص دیگر و سفر از اینجا به آنجا، زاد و ولد و یا هر نشست و برخاست دیگر آنان را بعنوان اخبار مهم خوراک و تیتر اول میدیای سخیف در سال می کند. بخش های دیگر برنامه ها هم صرف تجزیه و تحلیل این جست و خیزها توسط تحلیلگران مزدور این نهادها حول و حوش این "گفتمان" است. اگر زمانی از این سوژه ها هم باقی بماند، آن را به برنامه های سرگرمی، به سلبرتی ها، به فوتبال و تبلیغات کمپانی ها جهت فروختن اولی به مردم، اختصاص خواهند داد. مردم زمانی که پیچ رادیو را باز می کنند همین است، TV روشن می کنند، همین است، روزنامه می خوانند همین است، کلیسا می روند همین است. حتی تابلوی بارها و رستوران ها را با اسامی ولیعهد (ویلز، اسیکس، ادینبرا و...) تزئین کرده اند. مشخص است، جامعه ای که این منبع فرهنگ آموزش آن باشد، جامعه ای مولد فساد، سوء استفاده از کودکان و از انسان های کم توان و کم قدرت و مبتلا کردن آنان با مواد مخدر، فحشا و تجاوز و قتل زنان است.

این را مقایسه کنید با نحوه رفتار میدیای دمکراسی با اعتصاب، تظاهرات و تحصن کارگران. آخرین نمونه سفسطه بازی رفتار میدیا با اعتصاب رانندگان قطار زیر زمینی لندن بتاريخ ۲۶ ماه نوامبر ۲۰۲۱ بود. این دستگاه سرکوب کارگران، میکروفون را جلوی هر کسی که بخاطر این اعتصاب از راه بیمارستان جامانده

پیش به سوی تشکیل شوراهای مردمی!

مردم و بر اتحاد، برادری و هم سرنوشتی خود در مبارزه علیه جمهوری اسلامی تاکید کرده و به درست راه را نشان داده اند. اکنون زمان اعمال قدرت جنبش عدالتخواهی و برابری طلبی است. اکنون وقت برپایی شوراهای مردمی برای هدایت و سازماندهی مبارزات توده ای مردم و اعمال اراده مستقیم مردم است. هیچ زمانی به اندازه امروز توده های مردم صاحب عزم و اراده علیه جمهوری اسلامی نبوده اند؛ هیچ زمانی به اندازه امروز، خواست به گور سپردن این نظام منحوس اسلامی به خودآگاهی گسترده مردم ایران تبدیل نشده است؛ در هیچ دوره ای به اندازه امروز طبقه کارگر، زنان و جوانان تشنه رهایی و رفاه و برابری به ارگانهای اعمال قدرت خود یعنی شوراهای مردمی محتاج نبوده اند. رهبران، آژیتاتور ها و فعالین پرشور مردمی برای غلبه بر جمهوری اسلامی و به پیروزی رساندن این جنبش ناچاراند دست بکار اعلام شوراهای مردمی شوند. این تنها ابزار اعمال اراده میلیونها انسان دردمند در جامعه امروز ایران است.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۲ نوامبر ۲۰۲۱

پوچ است؛ تصور اینکه میتوان اقتصاد و سیاست را مانند «صدر اسلام» در قرن ۲۱ در ملکیتی به پیش برد که از هر انگشت نسل جوانش، متخصص و هنرمند و سیاستمدار و مهندس و تکنیسین میبارد، حماقت محض است؛ در جهانی که همه چیزش محصول کار یک طبقه اجتماعی معین یعنی طبقه کارگر است، تصور اینکه این طبقه پیشرو و صاحب اصلی جامعه در ایران را عمه خواند و اقتصاد را مال خر فرض کرد، بازی با آتش است.

در ایران امروز نمیتوان بسادگی چشم در چشم مردمی که بنیان این نظام منحوس را به چالش کشیده اند، انداخت و مانند قاتلان مجلس اسلامی گفت: «یکی از آنهایی که به مردم در آبان ۹۸ شلیک کرد من بودم. ما کشتیم. حالا چه کسی می خواهد ما را محاکمه کند؟» مردم بنیادتان را به آتش میکشند. ایران امروز مکانی برای عربده کشی یک مشت لپمن اسلامی نیست. مردمی که از ادی میخوانند، زنانی که به کمتر از برابری و لغو آپارتاید جنسی رضایت نمیدهند، صدها هزار شاکی خصوصی از دست جمهوری اسلامی که مانند جویبارها به هم پیوسته اند و به دریای نفرت و انزجار علیه این نظام تبدیل شده اند، مردمی که از اصفهان، خوزستان، کردستان، شهر کرد، آبادان و ماهشهر تا تهران و تبریز با بانگ بلند به رفتن این نظام حکم داده اند، این مردم روز به روز و لحظه به لحظه ایران را به سوراخ موشی برای سران و سردمداران این نظام تبدیل کرده اند.

کارگران و مردم آزادیخواه ایران!

مردم اصفهان و شهر کرد به درست بر بی لیاقتی و عدم صلاحیت نظام در برآورده کردن ابتدایی ترین مطالبات

در ادامه چندین روز اعتراضات و تجمعات توده ای مردم در اصفهان به کمبود آب، دیروز و امروز نیز مردم شهر کرد به خیابان ها آمده اند و با تجمعات پر شور خود به گسترش اعتراضات علیه بی آبی پیوستند. خبرها حاکی است که از دیروز بالغ بر دو هزار نفر از کارگران معدن مس سونگون ورزقان نیز دست به اعتصاب زده و استخراج در این معدن را به کلی متوقف کرده و به کارگران اعتصابی در تهران، خوزستان، اراک، تبریز و خراسان و پیوستند.

مردم بار دیگر و بدرست انگشت اتهام را به سوی نظامی نشانه گرفته اند که مهندس و مسبب فلاکت و تحمیل فقر و بیکاری به میلیونها شهروند در جامعه ایران است. امروز دیگر همه میدانند که هیچ بحرانی از جمله بحران بی آبی با وجود جمهوری اسلامی نه تنها قابل حل نیست که ابتدایی ترین نیازمندی های بشر برای زنده ماندن را هم دریغ میکند. نظامی که حتی عاجز از تامین آب آشامیدنی برای شهروندان است، نظامی که با وجود تلی از ثروت و سرمایه انباشته شده در ایران، حاضر به شل کردن سر کیسه خود نیست، باید برود! این دیگر حکمی است که از دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ به این سو از طرف مردم و طبقه کارگر ایران صادر شده است و سرنوشت تقابل بنیادین محرومان با حاکمان امروز در ایران را در هر دم و بازدم اعتراضات مردم تعیین میکند.

تصور اینکه این نظام بتواند بیش از این بر متن تحمیل استبداد و فقر مطلق به زندگی میلیونها انسان در جامعه ایران به حاکمیت خود ادامه دهد، یک تصور واهی است. تصور اینکه مردم تن به زاغه نشینی بدهند، با دبه و در صف تانکرهای آب منتظر جرعه ای آب آشامیدنی باشند،

عربده جویان راست فرشگردی دست و پایشان را جمع کنند!

روز یکشنبه گذشته در بیرون محل «دادگاه آبان» در لندن تعدادی از فالانژ‌های فرشگردی با علم و کتل «پادشاهی» به سمت هادی خرسندی، طنزنویس سرشناس، هجوم می آورند و با الفاظ رکیک و ضد-کمونیستی عملا قصد داشتند که «دادگاه آبان» و محاکمه جمهوری اسلامی را به محلی برای محاکمه کمونیستها و هر کسی که مخالف سیاسی این اوباش فاشیست است، تبدیل کنند. «جرم» آقای خرسندی اینست که مخالف سیاسی نظام پادشاهی و سلطنتی در ایران است و ظاهرا صرف همین مخالفت سیاسی با اپوزیسیون راست و نظام پادشاهی کافیس‌ت که همه، از جمله خمینی جلاد هم، به «جرم» کمونیست بودن مورد حمله، عربده کشی و تعرض «فالانژ‌های سلطنتی» قرار بگیرند. فالانژ‌یسم این جماعت به قدری زشت بود که حتی داد رضا پهلوی و حزب مشروطه ایران را هم درآورد، بطوریکه ناچار شدند برای حفظ آبروی خودشان هم که باشد رسما فاصله خود را با طرفداران «پِر و پا قرص» شان معلوم کنند.

اما نه «معذرت خواهی» حزب مشروطه و نه «خط فاصل کشیدن» های آقای پهلوی از طرفداران عربده جوی نظام سرنگون شده سلطنت نمیتواند کنه ماهیت استبدادی و ضد-کمونیستی این اپوزیسیون راست و چفیه بدوش های آن را از منظر افکار عمومی پنهان کند. نقطه اشتراك این مرتجعین فوکل کراواتی با هر نیروی ارتجاعی دیگری، منجمله جمهوری اسلامی، دقیقا ضدیت آنها با آزادیخواهی، با برابری و کارگر و کمونیستها است. جنبشی که سخنگویانشان هنوز هم اعتراضشان به این است که چرا پادشاه سابق نتوانست به اندازه خمینی و خط امامی ها در ایران کمونیست کشی راه بیاندازد! داد و فغانشان حول این مسئله است که چرا شاه سابق نتوانست به جای خمینی و جریان اسلامی، انقلاب ۵۷ را به خون بکشد و «شاهانه» آنرا شکست بدهد. تمام «اختلاف» و «تفاوت» این جنبش دست راستی با جمهوری اسلامی بر این پایه استوار است که کدامشان مستبدرتر، ضد کارگرتر و ضد کمونیست تر تشریف دارند! و این استبداد را با کراوات یا عمامه در ایران حاکم کنند.

عربده کشی فالانژ‌های «جنبش فیروزه ای» آقای پهلوی علیه مخالف سیاسی، وصف حال و آینده اپوزیسیون راست و جنبش آن است. اپوزیسیونی که با داعیه «دمکراسی» و «آزادی بیان» و «بی طرفی» برای همگان تلاش کرده است که بعنوان «نماد همبستگی ملی» ظاهر شود.

ما حق داشتیم که گفتیم پای عمل و پلاتقرم سیاسی که پیش بیاید، اپوزیسیون راست ایرانی نسخه بهتری از عربده جویان فرشگردی و ضد- کمونیست ندارد.

هرچه وزن آزادیخواهی و رادیکالیسم کارگری در جامعه ایران پررنگ تر میشود، هرچه جامعه ایران بیشتر و بیشتر به سمت یک انقلاب اجتماعی تمام عیار با رنگ و بوی سوسیالیسم، آزادی، کارگر و برابری نزدیک تر میشود، پشت این اپوزیسیون راست و نیروهای فالانژ آن هم رو به دیوار نزدیکتر میشود. هرچه کارگر و کمونیسم در جامعه ایران با نفوذتر و صاحب اراده میشوند این اپوزیسیون نیز حاشیه ای تر و ماهیت ارتجاعی آن عیان تر میشود. اوضاع سیاسی و متحول ایران با شرکت و هدایت سوسیالیست ها در راس عظیم ترین جنبش اجتماعی تاریخ معاصر برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی، همزمان تمام داعیه های ترقیخواهانه و «دمکراسی» پوشالی اپوزیسیون راست را بر ملا میکند و راه انتخاب سیاسی صحیح و آگاهانه توده های وسیع مردم را هموار میکند. عربده جویان فرشگردی بهتر است دست و پای خود را جمع کنند!

حزب کمونیست کارگری – حکمتیست (خط رسمی)

۲۳ نوامبر ۲۰۲۱

به دنبال دو هفته اعتصاب کشاورزان اصفهان و تجمعات وسیع مردم این شهر حول مسئله بی‌آبی و معیشت، حملات جیوانانه نیروهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی با به‌آتش کشیدن چادرهای تحصن‌کنندگان در محل تجمع از روز پنجشنبه شروع شده است و تا امروز یعنی جمعه ادامه داشته است. مردم در محل از شلیک مستقیم یگان‌های ویژه و پلیس به معترضان خبر می‌دهند و در عین حال بر اتحاد و مقاومت در مقابل این هجوم پافشاری می‌کنند؛ مردم با شعار های «به اصفهان نفس بده، زاینده رود رو پس بده» و «این همه لشکر آمده، به جنگ رهبر آمده» به درست بر قدرت توده‌ای خود در مقابله با مشت‌ی مزدور امنیتی به مقابله و مقاومت خود ادامه می‌دهند؛ امام جمعه خرفت مشهد «علم الهدی» هم دهان باز کرده است و روی منبر دست به هذیان‌گویی زده که «مشکل بی‌آبی مربوط به کاهش نزولات آسمانی است، در مقابل خدا تجمع فایده ندارد بلکه باید مردم نماز باران بخوانند»!

خبرها حاکی است که مسئولان بزدل استان بدوبدو با یاوگویی تلاش در ایجاد تفرقه در صفوف معترضین کرده‌اند و به دروغ مدعی شده‌اند که چادرهای متحصنین توسط «اراذل و اوباش» و «عناصر مشکوک» در جمع معترضان انجام شده است تا با این بهانه ادامه اعتصاب و اتحاد مردم را در هم بشکنند و گسیل اوباشان امنیتی‌شان را به محل اعتصاب توجیه کنند. سخنگویان اعتصاب در پاسخ به این یاوگویی‌های حکومتی، مردم را به اتحاد محکم‌تر و قدرتمندتر دعوت کرده‌اند؛ همزمان مردمی که اوباش واقعی حاکم بر جامعه را می‌شناسند با سر دادن شعار «دروغ دروغه»، تلاش‌های مزدوران حکومت را در ایجاد تفرقه و دسیسه در صفوف معترضان خنثی کرده و در برابر شلیک نیروهای انتظامی به تجمع، با سنگ و چوب از خود به دفاع برخاسته‌اند.

شایان ذکر است که همزمان تجمعات وسیع توده‌ای در شهرکرد پیرامون مسئله بی‌آبی و معیشت نیز ادامه دارد و مردم هفشجان و تبریز هم به مردم شهرکرد پیوسته‌اند و یک اتحاد نیرومند و سمبلیک را به نمایش گذاشته‌اند.

مردم آزاده!

گسیل و تعرض نیروهای انتظامی به صفوف اعتراض شما نه ناشی از قدرت این نظام، بلکه ناشی از ترس و درماندگی این نظام از حق‌خواهی گسترده شما و از اتحاد قدرتمند شما برای حق حیات و معاش و برخورداری از نعمات زندگی است. حق زنده ماندن، حق برخورداری از هوای سالم و آب آشامیدنی کافی را هیچ حاکمیتی نمی‌تواند از شما بگیرد. پافشاری بر این مطالبه انسانی و جهانشمول، پافشاری بر ابتدایی‌ترین نیازمندی‌های زنده ماندن بشر، دیر یا زود تمام مناطق و شهرهای ایران را به اصفهان و شهرکرد متصل می‌کند. این جرقه‌ای است بر خرمن انزجار و نفرت میلیون‌ها شهروند در ایران که توسط مردم آزادی‌خواه اصفهان و شهرکرد زده شده است. وحشت کاخ‌نشینان و مجلس‌نشینان این نظام از پیوستن جویبارهای اعتراضی مردم از اقصی نقاط ایران به هم و تبدیل شدن آن به سونامی حمله به ارکان و بنیادهای این نظام است.

کمونیست‌ها!

با تحصن هزاران نفره کشاورزان و مردم اصفهان در دو هفته اخیر و با تجمعات پرشور مردم شهرکرد، گام دیگری در جهت پیشروی مردم ایران به سمت فتح قلعه حاکمان برداشته شده است. این پیشروی‌ها را باید به ارگان‌های اعمال اراده و قدرت مردم یعنی «شوراهای مردمی» در شهر و روستا و … متکی کرد. ماراه نجاتی جز بدست گرفتن سرنوشت خود نداریم. باید کاری کرد که در مقابل هر حمله نیروهای مزدور امنیتی به صفوف مردم مبارز، گسترده‌ترین دفاع از صفوف مردم معترض را تامین و تضمین کرد. دست هر مامور امنیتی که بروی هر تگ شهروند معترضی بلند شود را باید شکست؛ باید از کرده خود پشیمان‌شان کرد. باید مزدوران و چماق‌بدستان این نظام را متواری کرد و به سوراخ‌هایشان فراری داد. عاجل‌ترین کار امروز کمونیست‌ها و سازمان‌دهندگان تجمعات توده‌ای چیزی جز متحد کردن مردم برای دفاع از خود در برابر نیروهای جبون امنیتی این نظام نیست. صورت مسئله، دفاع از معیشت و رفاه و امنیت مردم است. باید دست جمهوری اسلامی و عوامل آن را از تعرض به زندگی و امنیت مردم کوتاه کرد. باید با تامین وسیع‌ترین اتحاد و سازمان در صفوف مردم معترض، دسیسه‌ها و ترفندهای مزدوران این نظام را خنثی کرد و علیه آنها هوشیاری ایجاد کرد و فضاسازی کرد. باید قابلیت دفاع از خود را در میان توده معترضین مردم ایجاد کرد. این قابلیت است که به مردم اعتماد بر سر عمل متحد و متشکل را می‌دهد و امکان موش‌دوانی را از اوباش رژیم در صفوف ما سلب می‌کند. امروز

مردم را به قابلیت دفاع از خود هدایت کنیم!

مردم اصفهان و شهرکرد، فردا مردم تهران و خوزستان و کردستان و … را باید به قابلیت دفاع از خود هدایت کرد. کمونیست‌ها ناچارند به اشکال مختلف محمل نه فقط اتحاد که ضامن بالابردن قابلیت دفاع مردم از خود باشند و شانس پیروزی و غلبه مردم بر جمهوری اسلامی را صدچندان تقویت کنند. باید هر کسی که به مردم زور می‌گوید را سر جایش نشانند!

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۶ نوامبر ۲۰۲۱

درب قتلگاه باند زحمتکشان را

باید گل گرفت!

با پافشاری و اصرار خانواده آپو حسینی، دادگاه شهر عربت حکم بازداشت دو نفر از مسئولان باند زحمتکشان، که متهم به قتل آپو هستند، را صادر کرده است. علی سیف و حسین فرجی (اردلان) مسئولین نظامی و امنیتی قتلگاه زحمتکشان هستند که حکم دستگیری آنها از طرف دادگاه صادر شده است. بر اساس بررسی ها و شواهد موجود در دست دادگاه قاتلین با نقشه قبلی و طبق برنامه اقدام به کشتن آپو حسینی کرده اند. امری که در همان ابتدا روشن و مسجل بود و ما یکسال پیش در همین رابطه هشدار داده بودیم.

مسئله خود کشی ها، قتلها و سر به نیست کردنها و اقدام به ترور ها و … در درون باند زحمتکشان امری به قدمت باند زحمتکشان است. فقط در دو سال گذشته ۱۶ نفر در درون اردوگاه این باند خودکشی کرده و یا خودکشی داده شده اند. ما جامعه کردستان را در مناسبتهای مختلف در رابطه با خودکشی ها و ترور ها از طرف این باند در جریان گذاشته ایم و سیاستها و تحرکات این باند تبهکار را افشا کرده ایم.

با روشن شدن کیس آپو حسینی، روشن است که مسئولیت کلیه خودکشیها، خودکشی دادنها، قتلها و ترورها کس یا کسانی جز رهبری و مسئولین رده بالای این باند تبهکار، فرد دیگری نمی تواند باشد. روشن است که ترور، قتل، سر به نیست کردن و … سیاست و نقشه شوم رهبری تبهکار این باند علیه هر فرد یا افراد مخالف مهتدی و قدرت بلامنازع او در این باند است. اصرار خانواده آپو حسینی تجربه مهم و درسی برای همه خانواده هایی است که جگر گوشه ها و فرزندانشان را در این باند از دست داده اند و ضروری است که همه خانواده ها خواهان روشن شدن چگونگی به قتل رسیدن فرزندانشان در درون باند زحمتکشان باشند.

تروریسم، ظرفیت آدمکشی و به قتل رساندن مخالفین سیاسی این باند، ترور فعالین آزادیخواه و کمونیستها و ظرفیت به رگبار بستن هر مخالف این باند دیگر برای همه روشن است. دیگر هیچ شخصیت و سازمانی توهمی نسبت به آزادیخواه بودن، به مبارز بودن این باند مخوف ندارد، برعکس به عنوان یک نیروی پارازیت و آدمکش و به عنوان باندی تبهکار که وظیفه و امری جز ضدیت با آزادیخواهی، آشوب و شکار فعالین و اقدام برای ترور کمونیستها برای خود تعریف نکرده است.

افشاگری و روشنگری از اقدامات این باند دیگر کافی نیست. باید اقدامات گسترده تری را از طریق پیوند خانواده های مقتولین در دستور قرار داد. باید آزادیخواهان و شخصیتهای خوشنام و مسئول در کردستان با حساسیت بیشتری به مسئله برخورد کنند و باید احزاب مسئول و آزادیخواه اقدامات موثر تری برای منزوی کردن و جمع کردن کامل بساط این باند تبهکار در دستور خود قرار دهند.

باید متحدانه و با اقدامی مشترک درب قتلگاهها ی این جریان را به گل گرفت و تخته کرد. نباید اجازه داد یکبار دیگر خون جوان دیگر در درون اردوگاه این سازمان مافیایی به زمین ریخته شود. باید مسئولین رده بالای این باند و در راس همه آنها « عبدالله مهتدی» را در یک دادگاه مردمی به محاکمه کشاند و برای تمام اقدامات تبهکارانه اشان دادگاهی و مجازات شوند!

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲ دسامبر ۲۰۲۱

نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از مزب کمونیست کارگری - مکتبیت (فط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com

دستیار سر دبیر: هساره ابراهیمی
hasara.ebrahimil@gmail.com

تماس با واحدهای

تشکیلات خارج کشور

حزب حکمتیست خط رسمے

انگلستان: بختیار پیر خضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

gmail.com@shashasur1917

آمریکا: اسد کوشا

gmail.com@akosha2000

تماس با حزب

دبیر فانه مزب: هساره ابراهیمی
dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی
azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: سهند مسینی
sahand.sabet@gmail.com

تشکیلات فارچ کشور: امان کفا
aman.kafa@gmail.com

حکمتیست هفتکے نشریہ رسمے حزب،

پنج شنبہ ہا منٹشرے نشود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com